

مجازات چک بی محل در قانون جدید

از: محمد مصدق (مهدوی)

کرده است^(۱) اما با توجه به اینکه آن مقررات برای مبارزه با سوءاستفاده از چک کافی نبود در ۲۷ آبانماه ۱۳۳۱ نخستین لایحه قانونی چک مشتمل بر ۱۲ ماده و ۵ تبصره بوسیله دولت وقت تهیه و به مرحله اجراء گذاشته شد در این لایحه چک در حکم اسناد لازم الاجراء شناخته شد و دارنده چک در صورت بلامحل بودن آن می توانست برای وصول وجه چک از طریق اجرای ثبت تقاضای صدور اجرائیه علیه صادرکننده را بنماید.

این مقررات تا سال ۱۳۳۲ وسیله مبارزه با صدور چک بلامحل بود اما اجرای آن در سال ۱۳۳۲ بوسیله کمیسیون مشترک دو مجلس سنا و شورای ملی لغو گردید و متعاقباً در ۱۶ اسفند ۱۳۳۷ مجدداً قانون صدور چک بی محل به تصویب مجلسین رسید و بموجب مقررات این قانون رسیدگی به آن خارج از نوبت و تابع دادرسی اختصاری شناخته شد. این قانون

در حال حاضر چک بعنوان یکی از اوراق تجارتي و رایج ترین و مطمئن ترین وسیله پرداخت، قائم مقام پول رایج کشور است. از آنجاکه چک در عرصه معاملات و مبادلات تجاری و اقتصادی نقش اول را بعهده گرفته و بعنوان ساده ترین وسیله پرداخت در تنظیم روابط و اعمال حقوقی و داد و ستد در بین مردم مورد استفاده قرار می گیرد، اهمیت آن بر کسی پوشیده نیست. بنابراین ضرورت حفظ نظم و تأمین امنیت فعالیت های اقتصادی جامعه ایجاب میکند که برای صدور و استفاده صحیح از چک، قواعد و ضوابط ویژه ای برگرددش آن حاکم باشد تا مردم با اطمینان خاطر بیشتری از آن استفاده کنند.

در بررسی قوانین مدون جزایی راجع به چک ملاحظه می شود که قانونگذار در سال ۱۳۱۲ نخستین مقررات جزایی در مورد چک را در ضمن ماده ۲۳۸ مکرر قانون مجازات عمومی، پیش بینی

استناد به ماده ۱۳ اصلاحیه قانون صدور چک، بیت المال مسلمین را از رسیدن به ۲۵ میلیون تومان محروم ساخته و عملاً "به سود صادرکنندگان چک می باشد.



ملی باجه سازمان قضائی

شعبه دکتر شریعتی ۱۴۲



بموجب این چک مبلغ چهل و سه هزار ریال
در وجه پسر وازید
حساب شماره ۷۰۴۳۴

ریال ۴۰۰/۰۰۰

نیز با تصویب قانون صدور چک در خرداد ماه ۱۳۴۴ تغییر یافت و نهایتاً در تاریخ ۱۳۵۵/۴/۱۶ مجدداً با اصلاحاتی به تصویب مجلسین رسید و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز بعلت عدم مغایرت آن با موازین اسلامی کماکان بقوت خود باقی ماند و نسبت به جرائم ناشی از اصدار چک غیر قابل پرداخت، مستند صدور حکم قرار گرفت. این قانون در سالهای اخیر به لحاظ نواقص و ابهاماتی که داشت و با مقتضیات جامعه منطبق نبود، از این رو طرحی تهیه و تدوین و تقدیم مجلس گردید تا چک بتواند جایگاه اقتصادی خود را بعنوان قائم مقام پول بدست آورد. (۲) و بالاخره در تاریخ ۷۲/۸/۱۱ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و در تاریخ ۷۲/۸/۱۹ از تصویب شورای محترم نگهبان گذشت و در تاریخ ۷۲/۹/۱۶ ابلاغ و لازم الاجراء شد.

باعنایت به اینکه عدم اطلاع و آشنایی از قوانین و قواعد وضع شده کشور رافع مسئولیت نیست. بسیار ضروری است که عموم افراد جامعه نسبت به مکاتیزم و اعمال

مقررات جزایی چک، شناخت عمیق و آشنایی دقیق داشته باشند لذا در مقاله حاضر که اینک پیش روی شماست سعی بر آن شده است که ضمن بیان مسائل حقوقی پیرامون چک و راههای پیگیری و وصول آن و نحوه رسیدگی بشکایات چک بی محل و مجازات آن، مواردی را که بنظر میرسد در قانون، ابهام یا نقصانی وجود داشته است، توضیح داده شود.

در قانون جدید برخلاف قانون سابق همه انواع چک مورد بحث واقع شده و در صورت تخلف مجازات خاصی در نظر گرفته شده است لذا ضمن تعریف

جاری در بانک صادرکننده چک تضمینی را ندارد.

۴- چک مسافرتی (در گردش):

عبارت از چکی است که توسط بانک صادر، و وجه آن در هر یک از شعب آن بانک یا توسط نمایندگان و کارگزاران آن پرداخت می گردد.

در این نوع چک بانک صادرکننده چک متعهد پرداخت وجه آن است ولی دارنده چک باید امضای خود را در حضور بانک پرداخت کننده در ذیل چک قید نماید تا بانک بتواند این امضاء را با امضای اول او که در موقع دریافت چک بر روی سند نوشته شده است تطبیق دهد تا وجه آن قابل وصول باشد. **فرق چک با سایر اسناد:**

تعریف سند: مطابق ماده ۱۲۸۴ قانون مدنی، سند عبارت است از هر نوشته ای که در مقام دعوی و یادفاع قابل استناد باشد مطابق ماده ۱۲۸۶ قانون مدنی بضمیمه ماده ۳۱۸ قانون تجارت اسناد به سه دسته تقسیم می شوند:

الف) - اسناد رسمی: اسنادی که اداره ثبت اسناد و املاک و یا دفاتر اسناد رسمی یا نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آنها و طبق مقررات قانون تنظیم شده باشد رسمی است. (۳)

فرق چک با اسناد رسمی: گرچه چک مطابق ماده یک قانون

چک به انواع آن نیز اشاره می کنیم: **تعریف چک:**

« مطابق ماده ۳۱۰ قانون تجارت، چک نوشته ای است که بموجب آن صادرکننده و جوهی را که نزد محال علیه (بانک) دارد کلاً یا بعضاً مسترد یا به دیگری واگذار می کند »

انواع چک مطابق ماده یک اضافه شده به قانون صدور چک سال ۱۳۵۵:

۱- **چک عادی:** چکی است که اشخاص عهده بانکها به حساب جاری خود صادر می کنند و دارنده آن تضمینی جز اعتبار صادرکننده آن ندارد.

۲- **چک تأیید شده:** عبارت است از چکی که اشخاص عهده بانکها به حساب جاری خود صادر می کنند و توسط بانک محال علیه پرداخت وجه آن تأیید می شود، فرق این نوع چک با چک عادی این است که مسئولین بانک محال علیه چک تأیید شده را امضاء می کنند و موظفند معادل وجه چک را در حساب جاری صاحب حساب مسدود کنند تا حین مراجعه دارنده چک وجه آن قابل پرداخت باشد.

۳- **چک تضمین شده:** عبارت است از چکی که توسط بانک بعهده همان بانک بدرخواست مشتری صادر و پرداخت وجه آن توسط بانک تضمین می شود، متقاضی صدور چک تضمین شده نیازی به داشتن حساب

مصوب ۱۳۵۵ در حکم اسناد لازم الاجراست در عین حال با اسناد رسمی تفاوت دارد و آن اینکه می توان در مقابل چک ادعای انکار و تردید کرد، در حالی که مطابق ماده ۱۲۹۲ قانون مدنی نسبت به اسناد رسمی نمی توان دعوی انکار و تردید کرد.

ب) - اسناد عادی : چنانچه اسناد تنظیمی فاقد خصوصیات مندرج در ماده ۱۲۷۸ قانون مدنی (اسناد رسمی) باشند آن را عادی گویند، مانند قبض های رسید، قبض انبار و وصیت نامه غیر رسمی.

فرق چک با اسناد عادی :

گرچه هم اسناد عادی و هم چک هر دو می تواند مورد تردید و انکار قرار گیرد، ولی چک نسبت به اسناد عادی دارای مزایایی است. اولاً" باتوجه به اینکه چک جزء اسناد تجاری است و در دعاوی تجاری دادرسی اختصاری است، بنابراین در دعوی چک نیز دادرسی اختصاری خواهد بود و ثانیاً برابر ماده ۱۶ اصلاحیه قانون صدور چک مصوب ۱۳۷۲ رسیدگی به کلیه شکایات و دعاوی جزایی و حقوقی مربوط به چک در دادسرا و دادگاه تاخاتمه دادرسی فوری و خارج از نوبت بعمل خواهد آمد.

ج) - اسناد تجاری : در قانون تجارت، اسناد تجاری تعریف نشده بلکه قانونگذار مصادیق آن را از قبیل برات، سفته و چک ذکر کرده است. در مورد تعریف اسناد تجاری می توان گفت : هر نوع اوراقی که در امور بازرگانی بعنوان وسیله پرداخت و بجای پول نقد به کار گرفته می شود، سند تجاری محسوب می شوند. (۴)

نحوه رسیدگی به شکایات

چک :

برای وصول چک از سه طریق می توان

اقدام نمود:

الف) طریق اجرایی ب) طریق حقوقی
ج) طریق کیفری

الف) طریق اجرایی : (مراجعه به اجرای ثبت) :

باتوجه به اینکه چک در حکم اسناد لازم الاجراء است بموجب ماده ۲ قانون اصلاح مواردی از قانون صدور چک یکی از راههای وصول وجه چک، صدور اجرائیه از طریق اداره ثبت است. بنابراین دارنده چک پس از مراجعه به بانک محل علیه در صورتی که چک به هر علتی از علل مندرج در ماده ۳ اصلاحی قانون صدور چک قابل پرداخت نباشد می تواند با اخذ گواهی نامه عدم پرداخت و گواهی مطابقت امضای چک با نمونه امضای صادرکننده که از طرف بانک محل علیه صادر می شود به اجرای ثبت اسناد محل

نمی توان فعل مجرمانه عمدی کسانی را که متقلبانه با صدور چک از حساب بانکی مسدود مبادرت به بردن مال غیر می نمایند، تنها صدور چک بی محل قلمداد کرد بلکه از مصادیق کلاهبرداری است که جنبه عمومی دارد و قابل گذشت نیست.

تسلیم و تقاضای صدور اجرائیه بنماید. در این روش متقاضی اجرائیه باید قبل از صدور اجرائیه معادل ده درصد مبلغ درخواست خود را در صندوق اجراء تودیع نماید. اجرای ثبت نیز پس از ملاحظه مدارک و اسناد در صورت وجود شرایط لازم قانونی مبادرت به صدور اجرائیه می کند. اموال صادرکننده چک باید بیش از یک باب خانه، یک دستگاه اتومبیل و یک شماره تلفن باشد

تا از طریق اجرای ثبت قابل توقیف باشند زیرا برابری نام های شماره $\frac{۱۰/۷۲۶}{۱۳۶۰/۲۱}$ و $\frac{۱۰/۳۰۱}{۱۳۶۰/۱۱/۱۹}$ اسناد و املاک کشور که مستند به مصوبه شورای عالی قضائی است، مسکن مورد نیاز و متناسب بدهکار و عائله او و وسایل دیگر از قبیل تلفن و وسیله رفت و آمد از مستثنیات دین شناخته می شوند و قابل توقیف بوسیله اجرائیه ثبتی نیستند. بنابراین چنانچه صادرکننده چک بی محل غیر از مستثنیات دین فاقد مال باشد تقاضای صدور اجرائیه بی نتیجه خواهد بود.

چنانچه سوابق امر حاکمیت باتوجه به اینکه این روش نتوانست خواسته دارندگان چک بی محل را تأمین کند و عملاً" به نفع صادرکنندگان آن بود مورد استقبال قرار نگرفت.

ب) طریق حقوقی :

یکی دیگر از راههای وصول وجه چک غیر قابل پرداخت، اقدام و طرح دعوی حقوقی در دادگاههای عام است در این روش دارنده چک باید با رعایت قانون آئین دادرسی مدنی دعوی خود را در دادگاه مطرح کند و در صورتی که متقاضی بعنوان خسارات احتمالی، درخواست صدور تأمین خواسته را بنماید. باید مبلغی معادل دوازده درصد وجه چک را در صندوق دادگستری تودیع نماید.

این روش نیز به علت تودیع دوازده درصد چک در صندوق دادگستری و همچنین بطلی بودن جریان دادرسی در دعاوی حقوقی مورد استقبال دارندگان چک بی محل قرار نگرفت.

ج) طریق کیفری : رایج ترین راه وصول وجه چک اعلام شکایت کیفری است، همانگونه که سابقاً اشاره شد به جهت عدم کارایی دو طریق گذشته، افراد عمده تاً برای وصول مطالبات خود به

این روش تمسک می کنند و تا آنجا که استفاده از این شیوه ممکن باشد بطریق دیگری متوسل نمی شوند. در این روش دارنده چک بعد از دریافت گواهی نامه عدم پرداخت از بانک محال علیه آن رابه ضمیمه یک برگ فتوکپی مصدق چک و یکبرگ شکوائیه ملصق به / ۵۰۰ ریال تمربه دفتر دادگاه تسلیم می کند ، پس از تشکیل پرونده و ارجاع آن به قاضی تحقیق تعقیب کیفری صادرکننده چک با ارسال احضاریه به نشانی بانکی او بیکی ازدو صورت زیر شروع میشود:

الف) محاکمه حضوری :

پس از حضور متهم در صورتی که متهم برای پرداخت وجه چک درخواست مهلت نماید. قاضی می تواند باتوجه به ماده ۱۸ اصلاحیه قانون صدور چک با اخذ تأمین مناسب از وی حداکثر بمدت یکماه مهلت دهد و یا وجه الضمان نقدی یا ضمانت نامه بانکی معادل وجه چک یا قسمتی از آن که مورد شکایت واقع شده از متهم اخذ می نماید و در صورتی که متهم از تودیع وجه الضمان یا ضمانت نامه بانکی اظهار عجز کند با صدور قرار قانونی بازداشت می شود. در مواردی که شاکی درخواست تأمین خواسته کند قاضی به تجویز ماده ۶۸ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری ، ضروروزیان شاکی راففظ ازاموال متهم می تواند تأمین کند . در این قبیل موارد یعنی وقتی اموال صادرکننده چک تأمین می شود قاضی مکلف نیست از متهم وجه الضمان اخذ نماید بلکه می تواند از متهم بجای وجه الضمان تأمین خفیفتری منجمله التزام به عدم خروج از حوزه قضائی اخذ نماید.

ب - محاکمه غیابی :

بموجب ماده ۲۲ اصلاح مواد از قانون صدور چک مصوب سال ۱۳۷۲ ونظر به

حکم ماده ۲۹۰ قانون اصلاح مواد از قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۶۱ قانونگذار برای حفظ حقوق دارنده چک اجازه محاکمه و صدور حکم غیابی درباره متهم به ارتکاب جرم صدور چک بلامحل راداده است. باتوجه به اینکه جرم اصدارچک پرداخت نشدنی دارای حیثیت خصوصی است وحق الناس محسوب میشود وجنبه حق الهی ندارد و برای حمایت ازحق دارنده چک، قانون، رسیدگی ومحاکمه غیابی متهم راتجویز کرده است .

مطابق مقررات آئین دادرسی کیفری، آخرین نشانی متهم در بانک محال علیه ،قامتگاه قانونی او محسوب میشود واصولاً هرگونه ابلاغ اوراق قضائی ،درنشانی مزبور بعمل می آید مگر اینکه متهم به ترتیب مقرر

در تبصره ماده ۱۲۵ قانون آئین دادرسی کیفری نشانی دیگری راتعیین کرده باشد، بدین وسیله در صورتی که متهم به ارتکاب جرم صدور چک پرداخت نشدنی در دسترس نباشد مطابق باقسمت اخیرماده ۲۲ قانون اصلاح مواد از قانون صدور چک، احضار متهم بسوسيله مطبوعات ضرورت ندارد بلکه هرگاه متهم برحسب مورد درنشانی بانکی یا نشانی دیگری که طبق تبصره ماده ۱۲۵ قانون آئین دادرسی کیفری تعیین شده شناخته نشود یا چنین محلی وجود نداشته باشد، گواهی مأمور ابلاغ به منزله ابلاغ اوراق قضائی تلقی می شود و دادگاه می تواند غیاباً متهم رابرتطبق ماده ۷ قانون اصلاح مواد از قانون صدور چک محکوم کند، بدیهی است که محکوم علیه حکم غیابی پس از ابلاغ حکم ،اصولاً حق واخواهی دارد وجه بسا با جلب رضایت محکوم له ،موجبات موقوفی اجرای

مجازات صدور چک بی محل عبارت است از: حبس تعزیری تا دو سال و جزای نقدی ۱- تمام وجه چک یا ۲- کسر موجودی به هنگام ارائه چک به بانک .

در صورتی که متهم برای پرداخت وجه چک درخواست مهلت نماید، قاضی می تواند با اخذ تأمین مناسب ، حداکثر به مدت یک ماه مهلت دهد.

قانونگذار برای حفظ حقوق دارنده چک ، اجازه محاکمه و صدور حکم غیابی درباره متهم به جرم صدور چک بی محل راداده است و احضار متهم بسوسيله مطبوعات ضروری نمی داند.

حکم رافراهم کند. (۵)

به استناد ماده ۱۲ اصلاحیه موادی ازقانون صدورچک هرگاه قبل از صدورحکم قطعی دردادگاه، شاکی اعلام گذشت نماید و یا اینکه متهم وجه چک و خسارات تأخیر تأدیه رانقداً بدارنده آن پرداخت کند و یا موجبات پرداخت وجه خسارات مذکور رافراهم کند یا درصندوق دادگستری یا اجرای ثبت تودیع نماید، مرجع رسیدگی قرارموقفی تعقیب صادرخواهد کرد و هرگاه پس از صدور حکم قطعی شاکی گذشت نماید و یا اینکه محکوم علیه به ترتیب فوق موجبات پرداخت وجه چک و خسارات تأخیر تأدیه و سایر خسارات مندرج درحکم رافراهم نماید اجرای حکم موقوف می شود و محکوم علیه فقط ملزم بپرداخت مبلغی معادل $\frac{1}{3}$ جزای نقدی مقرر درحکم

مراجعه مستقل الیه از طریق ظهنویسی به صادرکننده چک برای وصول آن، مانع مراجعه به سایر ظهن نویسان نخواهد شد.

خواهد بود که برفع دولت وصول خواهد شد.

نمونه ای از نحوه تنظیم شکایت کیفری:

ریاست محترم مجتمع قضائی آقای چکی بشماره بتاریخ بمبلغ ریال عهده بانک شعبه بابت دین خود به اینجانب تسلیم کرده که بامراجعه به بانک محال علیه معلوم شد چک صادره فاقد اعتبار است. به همین علت باتقدیم فتوکپی مصدق (۶) چک

وگواهی عدم پرداخت، تقاضای تعقیب کیفری صادرکننده چک را تا صدور حکم مجازات و پرداخت وجه چک دارم.

نشانی متهم: امضاء
نشانی شاکی:
مواردی که چک از لحاظ کیفری قابل تعقیب نیست.

الف) انقضاء مدت ۶ ماه از تاریخ صدور تاتاریخ ارائه چک به بانک.

در صورتی که دارنده چک از تاریخ صدور آن تا ۶ ماه به بانک مراجعه نماید چنین چکی فاقد جنبه کیفری خواهد بود و دارنده آن دیگر نمی تواند صادرکننده را به استناد آن تحت پیگرد قرار دهد و فقط می تواند از طریق حقوقی و اجرای ثبت مطالبه وجه نماید.

این معنا در ماده ۱۱ قانون اصلاحی چک آمده است.

ب) انقضاء مدت ۶ ماه از تاریخ ارائه چک به بانک تا تاریخ طرح شکایت کیفری.

در صورتی که دارنده چک در فرجه قانونی به بانک مراجعه و گواهی نامه عدم پرداخت اخذ نماید چنانچه تا ۶ ماه از تاریخ صدور گواهی نامه مزبور تقاضای تعقیب کیفری متهم را از مراجع قضائی ننماید چنین چکی نیز دیگر قابل تعقیب کیفری نخواهد بود و تنها راه وصول چک پیگیری آن از طریق حقوقی و یا اجرای ثبت است.

چه کسی حق شکایت کیفری علیه صادرکننده چک را دارد؟

به موجب ماده ۱۱ قانون اصلاح موادی از قانون صدور چک حق شکایت کیفری متعلق به دارنده چک است. دارنده چک از نظر قانون، شخصی است که برای اولین بار چک را به بانک ارائه داده است اعم از اینکه آورنده چک به بانک کسی باشد که چک بنام او

صادر شده است و یا اینکه پس از ظهنویسی، چک به وی انتقال یافته باشد. قانونگذار برای تشخیص اینکه چه کسی اولین بار برای وصول وجه چک به بانک مراجعه کرده است، بانک هارامکلف کرده است که بمحض مراجعه دارنده چک، هویت کامل و دقیق او را بقید نشانی محل اقامت در پشت چک با ذکر تاریخ قید کنند اما باید دانست که هرگاه چکی پس از برگشت از بانک بدیگری منتقل شود، منتقل الیه دیگر حق شکایت کیفری نخواهد داشت مگر آنکه انتقال چک بصورت قهری باشد لذا در تبصره ذیل این ماده آمده است: «هرگاه بعد از شکایت کیفری، شاکی چک را بدیگری انتقال دهد یا حقوق خود را نسبت به چک به هرنحو به دیگری واگذار نماید تعقیب کیفری موقوف خواهد شد»

مسکن مورد نیاز و متناسب بدهکار، یک خط تلفن و یک دستگاه اتومبیل از مستثنیات دین شناخته شده و قابل توقیف بوسیله اجرائیه ثبتی نیستند.

اماد مواردی که دارنده چک بخواهد چک را توسط شخص دیگری به نمایندگی از او وصول کند (آن را ظهنویسی به نمایندگی کند) در صورت غیر قابل پرداخت بودن چک، حق شکایت کیفری برای دارنده چک محفوظ خواهد بود در اینگونه موارد چون در حقیقت دارنده چک ظهنویسی را با تصریح به نمایندگی شخص دیگری برای وصول چک قید می کند، در صورت قابل پرداخت نبودن چک، حق شکایت کیفری او از بین نمی رود. مؤید این نظریه وصول وجه چکهای است که بانکها به نمایندگی از طرف مشتریان

خود چک آنها را برای وصول به دیگر بانکها ارسال می کنند. بموجب رأی وحدت رویه قضائی شماره ۳۱ دیوان عالی کشور در این موارد حق تعقیب کیفری برای دارنده چک محفوظ می ماند و این نمایندگی نیازه تصریح ندارد. (۷)

در صورت ظهرنویسی چک ، دارنده آن علیه چه کسی می تواند شکایت کند؟

در ظهرنویسی برای انتقال چون ظهرنویس کلیه حقوق و مزایای متعلق به چک را بدیگری مستقل می کند دیگر نمی تواند وجه چک را از بانک خارج کند. یکی از مهمترین آثار ظهرنویسی برای انتقال، ایجاد مسئولیت تضامنی^(۸) بین صادرکننده چک و ظهرنویسان است که صرفاً جنبه مسئولیت مدنی دارد، زیرا با تحقق ظهرنویسی ذمه صادرکننده و ظهرنویس ضمیمه یکدیگر خواهد شد. به دیگر سخن ظهرنویسی چک برای انتقال موجب ضم ذمه صادرکننده چک به ذمه سایر ظهرنویسان خواهد شد. بدین لحاظ مراجعه منتقل الیه از طریق ظهرنویسی به صادرکننده چک برای وصول آن مانع مراجعه به سایر ظهرنویسان نخواهد شد. (۹)

صلاحیت محلی برای رسیدگی به جرم چک :

موضوع دیگری که در جریان اجرای مقررات چک بلامحل قابل بحث و بررسی است مسأله صلاحیت محلی است. بدین توضیح که چنانکه چک فرضاً در شیراز عهده بانک ملی تهران صادر گردد آیا دادگاه شیراز صالح به رسیدگی است یا دادگاه تهران ؟

در پاسخ به سؤال مزبور عده ای معتقدند که محل وقوع بزه، محل صدور چک بوده و دادگاه شیراز صالح به

رسیدگی است و عده دیگر برعکس عقیده دارند دادگاه محل وقوع بانک محل علیه صلاحیت رسیدگی دارد زیرا محل وقوع بزه محلی است که بانک محل علیه در آن واقع می باشد. افرادی که معتقدند دادگاه محل وقوع بانک صالح به رسیدگی می باشد اینطور استدلال می کنند که اولاً بزه چک بلامحل دارای دو جزء است : الف صدور چک ب - بلامحل بودن آن و جزء دوم مکمل و متمم جرم است و بدیهی است که در جرائم مرکب در هر محلی که جزء آخر و متمم واقع شود محل وقوع بزه آن محل می باشد بنابراین چکی که در شیراز بعهد بانک ملی تهران صادر شود چون جزء دوم در تهران واقع شده محل وقوع جرم در تهران خواهد بود. ثانیاً اگر محل وقوع رامحل بانک محل علیه ندانیم در جریان عمل اشکالات متعددی بروز خواهد کرد مثلاً اگر چکی در هوایما صادر شود مسأله صلاحیت محلی قابل حل نمی باشد چون معلوم نیست در فضای کدام شهر صادر شده که دادگاه آنجا صالح به رسیدگی باشد.

و اما گروهی که معتقدند دادگاه محل صدور چک صالح به رسیدگی است (و بنظر میرسد اصح همین باشد) معتقدند که بزه چک بلامحل بزه مرکب نبوده که دارای دو جزء باشد بلکه یک جرم ساده است و با صدور آن، جرم واقع می شود. نهایتاً، گواهینامه عدم پرداخت کاشف از وقوع جرم است بنابراین دادگاه محل صدور چک بر رسیدگی است و در تأیید نظریه مزبور اداره حقوقی وزارت دادگستری در تاریخ ۱۳/۶/۵۳ چنین اظهار نظر کرده است : «بزه صدور چک بلامحل از تاریخ صدور چک تحقق می یابد نه از تاریخ کشف بی محل بودن آن بعبارت دیگر عدم پرداخت چک از طرف بانک

هرکس با علم به بسته بودن حساب بانکی خود، مبادرت به صدور چک نماید به حداکثر مجازات مندرج در ماده ۷ محکوم میشود و مجازات تعیین شده غیر قابل تعلیق است.

کاشف از وقوع جرم در تاریخ صدور و شرط تعقیب آن است نه رکن قانونی جرم و معقول نیست عمل شاکی یا بانک موجب تحقق جرم صاحب حساب باشد» (۱۰)

مجازات اصدار چک بی محل :

یکی از ویژگیهای قانون جدید چک فوریت دادرسی است بموجب ماده ۱۶ اصلاحیه قانون صدور چک رسیدگی به کلیه شکایات و دعاوی جزایی و حقوقی مربوط به چک تاخاتمه دادرسی فوری و خارج از نوبت بعمل خواهد آمد.

مجازات اصلی صدور چک بی محل بموجب ماده ۷ اصلاحیه قانون صدور چک عبارت است از: حبس تعزیری تا دو سال و جزای نقدی ۱- تمام وجه چک یا ۱- کسر موجودی به هنگام ارائه چک به بانک. بدیهی است که مبلغ مذکور در چک از نظر کمی و زیادتی و همچنین کسر موجودی تأثیری در مجازات مقرر در قانون ندارد ولی از نظر تقویم جزای نقدی مؤثر است.

بموجب ماده ۱۳ همان قانون، صدور چک بعنوان تضمین یا تأمین اعتبار یا مشروط و عده دار یا سفید امضاء ممنوع است صادرکننده در صورت شکایت ذینفع و عدم پرداخت به مجازات حبس از ششماه تا دو سال و یا جزای نقدی از یکصد هزار تا ده میلیون ریال محکوم خواهد شد.

به موجب ماده ۱۰ اصلاحیه قانون صدور چک، هرکس با علم به بسته بودن

حساب بانکی خود، مبادرت به صدور چک نماید عمل وی در حکم صدور چک بی محل خواهد بود و به حداکثر مجازات مندرج در ماده ۷ محکوم خواهد شد و مجازات تعیین شده غیر قابل تعلیق است.

تأمل و امعان نظر در مندرجات مواد ۱۳، ۷ و ۱۰ اصلاحیه قانون صدور چک بحث و بررسی بیشتری را پیرامون این مواد ایجاب می نماید:

الف) بنظر میرسد مراد از صدر ماده ۱۳ این باشد که از این به بعد از چک نمی توان برای تضمین یا تأمین اعتبار استفاده نمود و نیز نمی توان آن را بصورت مشروط و عده دار و یاسفید امضاء صادر کرد مع هذا امعان نظر در قسمت اخیر ماده مزبور نشان می دهد که قانونگذار تلویحاً اصدار چک را بعنوان تضمین یا تأمین اعتبار یا مشروط و عده دار یاسفید امضاء غیر قابل صدور نمی داند زیرا از آخر این ماده استفاده می شود که در صورت شکایت ذینفع و عدم پرداخت چک، عمل صادرکننده قابل مجازات است منتهی بجای اینکه مجازات اینگونه چک را مشمول حکم ماده ۷ قانون صدور چک قرار بدهد ماده ۱۳ همان قانون را وضع کرده است. در صورتی که اگر صدور اینگونه چک ممنوع باشد صادرکننده آن حتی در صورت پرداخت وجه نیز باید مجازات شود و گرنه ممنوع بودن معنی ندارد چراکه صدور چک مجاز هم، در صورت عدم پرداخت وجه آن مجازات دارد.

ب) در بعضی از موارد، این ماده می تواند مورد سوء استفاده برخی از صادرکنندگان چک قرار گیرد و زمینه بی عدالتی در اجرای قانون چک را فراهم کند مثلاً: فردی سودجو و مطلع از مفاد ماده ۷ و ۱۳ در حین صدور چک بمبلغ صد میلیون تومان، آگاهانه آن را بصورت

مشروط و عده دار صادر می کند و سپس در مقام مراجعه ذینفع و دارنده چک به هر علتی از پرداخت آن خودداری می کند چنانچه دارنده چک به علت عدم پرداخت، طریقه شکایت کیفری را انتخاب کند دادگاه در مقام صدور حکم چون مورد را مشمول حکم ماده ۱۳ اصلاحیه قانون صدور چک تشخیص میدهد چنانچه صادرکننده چک رابه حبس از ۶ ماه تا دو سال محکوم کند دیگر نمی تواند او را بپرداخت جزای نقدی، واریز کردن معادل $\frac{1}{4}$ وجه چک بصندوق دولت که مبلغ ۲۵ میلیون تومان است محکوم کند و چنانچه بجای حبس بخواهد به جزای نقدی محکوم کند حداکثر می تواند تا یک میلیون تومان محکوم نماید.

بنابراین استناد به ماده ۱۳، بیت المال مسلمین را از رسیدن به ۲۵ میلیون تومان محروم ساخته و به سود صادرکننده چک می باشد در حالی که اگر در همین مورد به ماده ۷ استناد میشد صادرکننده چک علاوه بر حبس $\frac{1}{4}$ به مبلغ کل چک که ۲۵ میلیون تومان است نیز محکوم، و این مبلغ به صندوق دولت واریز می شد.

ج) به موجب ماده ۱۰ اصلاحیه قانون صدور چک همانطوری که سابقاً اشاره شد هر کس با علم به بسته بودن حساب بانکی خود مبادرت به صدور چک نماید عمل وی در حکم صدور چک بی محل خواهد بود و به حداکثر مجازات مندرج در ماده ۷ قانون صدور چک مصوب ۱۳۷۲ محکوم خواهد شد و مجازات تعیین شده غیر قابل تعلیق است. قانونگذار عمل مجرمانه کسی را که با علم به بسته بودن حساب بانکی و از راه حيله و تقلب برای بردن مال غیر مبادرت به صدور چک کند که موضوعاً اقدام مستقلبانه او از مصادیق کلاهبرداری است و مستلزم

مجازات شدیدتری از جرم چک بلامحل است در حکم چک بی محل شناخته منتها از موارد تشدید مجازات تلقی کرده و به حداکثر مجازات غیر قابل تعلیق محکوم کرده است و لکن اگر فلسفه جزایی مورد نظر قانونگذار را در تشریح قانون صدور چک و اصلاحیه آن حمایت از فعالیت های اقتصادی و حفظ ارزش و اعتبار به قائم مقامی پول در تسهیل امر دادوستد و در نهایت حفظ نظم عمومی بدانیم در این صورت نمی توان فعل مجرمانه عمدی کسانی را که متقلبانه با صدور چک از حساب بانکی مسدود مبادرت به بردن مال غیر می نمایند تنها صدور چک بی محل قلمداد کرد بویژه در صورتی که این کار تکرار شود زیرا کلاهبرداری جنبه عمومی دارد و قابل گذشت نیست در حالی که چک بی محل جنبه خصوصی دارد و صادرکننده چک از حساب مسدود، در مراحل تعقیب و دادرسی و حتی بعد از صدور حکم قطعی به آسانی می تواند از تحمل مجازات در امان باشد. بقیه در صفحه ۶۶



بررسی امر آمرقانونی

«در حقوق جزای ایران و فرانسه»

از: رضا فرج‌اللهی

مقدمه:

امر آمرقانونی یا دستور مقام صلاحیتدارقانونی از مباحث مربوط به حقوق جزای عمومی است که معمولاً جزء علل موجهه جرم یا علل مشروعیت در مبحث عنصرقانونی جرم^(۱) مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد ولی بعضی از مؤلفین آنرا در مبحث مسئولیت کیفری نیز مورد بحث قرار می‌دهند.^(۲)

علل موجهه جرم عواملی هستند که موجب زوال عنصرقانونی جرم شده، و یاباه عبارت دیگر موجب عدم مسئولیت کیفری عامل می‌شوند؛ منبع ایجاد آنها نصوص قانونی است ولی گاهی رویه قضائی نیز علت یا عاملی را از علل و اسباب مذکور بحساب می‌آورد، هم چنانکه قبل از تصویب قانون جدید مجازات عمومی فرانسه که در ۲۳ ژوئیه ۱۹۹۲ به تصویب رسیده و در اول مارس ۱۹۹۴ بمرحله اجرا گذارده شد "حالت اضطرار" به عنوان یکی از علل مشروعیت (به موجب رویه قضائی) موجب معافیت مرتکب از مجازات بود.

در این موارد، فرد اعمال مادی تشکیل دهنده جرم را انجام می‌دهد،

دارای قصد و نیت نیز می‌باشد ولی قانون اورا از مجازات معاف می‌کند، مانند کسی که جان، مال و ناموس خود یا دیگری را در معرض تهاجم و خطر می‌بیند و با شرایطی که قانون پیش بینی کرده در مقام دفاع؛ مرتکب قتل، جرح و یا ضرب مهاجم میشود، تحت عنوان دفاع مشروع، عمل او موجه و مشروع است و از مجازات معاف می‌باشد.

امر آمرقانونی نیز دارای چنین وضعی است، مأموری که بر حسب دستور مافوق، با شرایطی که قانون مقرر داشته، شخصی را دستگیر نموده و یا او را بازداشت مینماید، عمل وی فاقد وصف مجرمانه است، زیرا فاقد عنصر قانونی جرم می‌باشد.

در این مقال برآنیم که ضمن بررسی شرایط و اوصاف امر یا دستور مقام صلاحیتدارقانونی و چگونگی تفکیک مأمور مادون در مقابل آمر، به بیان نظریاتی که در این باره ابراز شده پردازیم که این مبحث، بخش اول موضوع را تشکیل میدهد.

در بخش دوم به بررسی سیرتکوین و تحول این نهاد در قوانین موضوعه ایران پرداخته و در بخش سوم تحولات

حقوق جزایی فرانسه را مرور نموده و در پایان این دو نظام را با هم مقایسه خواهیم کرد.

بخش اول - کلیات

گفتار اول: شرایط امر آمرقانونی

دستوری که از ناحیه مقام صالح اداری، قضائی یا نظامی صادر می‌شود، باید دارای اوصاف و شرایطی به شرح زیر باشد تا موجب مشروعیت عمل مأمور یا مادون گردد:

۱- از ناحیه آمرقانونی یا مقامی که صلاحیت قانونی صدور دستور راداراست صادر شده باشد:

آمر باید صلاحیت قانونی صدور دستور راداشته و جزء وظایف اداری او باشد تا مأمور، مکلف به تبعیت از آن شود. چنانچه مقامی خارج از حوزه صلاحیت و حدود اختیارات خود دستوری صادر کند و زیر دست عالم به عدم اختیاری باشد، تکلیفی در اجرای آن ندارد. مثلاً اگر بازپرس (نظامی) حکم به اجرای دو ماه حبس تعزیری صادر نموده و آن را به اداره زندان اعلام کند، اجراء چنین دستوری برای اداره مذکور نه تنها الزامی نبوده بلکه خلاف قانون است.

ضابط تشخیص قانونی بودن امر

قانون مجازات اسلامی نظریه
اطاعت آگاهانه را پذیرفته و
دستور صادره برحسب این
نظریه، نباید خلاف شرع و
قانون باشد.

آمرمراجعه به قانون و مقررات و همچنین بررسی حدود صلاحیت اوست. زیرا وظایف مأمورین دولتی (اعم از نظامی، قضائی یا اداری) را قانون و مقررات مشخص و حدود و ثغور آنها را تعیین کرده است. هر یک از صاحب منصبان قضائی یا اداری اعم از لشگری و کشوری در حدود موازین قانونی می‌توانند وظایف خود را انجام داده و در صورت اقتضاء، به کارکنان زیردست خود دستوراتی بدهند.

به عنوان مثال قاضی دادگاه در نظام فعلی (دادگستری) یا بازپرس نظامی دستور جلب شخصی را به ضابطین می‌دهد، زیرا چنین امری در قانون آئین دادرسی کیفری، با شرایطی که در مواد مربوط به جلب و احضار ذکر شده، جزء صلاحیت آنان قرار داده شده است.^(۳) مأمور مکلف به اجرای آن است بنابراین مأموری که حسب دستور مقام قضائی، شخصی را دستگیر و توقیف می‌کند تابه مقام قضائی تحویل دهد، با اینکه آزادی او را سلب کرده توقیف اشخاص دارای عنوان مجرمانه است، عملش موجه بوده و قابل تعقیب و مجازات نمی‌باشد. یا سربازی که در زمان جنگ نیروی نظامی دشمن را آماج گلوله آتشین خود قرار داده و به حیات او خاتمه می‌دهد، قابل سرزنش نمی‌باشد. ولی تنها این شرط برای مشروعیت عمل عامل کفایت نکرده و باید بین این دو رابطه

آمر و مأمور وجود داشته باشد.
۲- وجود سلسله مراتب اداری بین
آمر و مأمور.

در نظام اداری باید بین آمر و مأمور رابطه مافوق و مادون، رئیس و مرئوس یا فرماندهی و فرمان بری وجود داشته باشد و فعلیت امر آمر و توجیه پذیری آن فقط در این رابطه محقق می‌شود. بنابراین دستوری که رئیس یک مؤسسه خصوصی یا کارفرما به کارمند یا کارگر خود می‌دهد، چنان تکلیفی برای زیردست ایجاد نمی‌کند که در صورت ارتکاب عمل مجرمانه‌ای، وی به قاعده امر آمر قانونی متوسل شده و در مقام توجیه عمل خود، از زیر بار مسئولیت کیفری شانه خالی کند. به عبارت دیگر آمر قانونی باید از مستخدمین دولت باشد و از نظر اداری در سلسله مراتب مافوق مأمور قرار گیرد؛ رابطه بین این دو رابطه‌ای است در چارچوب

قانون استخدامی نه رابطه‌ای شخصی و خصوصی^(۴). در این صورت اگر مأمور از دستور آمر سرپیچی کند قابل توبیخ و سرزنش است.^(۵) و برحسب مورد قابل تعقیب می‌باشد.^(۶)

۳- دستور باید کتبی و رسمی باشد.
قلمرو اجرای این شرط در امور اداری و مسائل مربوط به مناسبات حاکم بین رؤسای ادارات و دوایر دولتی و مأمورین زیردست آنان، صدق می‌نماید؛ ولی در امور قضائی و نظامی برحسب مورد،

ابعاد و وجوه گوناگونی پیدامی‌کند که قابل تفصیل می‌باشد. معمولاً دستورات مقامات قضائی به ضابطین دادگستری کتبی و رسمی است ولی در امور نظامی به جز موارد مهم، دستورات نوعاً شفاهی است و در سطوح پائین تر فرماندهی نیز فرمانده دستورات خود را شفاهاً ابلاغ نموده و در صحنه‌های نبرد نیز امر شفاهی فرمانده یگان درگیر در عملیات است که صحنه نبرد رویارو را اداره می‌کند.

۴- مأمور باید موظف به اجرای دستور
یا امر صادره باشد.

همانطوری که قبلاً یادآور شدیم علاوه بر این که آمر باید دارای صلاحیت و اختیار صدور دستور باشد، مأمور نیز باید در چارچوب وظایف و تکالیف اداری مکلف به اجرای آن بوده و یا از وظایفی باشد که قانون و مقررات به عهده او گذارده است.

گفتار دوم: چگونگی تبعیت
مأمور از آمر.

در این گفتار به این سؤال پاسخ خواهیم داد که آیا مأمور بدون چون و چرا و بررسی کیفیت دستور، باید آنرا به مرحله اجراء گذارد؟ یا باید به بررسی چگونگی دستور صادر شده پرداخته و مطابقت آنرا با قانون و مقررات، مورد ارزیابی قرار دهد؟ در این مورد سه نظریه ابراز شده که اینک به بیان آنها می‌پردازیم.

۱- نظریه اطاعت کورکورانه

(obeissance passive) بر حسب این نظریه مأمور حق ارزیابی دستور صادره را ندارد و بدون چون و چرا باید آنرا اجرا کند. طرفداران این نظریه می‌گویند: امکان بررسی و ارزیابی مشروعیت دستور از ناحیه مآدون، موجب بی نظمی و عدم انضباط در محیط اداری می‌شود. این نظریه در نظام‌هایی که بر مبنای میلیتاریسم و دیکتاتوری حکومت می‌کنند پذیرفته شده و بهیچوجه امکان تأمل و اندیشه در دستورات مافوق رابه زیر دست نمی‌دهد.

۲- نظریه اطاعت آگاهانه یا سرنیزه

آگاهانه (obeissance active) طرفداران این نظریه می‌گویند زیر دست باید مطابقت دستور آمر را با قانون و مقررات ارزیابی کند و چنانچه خلاف قانون یا مقررات نباشد، آنرا اجرا نماید. و اگر بدون بررسی دستوری را اجرا کند که خلاف قانون یا مقررات باشد و جرمی مرتکب شود، نمی‌تواند به قاعده مشروعیت امر آمر استناد نماید. در قوانین اغلب کشورهای از جمله قانون فرانسه و ایران امکان بررسی دستور صادره به مأمور داده شده، که در فرانسه مقید به خلاف بین بودن قانون شده که موضوع بحث آتی است.

۳- نظریه بینابین: دو نظریه پیشین

هر کدام دارای آثار سوئی هستند. اولی خودسری و دیکتاتوری را رواج می‌دهد

اگر دستور مقام صلاحیتدار، خلاف بین قانون باشد، زیر دست مکلف به اجرای آن نمی‌باشد.

و دومی موجب شیوع بی نظمی و عدم انضباط در امور اداری و نظامی می‌شود. بهمین جهت نظریه سومی پیدا شده که در آن جمعی از حقوقدانان معتقدند که اگر دستور مقام صلاحیتدار، خلاف بین قانون باشد، زیر دست مکلف به اجرای آن نمی‌باشد.

این نظریه بر اساس فرضیه آگاهی همگان از قانون بعد از انتشار آن در روزنامه رسمی و کثیرالانتشار شکل گرفته است. زیرا با وجود این فرضیه چنانچه امری مغایرت آشکار و بین با قانون داشته باشد، زیر دست به سهولت پی به غیرقانونی بودن آن می‌برد و در این صورت اگر از اجرای دستور خودداری کند قابل سرزنش نمی‌باشد. (۷)

البته اجرای این نظریه در عمل چندان هم آسان نیست، علیرغم فرضیه آگاهی همگان از وجود قانون، تشخیص اینکه دستوری خلاف بین قانون است و نباید از آن تبعیت نمود یا آنرا اجرا کرد، کار دشواری است و اصطلاح «خلاف بین» دارای صراحت و وضوح کافی هم نمی‌باشد.

دادگاههای فرانسه و رویه قضائی این

کشور بیشتر به کیفیت دستور داده شده می‌اندیشند، تا به وضعیت شخصی که به او دستوری داده شده و اینکه آیا او آگاه به قوانین بوده یا نه، زیرا درجه تشخیص افراد متفاوت است. در آن واحد ممکن است مأموری دستوری را خلاف بین قانون بداند و آنرا اجرا نکند، ولی دیگری آنرا موافق قانون تشخیص داده با طوع و رغبت به آن گردن نهد. در نتیجه اولی از علل مشروعیت استفاده کرده از مجازات معاف شود، ولیکن دومی بلحاظ اجرای دستور مخالف بین قانون و مقررات تحت تعقیب قرار گیرد. (۸)

بخش دوم - بررسی امر آمر قانونی در حقوق جزای ایران.

گفتار اول: امر آمر در قانون مجازات عمومی.

ماده ۴۲ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ در این مورد مقرر می‌داشت: عملی که از طرف مستخدمین و مأمورین دولتی واقع میشود در موارد ذیل جرم محسوب نمی‌گردد:

۱- در صورتی که ارتکاب عمل بواسطه امر آمر قانونی واقع شده و مرتکب بر حسب قانون ملزم به اجرای آن باشد، این ماده عیناً ترجمه ماده ۳۲۷ قانون مجازات عمومی مصوب سال ۱۸۱۰ فرانسه معروف به کدناپلئون است.

در اصلاحیه قانون مجازات عمومی

مصوب ۱۳۵۲ متن ماده ۴۲ در ماده ۴۱ به صورت زیر به تصویب رسید: «در صورتیکه ارتکاب عمل به امر آمرقانونی باشد» ملاحظه میشود که عبارت دوم که مرتکب قانوناً ملزم به اجرای دستور باشد، از ماده حذف شده است.

تبصره ذیل ماده ۴۱ چنین انشاء شده بود «هرگاه به امر غیرقانونی یکی از مقامات رسمی جرمی واقع شود، امر و مأمور به مجازات مباشر محکوم می‌شوند. ولی در مورد مأموری که امر امر را به علت اشتباه قابل قبولی به تصوری است که قانونی است اجراء کرده باشد، در مجازات وی یک تا دو درجه تخفیف داده میشود.

ماده ۴۱ عبارت مذکور را حذف کرده و در واقع به نظریه اطاعت کورکورانه تمایل پیدا کرده و مأمور زیر دست را در هر حال موظف به اطاعت و اجرای دستورات دانسته است. نکته دیگر اینکه تبصره ذیل ماده مرقوم، اشتباه قابل قبول مأمور را موجب تخفیف مجازات دانسته نه معافیت از کیفر.

گفتار دوم: امر آمرقانونی در قوانین مجازات اسلامی.

در این گفتار نیز سیر تحول این نهاد قانونی را در دو مرحله، یکی در زمان حاکمیت قانون راجع به مجازات اسلامی و دیگری قانون مجازات اسلامی بررسی می‌کنیم.

دستوری که از ناحیه مقام صالح اداری، قضایی یا نظامی صادر می‌شود، باید دارای شرایطی باشد.

۱- قانون راجع به مجازات اسلامی:

طبق ماده ۳۱ قانون مجازات اسلامی اعمالی که برای آنها مجازات مقرر شده است در موارد زیر جرم محسوب نمیشود:

(۱) در صورتی که ارتکاب عمل به امر آمرقانونی باشد و خلاف شرع نباشد.

(۲) در صورتی که ارتکاب عمل برای اجرای قانون اهم لازم باشد.

(۳) در صورتی که عمل به عنوان امر به معروف و نهی از منکر باشد.

بندهای ۲ و ۳ راجع به حکم قانون است که از موضوع بحث ما خارج است. اما بنده ۱ ماده ۲۱ تحولی در ماهیت امر آمر ایجاد کرده و مقنن صراحتاً عنصر شرعی بودن دستور را مورد تأکید قرار داده و در حقیقت از نظریه اطاعت آگاهانه پیروی کرده است.

۲- قانون مجازات اسلامی

مقنن در ماده ۵۶ قانون مجازات اسلامی با حذف بند ۳ ماده ۳۱ دو بند دیگر را به عنوان دو علت معافیت از کیفر بیان کرده

نص قانونی امر آمر در حال حاضر بند ۱ ماده ۵۶ قانون مرقوم است که بر دو اصل، ۱- صدور آن از مقام صلاحیتدار قانونی و ۲- عدم مخالفت با شرع، پی ریزی شده است. ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی همان متن تبصره ذیل ماده ۴۱ قانون مجازات عمومی است که با تغییراتی به تصویب رسیده است. متن ماده مرقوم چنین است: هرگاه به امر غیرقانونی یکی از مقامات رسمی جرمی واقع شود، آمر و مأمور به مجازات مقرر در قانون محکوم می‌شوند. ولی مأموری که امر آمر را به علت اشتباه قابل قبول و به تصوری است که قانونی است اجراء کرده باشد، فقط به پرداخت دیه یا ضمانت مالی محکوم میشود.

ماده ۵۷ مسئولیت تخفیف یافته مرتکبی را که بر اثر اشتباه قابل قبول امر را اجراء می‌نمود، به سلب مسئولیت تبدیل کرده است.

ماده ۵۷ اشتباه در حکم قانون یا به اصطلاح شبهه حکمی را با قید وصف «قابل قبول» موجب رفع مسئولیت کیفری مأمور دانسته است ولی مسئولیت مالی و مدنی او را منتفی ندانسته، ضمانت مالی او را مستقر کرده است. سئوالی که در این مورد به ذهن خطور می‌کند اینست که آیا اشتباه قابل قبول مأمور بتصور قانونی بودن امر آمر همان شبهه حکمی است؟ و اگر پاسخ سئوال مثبت باشد با توجه به اینکه در

شبهه حکمیه، مکلف یا قاصراست یا مقصر و در صورت تقصیر یا ملتفت است یا توجه و التفات ندارد و غیر ملتفت است.^(۹) در این فرض قانونگذار بر قاعده مقصر غیر ملتفت تکیه کرده و مأموری را که به تصور قانونی بودن امر مرتکب جرم شده از مسئولیت مبرا دانسته است و بدین ترتیب ملاحظه میشود که قضیه را در قالب قواعد شرعی قراردادده و در حکم قضیه تحولی ایجاد کرده است.

درواقع مقنن که در مقام بیان امکان بررسی و ارزیابی امر آمرقانونی توسط مأمور بوده، وارد مقوله اشتباه حکمی شده و آنرا در چارچوب قواعد اصولی مورد بررسی قراردادده است، البته چنانچه برای دادرسی دادگاه، ثابت شود که مأمور بر اثر اشتباه قابل قبول و علیرغم اینکه امر مقام صادرکننده دستور قانونی بوده، از آن تبعیت نکند، حکم به معافیت وی از کیفر صادر خواهد کرد.

سؤال دیگری که در این مورد به ذهن خطور می‌کند این است که: عبارت «خلاف شرع نباشد» به چه معنی است؟ آیا منظور مقنن این بوده که امر آمرخلاف شرع و قانون نباشد یا منظور از شرع همان قانون است و یا این اصطلاح به معنای حقیقی خود استعمال شده است؟ همان گونه که از طرح سؤال پیداست مؤلفین حقوق جزا، سه گونه نظریه ابراز کرده‌اند:

بعضی از انسان، احراز این شرط

رابرای مأمور به علت عدم دسترسی وی به نصوص شرعی مشکل دانسته و گفته‌اند: اگر بتوان گفت که مأمور باید متوجه ظاهر شرعی قضیه باشد، باز خالی از اشکال نخواهد بود و با توجه به اینکه قوانین موضوعه باید مطابق با شرع باشد «یا خلاف آن نباشد» ذکر این عبارت را زاید می‌دانند.^(۱۰)

بعضی دیگر اصطلاح شرع را در اینجا مترادف قانون می‌دانند.^(۱۱)

ولی بنظر میرسد این اصطلاح به معنی حقیقی و مطابقی آن بکار رفته و منظور مقنن آن است که دستور آمر خلاف احکام قرآن و سنت و مقررات فقهی نباشد، زیرا در ارتباط با امر آمرقانونی بخصوص در مواقع حساس و بحرانی و در لحظاتی که تصمیم‌گیری چندان آسان نیست، گاهی دستور صادره منجر به ارتکاب عملی می‌شود که دارای بعد اجتماعی و انسانی با اهمیتی می‌باشد و بیم هدر رفتن دماء و نفوس مردم می‌رود. مأمور در آنجا که حرمت دماء و نفوس مطرح است، در همه حال مکلف به اجراء دستور نیست، زیرا شارع مقدس بر اساس قاعده حرمت خون مسلمان، تقیه را جایز ندانسته و جانب احتیاط را رعایت کرده است. تحت هیچ شرایطی حتی به قیمت تهدید جان خود، مسلمان حق ندارد، خلاف شرع خون مسلمان را بریزد، البته این موضوع در کتب فقهی در باب اکراه در قتل مطرح شده است. اگر شخص اکراه شده

تهدید به قتل شود باز هم نباید دستش به خون بیگانه‌ای آلوده شود. زیرا اگر از نفس محترمی سلب حیات کند، گناهی عظیم مرتکب شده که علاوه بر مجازات قصاص در این دنیا در آخرت نیز به عذاب الیم مبتلا خواهد شد که آیه ۳۲ سوره مبارکه مائده می‌فرماید: هر کس شخصی را بیگناه و بدون استحقاق قصاص یا افساد در زمین بکشد، گوئی همه مردم را به قتل رسانده است.^(۱۲)

بهر حال مقنن در این مورد امکان ارزیابی دستور را به مأمور داده که در ذیل موادی از آئین نامه انضباطی ارتش را که به بحث ما، ارتباط پیدا می‌کند، ذکر می‌نمایم.

ماده ۶ این آئین نامه مقرر می‌دارد: دستور فرمانده عبارت از ملزم ساختن افراد جمعی یگان به انجام یا خودداری از انجام کلیه فعالیت‌هایی است که برای وصول به هدفهای تعیین شده یگان، ضروری تشخیص داده میشود.

تبصره ۲ همان ماده می‌گوید: دستوریاید صریح، روشن و قابل اجراء بوده و در حدود اختیارات و بارعایت قوانین و مقررات صادر گردد. بالاخره تبصره ۴ تأکید میکند که «هرگاه دستور صادر شده برخلاف شرع مقدس اسلام و فرامین مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا باشد، قابل اجراء نبوده و دستور دهنده مسئول و قابل پیگرد است.» ضمن اینکه عدم اجراء این قبیل دستورات بازخواست نداشته و مصون

از تعقیب خواهد بود.» (۱۳)

از تبصره های ذکر شده می توان نگرش قانونگذار به کیفیت امرآمر و تکلیف مأمور رابخوبی دریافت. در واقع مبنای مشروعیت عمل مأمور و قابلیت اجراء دستورآمر، شرعی بودن آن است.

بخش سوم - بررسی امرآمر قانونی در قانون مجازات فرانسه.

گفتار اول: در قانون مجازات ۱۸۱۰
ماده ۳۲۷ قانون مذکور مقرر میداشت که چنانچه قتل، ضرب و جرح با حکم قانون یا امرآمر قانونی واقع شده باشد، جنحه و جنایت محسوب نمی شود.

ماده مذکور امر مقام صلاحیتدار قانونی و حکم قانون را تماماً بیان کرده و گویی هر دو را در حکم یک سبب یا علت موجهه جرم دانسته است در طول سالیان دراز نیز رویه قضائی مواردی را که چنین اوصافی داشته اند، جرم ندانسته است.

گفتار دوم - امرآمر قانونی در قانون ۱۹۹۲.

بند دوم ماده ۴-۱۲۲ قانون جدید مقرر میدارد، «کسی که تحت تأثیر امرآمر قانونی مرتکب عملی می شود، در صورتی که آن عمل مخالف بین قانون نباشد مسئول نخواهد بود.»
بامقایسه متن این ماده با ماده ۳۲۷ سابق دو تغییر عمده را مشاهده می کنیم، یکی این که مقنن متأثر از مکاتیب

جرم شناسی، از جمله مکتب یانهضت دفاع اجتماعی، ارتکاب عمل مجرمانه را که در اجرای امرآمر قانونی محقق میشود، موجب عدم مسئولیت عامل می داند، بعبارت دیگر مرتکب عمل مجرمانه را بیش از نفس عمل مجرمانه مد نظر قرارداد (۱۴) در حالی که در ماده ۳۲۷ سابق به عمل توجه داشت و آنرا جرم نمی دانست. (۱۵)

دیگر اینکه زیر دست یا مأمور مادمون

در نظام اداری باید بین آمر و مأمور رابطه مافوق و ماسودن، رئیس و مرئوس یا فرماندهی و فرمانبری وجود داشته باشد تسا تسلیت امر آمر و توجیه پذیری آن در این رابطه محقق شود.

را در صورتی مکلف به اجرای دستور می داند که امر صادر شده مخالف بین قانون نباشد. ملاحظه میشود که مقنن فرانسوی از نظریه بینابین تبعیت کرده است.

مسأله قابل اهمیت دیگر این است که مقنن حکم قانون و امر آمر را در یک ماده بیان نموده که بند اول آن مربوط به حکم قانون است و برخلاف سایر جهات مشروعیت مانند دفاع مشروع واضطرار که به هر کدام یک ماده اختصاص دارد، باز هم همانند ماده ۳۲۷ این دو را یکجا بیان کرده، به همین خاطر حقوقدانان

فرانسوی در آثار خود این دو سبب را مترادف هم ذکر کرده و اغلب با حرف رابط «یا» آنها را استعمال می کنند. (۱۶ و ۱۷)

زیرا امرآمر باید مستند و متکی به حکم قانون یا مقررات باشد، بعبارت دیگر علاوه بر اینکه خود آمر باید دارای صلاحیت قانونی صدور دستور باشد، دستور وی نیز باید خصیصه قانونی بودن را دارا باشد تا زیر دست ملزم به تبعیت از آن گردد. مقررات نظامی ۱۹۷۵ می گوید: اگر دستور صادره مبنی بر انجام عملی باشد که غیر قانونی بودن آن واضح یا آشکار است، یا برخلاف عرف و عادت جنگ یا معاهدات بین المللی است؛ زیر دست ملزم به اجرای آن نمی باشد. ولی چنانچه زیر دست برای عدم اجرای دستور به دلائل واهی و نادرست متوسل گردد، بعنوان سرپیچی از دستور تعقیب خواهد شد. (۱۸)

مقررات اداری و استخدامی استثنائاً مأمورین را ملزم به اجرای دستوراتی کرده که خلاف بین قانون است ولی عدم اجرای آنها، به منافع اساسی فرانسه صدمه زده و آنها را مورد مخاطره قرار میدهد (به قانون انجام وظایف پلیس ملی فرانسه مصوب ۱۹۸۶ ماده ۱۷ مراجعه شود). (۱۹)

تذکر این نکته ضروری است که دستور مقامات غیر اداری و غیر نظامی مانند مدیران عامل شرکتها یا مدیران شخصیت های حقوقی خصوصی، فاقد وصف مشروعیت امرآمر قانونی بوده

و مستخدمان و کارکنان آنها، چنانچه در اجرای وظایف خود که به دستور مقامات مافوق انجام میشود، مرتکب جرمی شوند، قابل تعقیب کیفری هستند.

مثلاً اگر مدیرعامل یا رئیس هیأت مدیره یک شرکت، دستور تنظیم بیلان سالانه غیرواقعی به کارمند خود بدهد کارمند مذکور به عنوان معاون جرم قابل تعقیب است (رای شماره ۱۹۸۰ شعبه کیفری دیوان عالی کشور فرانسه).

به موجب ماده ۴-۲۱۳ قانون مجازات جدید فرانسه، در ارتکاب جرائم علیه بشریت، امر آمرقانونی موجب عدم مسئولیت و معافیت مرتکب از تعقیب و مجازات نمی‌باشد. ولی در دادگاه نورنبرگ در جریان محاکمه جنایتکاران جنگی نازی، امر آمرقانونی به عنوان یک کیفیت مخففه ملحوظ نظر قضات دادگاه قرار گرفت نه به عنوان یک جهت یا علت یا مشروعیت مجازات (۲۰).

همانطور که ملاحظه شد، مقنن ما چه در نظام سابق و چه در نظام اسلامی، مبنای قاعده امر آمرقانونی را از قانون فرانسه اخذ نموده و به تناسب زمان در آن تغییراتی داده و باتصویب قوانین جزایی براساس مقررات جزایی اسلام و نظارت شورای نگهبان بر مطابقت قوانین مصوب با قانون اساسی و موازین شرع و یا عدم مغایرت آنها با دو منبع

مذکور در امر جزایی مذکور (امر آمرقانونی) تحولی ایجاد شده که عبارت از عدم مخالفت دستور صادره با شرع می‌باشد. از طرفی قانون ۱۸۱۰ معروف به کدناپلئون که منبع الهام مقنن، در نظام سابق بود. بعد از گذشت قریب به دو قرن، در سال ۱۹۹۲ اصلاح و قانون جدید مجازات فرانسه جایگزین آن شد که قاعده امر آمر رادچار تحولی

قابل توجه ساخت زیرا عبارت آخر ماده ۴-۱۲۲ که مشروعیت عمل مرتکب را مشروط به عدم مغایرت آشکار دستور مقام قانونی صلاحیتدار با قانون کرده بود و نیز قید مسئول نبودن مرتکب یا عدم مسئولیت کیفری وی را به جای عبارت «جرم نبودن جنحه و جنایتی که به امر آمرقانونی ارتکاب می‌یابد» در ماده ۳۲۷ سابق، جایگزین نموده در پایان بررسی دو نظام جزایی به عنوان نتیجه گیری به مقایسه و بررسی وجوه افتراق و اشتراک آنها می‌پردازیم.

نتیجه:

همانطور که دیدیم نهاد یا قاعده امر آمرقانونی از حقوق جزای فرانسه اتخاذ شده و تدوین کنندگان قانون مجازات اسلامی با تغییراتی این مبنای قوانین گذشته، اقتباس کرده‌اند. اما قانون جدید جزایی فرانسه صراحتاً از نظریه بینابین که بموجب آن زیر دست در صورتی ملزم به اجرای دستور می‌گردد که مخالف آشکار قانون نباشد، تبعیت کرده است.

قانون مجازات اسلامی نظریه اطاعت آگاهانه را پذیرفته و دستور صادره، برحسب این نظریه نباید خلاف شرع و قانون باشد.

با این تفصیل می‌بینیم که نگرش دو قانون عوض شده و از نظر مبنای مشروعیت عمل عامل نیز از هم فاصله گرفته است.

قانون مجازات اسلامی مأموری را که به علت اشتباه قابل قبول امر آمر را اجراء کرده و از این رهگذر مرتکب جرمی شده، مستوجب تخفیف مجازات می‌داند؛ در حالی که قانون فرانسه در این مورد، اشتباه در حکم یا شبهه حکمی را، یکی از علل رافع مسئولیت دانسته است.

ماده ۳-۱۲۲ قانون مجازات فرانسه می‌گوید: «شخصی که بر اثر اشتباه

در حکم، به این اعتقاد که ارتکاب عمل راقانون مجازات دانسته است، مرتکب جرمی شود، مسئول نخواهد بود».

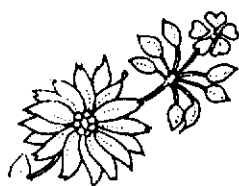
که این خود موضوع بحث جداگانه‌ای است و تا حدی که به این مبحث مربوط می‌شود، به آن اشاره کردیم و در خور گفتار مبسوط و مستقلی است که از حوصله این مقال خارج است.

در هر دو نظام جزایی، مأموری را که تحت شرایط مقرر قانونی، دستور مقام صلاحیتدار قانونی را انجام داده و در اجرای آن مرتکب جرمی شده است از مشروعیت عمل یا علل موجهه برخوردار دانسته و مسئول نمی‌دانند، البته نگرش آنها از لحاظ جرم شناسی متفاوت است.

در قانون مجازات اسلامی، عمل مأمور با شرایطی که ذکر گردید جرم محسوب نمی‌شود، یعنی عنصر قانونی عمل زایل می‌شود و مقنن به نفس عمل توجه دارد که با دیدگاه مکتب کلاسیک سازگار است (۲۱).

ولی قانون فرانسه توجه خود را به عامل معطوف داشته و او را مسئول می‌داند و در این مورد از نهضت دفاع اجتماعی الهام گرفته و تحت تأثیر آن اصطلاح مسئول را که ناظر به شخص است بکار برده است. به دیگر سخن نحوه تدوین قانون جدید فرانسه و کاربرد اصطلاحات و واژه‌های حقوقی و دیدگاه جرم شناسی حاکم بر آن متأثر از مکتب دفاع اجتماعی نوین می‌باشد. (۲۲)

والسلام



پاورقی :

- ۱- دکتر رضانورپه - زمینه حقوق جزای عمومی - چاپ کانون وکلای دادگستری
- ۲- دکتر هوشنگ شامبیانی - حقوق جزای عمومی .
- ۳- به قانون آئین دادرسی کیفری مراجعه فرمائید.
- ۴- دکتر رضانورپه . زمینه حقوق جزای عمومی ، انتشارات کانون وکلای دادگستری چاپ اول سال ۶۹ ص ۳۰۸
- ۵- ژان لارگیه ، حقوق جزای عمومی ، مجموعه چه میدانم . ص ۴۵
- ۶- به ماده ۲۳ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مراجعه فرمائید.
- ۷-۸- ژان لارگیه ، حقوق جزای عمومی ، مجموعه چه میدانم ص ۴۶ .
- ۹- محمد رشاد - اصول فقه چاپ اقبال ص ۲۳۹ به بعد ، دکتر ابوالقاسم گرجی ، تقریرات درس فقه دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی سال تحصیلی ۷۴-۷۵ . سید علی نقی حیدری - اصول الاستنباط چاپ دارالکتب الاسلامیه ۱۳۳۸ ، ص ۲۰۱ به بعد.
- ۱۰- دکتر رضانورپه - اتریشین ص ۲۱۱ .
- ۱۱- دکتر محمد صالح ولیدی - حقوق جزای عمومی ج ۲ - مرکز نشر داد سال ۷۲ ص ۱۶۰ .
- ۱۲- در این خصوص رجوع فرمائید : ۱- مرحوم آیه . خویی مبانی تکملة المنهاج ج ۲ ص ۱۳ چاپخانه علمی قم ، امام خمینی (ص) تحریر الوسیله - جلد دوم ص ۵۱۴ و ۵۱۵ محمد بن جمال الدین مکی العالمی معروف به شهید اول - اللعنة الدمشقیة ج ۱ چاپ داورى قم ص ۱۰ .
- ۱۳- آئین نامه انضباطی ارتش - چاپخانه ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی .
- ۱۴- مارک آن سل - دفاع اجتماعی : ترجمه دکتر محمد آشوری و دکتر نجفی ابرند آبادی چاپ دانشگاه تهران .
- ۱۵- ژان پرادل : تاریخ اندیشه های کیفری - ترجمه دکتر نجفی ابرند آبادی چاپ دانشگاه شهید بهشتی .
- ۱۶- ژان لارگیه حقوق جزای عمومی چاپ ۱۹۹۴ ص ۴۲-۴۴ .
- ۱۷- هان مؤلف حقوق جزای عمومی ، چه میدانم چاپ دوم ۱۹۹۵ ص ۴۳ و ۴۴ .
- ۱۸- ژان لارگیه حقوق جزای عمومی ممانو چاپ دالوز
- ۱۹- اتریشین .
- ۲۰- ژان لارگیه - اتریشین و ویلفرید ژان ویدیه حقوق جزای عمومی چاپ مونت کریستین پاریس ۱۹۹۱ .
- ۲۱- ژان پرادل تاریخ اندیشه های کیفری ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرند آبادی . انتشارات دانشگاه شهید بهشتی
- ۲۲- مارک آنسل دفاع اجتماعی ، ترجمه دکتر محمد آشوری و دکتر نجفی ابرند آبادی چاپ دانشگاه تهران .

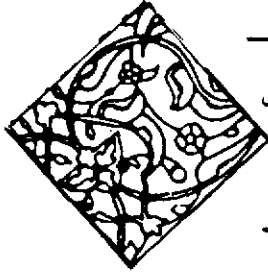
منابع فارسی

- ۱- دکتر رضانورپه - زمینه حقوق جزای عمومی ، چاپ کانون وکلای دادگستری
- ۲- دکتر محمد صالح ولیدی - حقوق جزای عمومی ، جلد دوم ، نشر داد .
- ۳- دکتر هوشنگ شامبیانی - حقوق جزای عمومی ، جلد اول ، چاپ پازنگ .
- ۴- دکتر عبدالحسین علی آبادی - حقوق جزای عمومی ، جلد اول ، چاپ بانک ملی . دکتر عبدالحسین علی آبادی
- ۵- گارو - مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا ، ترجمه دکتر سید ضیاء الدین نقابت جلد اول سال ۱۳۴۴
- ۶- دکتر پرویز صانعی حقوق جزای عمومی ، جلد اول ، چاپ سوم انتشارات دانشگاه ملی سابق .
- ۷- دکتر مرتضی محسنی - کلیات حقوق جزا ، انتشارات دانشگاه ملی سابق ، چاپ اول .
- ۸- ژان پرادل ، تاریخ اندیشه های کیفری ، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرند آبادی ، چاپ دانشگاه شهید بهشتی .
- ۹- مارک آنسل ، دفاع اجتماعی ، ترجمه دکتر محمد آشوری ، دکتر علی حسین نجفی ابرند آبادی ، چاپ دانشگاه تهران .

به زبان عربی

- ۱- امام خمینی (ره) روح الله تحریر الوسیله ، جلد دوم ، چاپخانه علمیه قم .
- ۲- سید ابوالقاسم خویی (آیه الله) مبانی تکملة المنهاج جلد دوم چاپ دوم . چاپخانه علمیه قم .
- ۳- محمد بن جمال الدین مکی العالمی معروف به شهید اول اللعنة الدمشقیة ج ۱ . منشورات الداوری قم .

- منابع به زبان فرانسه
- 1- Jean largier ,droit penal general ,Que sais Je ? 1994.
 - 2- Jean larguier droit penal general ,mementos ,Daloz .1995
 - 3- G,levasseur ,G,stafeni, B.bouloc,droit penal general , dalloz .paris, 1994
 - 4- christien Lazerge,le parti general du nouveau code penal Francais,Rev.archive de Polilique criminelle N.14.1993 .



نقل از شماره ۱۴۷۸۵ - ۱۳۷۴/۹/۱۲ روزنامه رسمی
شماره ۱۷۹۸ - ه
پرونده وحدت رویه ردیف: ۲۴/۷۴ هیئت عمومی

ریاست محترم هیئت عمومی دیوانعالی کشور

شایستگی دیوانعالی کشور نموده و پرونده به دیوانعالی کشور ارسال و بشعبه دوم دیوانعالی کشور ارجاع شده است.

هیئت شعبه در تاریخ ۷۴/۳/۱ طی دادنامه ۲/۱۷۶ چنین رأی داده است:

« نظریه صراحت صدر ماده ۲۱ قانون مورد استناد دادگاه ملاک در ایجاد صلاحیت راجع به تجدیدنظرخواهی نفس احکام و آراء صادره از محاکم بدوی است نه اتهام انتسابی و نوع آن و در ماده ۲۲ همان قانون و بندهای آن تکلیف دادگاههای تجدیدنظر در خصوص موارد مشابه دقیقاً روشن شده است و استدلالی که در قراردادگاه بیان شده حتی با روح قانون مورد اشاره هم سازش ندارد و از طرفی صدور قرار عدم صلاحیت از سوی دادگاه تجدیدنظر به صلاحیت دیوانعالی کشور مجوز و محمل قانونی ندارد، مضافاً اینکه در صورت بروز اختلاف بین دو مرجع مذکور مرجع حل اختلافی وجود ندارد و بساین ترتیب در وضع موجود قابل طرح در دیوانعالی کشور نیست با کسر از آمار شعبه به شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان اعاده گردد.»

۲- بحکایت پرونده کلاسه ۴۹۵۵/۲۷/۳ شعبه بیست و هفتم دیوانعالی کشور آقای عیوض محمدی فرزند محمد با اتهام قتل عمدی مرحوم اسحاق محمدی باتیانی و شرکت همسرش تحت تعقیب قرار گرفته شعبه ۱۴ دادگاه عمومی قم پس از رسیدگی

احتراماً، به استحضار میرساند شعب ۲۷ و ۲ دیوانعالی کشور راجع به تجدیدنظرخواهی از رأی براثت متهم به قتل عمدی که به استناد قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب صادر شده است رویه های مختلفی اتخاذ نموده اند که مقتضی طرح موضوع در هیئت عمومی دیوانعالی کشور برای ایجاد وحدت رویه قضائی است جریان پرونده های مزبور به این شرح است:

۱- به حکایت پرونده کلاسه ۲/۵۱۵۹/۲۳ شعبه دوم دیوانعالی کشور، آقای قباد باندیری با اتهام ایراد ضرب منتهی به قتل تحت تعقیب قرار گرفته شعبه هجدهم دادگاه عمومی اهواز در خصوص اتهام اول رأی به محکومیت و در خصوص اتهام دوم رأی به براثت وی صادر نموده است.

رأی صادره از حیث براثت مورد اعتراض و تجدیدنظرخواهی اولیاء دم قرار گرفته و پرونده در شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان خوزستان مورد رسیدگی قرار گرفته و پس از انجام تحقیق از طرفین طی دادنامه شماره ۱۲/۷۴ باین استدلال که طبق بند ۲ ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی با اعتراض و تجدیدنظرخواهی نسبت بحکم صادره در خصوص قصاص نفس در صلاحیت دیوانعالی کشور است لذا رسیدگی به حکم براثت از قصاص هم در صلاحیت دیوانعالی کشور خواهد بود اقدام بصدور قرار عدم صلاحیت به

آراء وحدت رویه قضائی

بشرح دادنامه شماره ۷۳/۹/۲-۲۵۶ بلحاظ انکارمتهمین و فقد دلیل جهت توجه اتهام و بالتفات به اصل برائت حکم بربرائت متهمان صادرنموده است .

رای صادره مورد اعتراض ولی دم واقع گردیده و دادگاه بابقاء بر اعتماد قبلی خود مقرر داشته پرونده بمرجع تجدیدنظر ارسال گردد و پس از وصول پرونده به دیوانعالی کشور شعبه ۲۷ دیوانعالی کشور ارجاع گردیده و هیئت شعبه طی دادنامه ۱۶۵ مورخ ۷۴/۳/۲۷ چنین رأی داده است :

باتوجه به محتویات پرونده اگرچه دلیلی بر توجه اتهام نسبت به متهم وجود ندارد ولی نظریه اینکه موضوع اتهام قتل و از حقوق الناس است که جای تمسک به اصل برائت نیست باید مقررات قاعده الیمین علی من انکر اجراء گردد . « پس از استحضار اولیاء دم متهم اداء سوگند نموده » سپس حکم به برائت صادر نموده و حتی اگر اولیاء دم حاضریه استحضار و تحلیف متهم نشدند به فتوای مقام معظم رهبری مدظله العالی باید دعوی مسکوت و موقوف بماند بنابراین مراتب دادنامه صادره مخدوش بوده و نقض میگردد. پرونده راجعت رفع نقص و انشاء حکم مجدد بهمان دادگاه اعاده داشته است .

بنابمتراب مذکور شعبه دوم دیوانعالی کشور ملاک صلاحیت مرجع تجدیدنظرانفس احکام و آراء صادره محاکم بدوی میداند، نه اتهام انتسابی و مرجع تجدیدنظر از حکم برائت متهم به قتل عمدی رادر صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان دانسته و صدور قرار عدم صلاحیت از سوی دادگاه تجدیدنظر به صلاحیت دیوانعالی کشور رافاقد محمل قانونی میداند.

و شعبه ۲۷ دیوانعالی کشور خود رادر این خصوص صالح دانسته و رأی

صادر از شعبه دادگاه عمومی قم رادر خصوص برائت متهم به قتل عمدی نقض نموده است ، استدعا دارد برای ایجاد وحدت رویه قضائی موضوع در هیئت عمومی دیوانعالی کشور مطرح گردد.

معاون اول قضائی دیوانعالی کشور - حسینعلی نیری بتاريخ روز سه شنبه ۱۳۷۴/۷/۴ جلسه وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی کشور به ریاست جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور تشکیل گردید.

پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: نظریه اینکه ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تصریح دارد مرجع

تجدیدنظر آراء مربوطه به اعدام و جرم و قصاص نفس دیوانعالی کشور است بنابراین در پرونده های مطروحه هر چند اتهام متهمان ارتکاب قتل عمدی بوده است ولی چون حکم برائت آنان صادر شده مرجع تجدیدنظر به اعتبار موضوع رأی دادگاه تجدیدنظر مرکز استان محل خواهد بود علیهذا رأی شعبه ۲ دیوانعالی کشور موجه بوده و مورد تأیید است .» مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی شماره ۶۰۰ - ۱۳۷۴/۷/۴
رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی کشور :

نظریه اینکه مفاد ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در خصوص آرائی که قابل تجدیدنظر در دیوانعالی کشور است بلحاظ اهمیت خاصی که قانونگذار به حفظ و صیانت دماء نفوس قائل است نظریه مجازات مندرج در قانون

داشته نه کیفری که مورد حکم دادگاه قرار میگیرد و قابلیت تجدیدنظر آراء این دادگاهها نسبت به موارد مذکور در ماده ۲۱ مرقوم ، مشروط به محکومیت نیست ، بلکه بطور اطلاق ناظر است به محکومیت یا برائت و طبق بند ب ماده ۲۶ قانون مزبور از جمله اشخاصی که در موارد مذکور در این قانون حق درخواست تجدیدنظر دارند شاکی خصوصی یا نماینده قانونی او میباشد و اعمال این حق در مورد حکم برائت منع صریح قانونی ندارد بنابراین مراتب پذیرش صلاحیت رسیدگی به درخواست تجدیدنظر از برائت متهم به قتل در شعبه ۲۷ دیوانعالی کشور منطبق با جهات قانونی تشخیص و به اکثریت آراء تأیید میشود . این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای دادگاهها و شعب دیوانعالی کشور در موارد مشابه لازم الاتباع است .

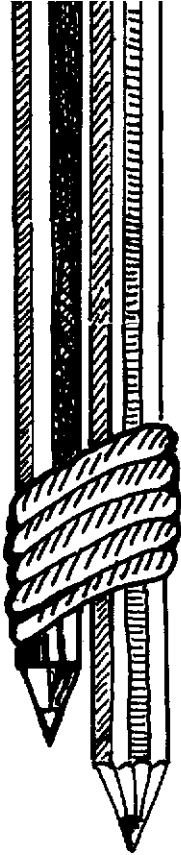
پرونده وحدت رویه ردیف :

۴۰/۷۴ هیئت عمومی

ریاست محترم هیات عمومی دیوانعالی کشور

احتراماً به استحضار میرساند : شعب اول ویستم دیوانعالی کشور در تشخیص مرجع صالحه بمنظور حل اختلاف بین دادگاه عمومی و دادگاه تجدیدنظر استان آراء مختلف صادر و رویه های متفاوتی اتخاذ نموده اند که ایجاب مینماید برای ایجاد وحدت رویه موضوع در هیات عمومی مطرح شود. خلاصه پرونده های مورد بحث رابه شرح ذیل بعرض میرساند :

۱- در تاریخ ۷۳/۶/۱۴ آقای مهدی حیدری دادخواستی بطرفیت آقای عباس شجاعی بخواسته صدور حکم بر تخلیه یکدستگاه ساختمان و پرداخت ۱/۵۰۰/۰۰۰ ریال اجاره بقاء به استناد



تعارض دارد... لذا با توجه به تاریخ تقاضای تجدید نظر، دادگاه تجدید نظر استان تهران را صالح برسیدگی دانسته و قرار عدم صلاحیت خود را صادر و به لحاظ حصول اختلاف پرونده را جهت رفع اختلاف بدیوانعالی کشور ارسال میدارد که پرونده جهت رسیدگی به شعبه اول دیوانعالی کشور ارجاع شده و هیات شعبه در تاریخ ۷۴/۳/۲۹ بشرح دادنامه شماره ۱/۱۲۸/۷۴ چنین رای داده است «مسئله مختلف فیه منصرف از رای وحدت رویه شماره ۵۹۶ - ۷۳/۱۲/۹ هیات عمومی دیوانعالی کشور است چه در تاریخ تقدیم دادخواست تجدید نظر خواهی مرجع تجدید نظر از آراء دادگاههای حقوقی ۲ (دادگاههای حقوقی یک) منحل و طبق ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در مرکز هر استان دادگاه تجدید نظر تشکیل و دادخواست تجدید نظر خواهی نیز تقدیم دادگاه تجدید نظر استان گردیده است لذا با تأیید نظر شعبه سوم دادگاه عمومی کرج حل اختلاف و با فسخ قرار عدم صلاحیت صادره از شعبه ۶ دادگاه

عمومی دیوانعالی کشور در رای مذکور علت صلاحیت دادگاه عمومی را حکم ماده ۴۶ آئین دادرسی مدنی ذکر کرده است که مقرر میدارد مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است یعنی دادگاه نمیتواند بعد از تقدیم دادخواست و استقرار صلاحیتش به علت تغییر قانونی اعلام عدم صلاحیت کند و نکته اصلی حکم هم همین اطاق «تاریخ تقدیم دادخواست» است هیات عمومی در صدور رای مذکور با قضیه ای مواجه بوده که بامورد این پرونده متفاوت است در قضیه مذکور دادگاه بعد از تقدیم دادخواست تجدید نظر و استقرار صلاحیتش به علت اجرای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اعلام عدم صلاحیت کرده بود، که با قاعده مذکور در ماده ۴۶ قانون آئین دادرسی مدنی مغایرت داشته در حالی که در پرونده حاضر دادخواست تجدید نظر هنگامی تقدیم شده که از مدتها قبل از آن دادگاههای عمومی در کرج مستقر شده بود و دادگاه صادر کننده رای که آن هم به دادگاه عمومی تبدیل شده است نمی توانسته تقاضا را مسکوت و بلا تکلیف بگذارد و یا به یکی از دادگاههای هم عرض خود بفرستد و با توجه به اینکه مقررات مربوط به تجدید نظر و صلاحیت از جمله مقررات شکلی هستند که قاعداً قابلیت عطف بماسبق شدن را دارند و دادگاه صادر کننده رای قانوناً، چاره ای جز ارسال تقاضا بدادگاه تجدید نظر استان را نداشته است. تسری دامنه شمول رای وحدت رویه دیوانعالی کشور به مورد حاضر متضمن این معنی است که معتقد باشیم مناط صلاحیت تاریخ بوجود آمدن حق طرح دعوی میباشد نه تاریخ تقدیم دادخواست و این اعتقاد هم با قاعده مذکور در ماده ۴۶ آئین دادرسی مدنی مغایر است و هم با قاعده معطوف بماسبق شدن قوانین شکلی

یک برگ اجاره نامه عادی تقدیم دادگاههای حقوقی ۲ کرج نموده و تقاضای رسیدگی و صدور حکم بمورد خواسته را به علت عدم پرداخت اجاره بهاء مینماید. پرونده در شعبه ۶ دادگاه حقوقی ۲ کرج مطرح پس از اجرای تشریفات قانونی و تعیین وقت رسیدگی و استماع اظهارات و مدافعات خواننده در تاریخ ۷۳/۱۰/۱۱ دادگاه ختم رسیدگی را اعلام و مبادرت بصدور حکم محکومیت خواننده به تخلیه مورد اجاره به لحاظ انقضای مدت و پرداخت اجور معوقه به شرح مندرج در رای مینماید دادنامه در تاریخ ۷۳/۱۱/۲۷ به محکوم علیه ابلاغ و وی در فرجه قانونی (۷۳/۱۲/۴) تجدید نظر خواهی کرده و در تاریخ ۷۴/۲/۱۱ در شعبه ششم دادگاه تجدید نظر استان تهران مطرح و آن شعبه چنین اتخاذ تصمیم نموده است:

«نظر به اینکه حسب قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو مرجع تجدید نظر از احکام دادگاههای حقوقی ۲ محاکم حقوقی یک بوده و در قضیه مانحن فیه دادنامه شماره ۱۴۸۴ - ۷۳/۱۰/۱۱ از شعبه ۶ دادگاه حقوقی ۲ کرج صادر گردیده است لذا در اجرای رای وحدت رویه شماره ۵۹۶ - ۷۳/۱۲/۹ هیات عمومی دیوانعالی کشور پرونده به شعبه مربوط (جانشین) ارسال تا وفق قانون اقدام نمایند» با وصول پرونده بدادگستری کرج شعبه سوم دادگاه عمومی بموضوع رسیدگی و با این استدلال که: «استناد شعبه ششم دادگاه تجدید نظر استان تهران به رای وحدت رویه شماره ۹۶ شمورخ ۷۳/۱۲/۹ در صدور قرار عدم صلاحیت صحیح به نظر نمیرسد زیرا که رای مذکور منصوص العله است و به همین علت قیاس آن با موارد دیگر فقط در صورتی ممکن است که علت منصوصه وجود داشته باشد به عبارت دیگر هیات

تجدید نظر استان پرونده جهت طرح در دادگاه تجدید نظر استان اعاده میشود.»

۲- حسب مفاد گزارش شعبه ۲۰ دیوانعالی کشور طبق دادنامه شماره ۲۰/۵۴۱ آقای قربان اخباری با اتهام فروش مال غیر تحت تعقیب قرار گرفته و شعبه ۲۰ دادگاه کیفری ۲ کرج نامبرده را از اتهام وارده تبرئه کرده و پرونده به شعبه ۱۲ دادگاه عمومی کرج ارجاع گردیده و این دادگاه به اعتبار صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان قرار عدم صلاحیت صادر کرده است. دادگاه تجدید نظر استان نیز دادگاه عمومی را صالح تشخیص داده و پرونده جهت حل اختلاف بدیوانعالی کشور ارسال و به این شعبه ارجاع گردیده و شعبه ۲۰ دیوانعالی کشور چنین رای داده است:

«نظریه اینکه موضوع مورد اختلاف از موارد قابل تطبیق با رای وحدت رویه هیات عمومی دیوانعالی کشور به شماره ۵۹۶ - ۷۳/۱۲/۹ نیست و اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و تجدید نظر استان نیز قانوناً قابل طرح نمیباشد پرونده جهت اقدام مقتضی اعاده میشود»

باتوجه به مراتب فوق نظر به اینکه: شعب اول ویستم دیوانعالی کشور در تشخیص مرجع صلاحیت دار و در اختلاف بین دادگاه عمومی و تجدید نظر استان رویه های مختلفی اتخاذ نموده اند بدین توضیح که شعبه اول دیوانعالی کشور بموضوع اختلاف رسیدگی و با صدور رای حل اختلاف نموده و شعبه بیستم دیوانعالی کشور حل اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و تجدید نظر استان را قابل طرح در دیوانعالی کشور ندانسته و پرونده را اعاده نموده است. موضوع از مصادیق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب ۱۳۲۸ میباشد طرح آن در هیات عمومی دیوانعالی کشور جهت

اتخاذ رویه واحد قضائی مورد استعاست.

معاون اول قضائی دیوانعالی کشور - حسینعلی نیری

بتاریخ روز سه شنبه ۱۳۷۵/۱/۱۴ جلسه وحدت رویه هیات عمومی دیوانعالی کشور به ریاست حضرت آیت اله محمد محمدی گیلانی رئیس دیوانعالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان روسا و مستشاران شعب کیفری و حقوقی دیوانعالی کشور تشکیل گردید.

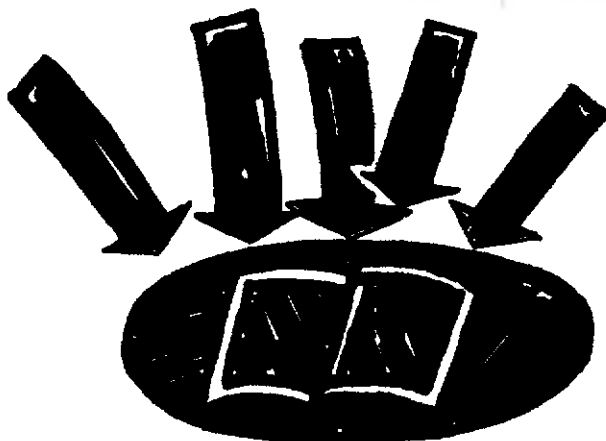
پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور مبنی بر: «چون بموجب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادگاههای عمومی و تجدید نظر مرکز استان تشکیل گردیده است و برابر این قانون، دادگاههای عمومی در عرض یکدیگر قرار گرفته اند، لذا مرجع تجدید نظر از رای دادگاه حقوقی ۲ دادگاه تجدید نظر مرکز استان خواهد بود زیرا با اجرای قانون مذکور، دادگاه حقوقی یک که مرجع تجدید نظر این نوع آراء بوده منحل گردیده است مضافاً باینکه دادخواست تجدید نظر هم بدادگاه تجدید نظر مرکز استان تقدیم گردیده است.

بنابراین مرجع رسیدگی ازرای صادره دادگاه تجدید نظر مرکز استان خواهد بود علیهذا ازرای شعبه اول دیوانعالی کشور که براین اساس صادر شده موچه بوده معتقد به تأیید آن میباشم.» مشاوره نموده و اکثریت قریب به اتفاق بدین شرح رای داده اند:

رای شماره: ۶۰۵ - ۱۳۷۵/۱/۱۴
رای وحدت رویه هیات عمومی دیوانعالی کشور

نظر به مدلول مادتين ۳ و ۴ قانون آئین دادرسی مدنی و عموماً قانونی و اینکه اساساً اختلاف بین دادگاهها در امر صلاحیت در مرجع قضائی عالیتر مطرح و حل اختلاف میگردد و ماده ۳۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب براین اساس ناظر به اختلاف دو دادگاه عمومی واقع در حوزه قضائی یک استان است و در مسئله مختلف فیه دادگاه تجدید نظر استان و دادگاه عمومی هر دو از خود نفی صلاحیت کرده اند. لذا رای شعبه اول دیوانعالی کشور در این حدکه مشعر بر قابل طرح بودن مورد اختلاف در دیوانعالی کشور میباشد منطبق با موازین قانونی تشخیص و مورد تأیید میباشد این رای بموجب ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوانعالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است.

بقیه در صفحه ۶۵



پیشگیری جرائم و شهرنشینی

نوشته پروفیسور ژرژ پیکا دادیار دیوانعالی کشور در پاریس
دبیرکل انجمن بین المللی جرمشناسی

(ترجمه عزیزطوسی)

گزارشی برای سی ونهمین سمینار بین المللی جرمشناسی هاوانا - کوبا - ۶ تا ۱۰ ژوئیه ۱۹۸۷

سرعت افزایش جمعیت در جوامع پیشرفته زیاد شوند، افزایش جمعیت شهری چنان خواهد بود که در سال ۲۰۰۰ نصف جمعیت دنیا شهرنشین خواهند بود.

پس باید قبول کرد که در میان مشکلات بزرگی که امروزه برای بشریت مطرح میشود، نه تنها افزایش خارق العاده جمعیت دنیا بچشم میخورد بلکه نتایج انفجار آمیز شهرنشینی و اثرات شوم آن بر روی افزایش بزهکاری نیز بعنوان یک مشکل اجتماعی جلوه گر میشود.

دانشمندان جرمشناس تردید ندارند که شهرنشینی اثری مثبت بر روی توسعه بزهکاری دارد و از مدت هائیش عوامل گوناگونی که می توانند مناطق شهری را جرم زا گردانند، بطور برجسته نشان داده شده اند. اما ارزیابی نتایج اقدامات پیش گیری کننده که برای راکد نگهداشتن نتایج شوم شهرنشینی بعمل آمده است فراموش شده است. این ارزیابی، در کشورهای جهان سوم که بنوبه خود با مساله شهرنشینی روبرو هستند فایده ویژه ای داشت.

حکومتها و حقوقدانان، پیشگیری از جرم را ترجیح میدهند و اتخاذ این روش را توصیه می نمایند.

* اهمیت شهرنشینی در ارتکاب جرائم:

باتوجه به اهمیت شهرنشینی در دنیای جدید و تمرکز بزهکاری در این مناطق توسل به پیشگیری از جرائم در مناطق شهری می تواند بهترین عملکرد را داشته باشد. زیرا اگرچه شهرنشینی (که بعنوان یکی از مهمترین پدیده های نیمه دوم قرن بیستم مد نظر قرار گرفته است) در ابتدا واقعه و پدیده ای ناشی از مکانیزه شدن جوامع اروپایی بود، بعداً بصورت پدیده ای عالمگیر درآمد که کشورهای جهان سوم هم با آن دست به گریبان شدند. باتوجه به گسترش جغرافیایی شهرها و وقوع مهاجرت های فراوان جمعیت شهرنشین دنیانسبت به کل جمعیت دنیا افزایش بیشتری را نشان میدهد.

اگر جمعیت جوامع در حال پیشرفت که اکثرآ جامعه کشاورزی هستند با همان

پیشگیری از جرم:

پیشگیری از جرم اندیشه ای نوظهور نیست بلکه قسمتی از گفتگوهای شایعی را که در طول تاریخ درباره واکنش جامعه در قبال بزهکاری بعمل آمده است، تشکیل میدهد. دانشمندان پذیرفته اند که در دوران ابتدایی هر کدام از سیستم های کیفری، همزمان با توسل جامعه به مجازاتها مساله پیشگیری عام را نیز جوابگو بودند و این پیشگیری بوسیله ویژگی تهدید آمیز مجازات تأمین می شد.

ولی علاقمندی جدیدی که امروزه موضوع پیشگیری جرائم نزد جرمشناسان و مسئولین سیاسی برمی انگیزد ناشی از دغدغه خاطر آنان است، دغدغه خاطری برای یافتن چشم اندازی نوین جهت کنترل اجتماعی جرائم و این چشم انداز را در قلمروی خارج از سیستم های کیفری جستجو می کنند. بدلیل عدم موفقیت، ناکامی نسبی و هزینه های سرسام آور روش قدیمی دادرسی کیفری در مقابل بزهکاری معاصر است که مسئولین



زندان رقم بالایی را تشکیل میدهد و علیرغم اینکه تعدادی از محکومین قبل از موعد از زندان آزادی شوند و تعدادی از مجازاتهای حبس جای خود را به اقدامات قائم مقام حبس داده‌اند، مشکلات نگهداری زندانیان در بنیاد تشکیلات دادرسی کیفری و افزایش ارتکاب جرائم از طرف دیگر، صحت ادعای دانشمندان علوم جنایی را مورد شک و تردید قرار داده است و در نتیجه حکومتها پیروی از سیاست کیفری را کافی نمی‌دانند.

حکومت‌های متعددی گرفتار این حالت بحرانی شده و کمیسیونهای متخصصین جلسات زیادی تشکیل داده‌اند که کارشان غالب توجه بوده است ولی مشاهده میشود که نحوه عملکرد آنان اصلاحاتی بدنبال نداشته است.

* مبارزه با بزهکاری :

موقعیت انتقاد آمیزی که سیستم رسیدگی کیفری در آن قرار دارد معلول تبدیل سیمای بزهکاری و تطورات اجتماعی، اقتصادی و جمعیتی است که سیستم‌های رسیدگی، نظریه فقدان وسائل یا قابلیت انعطاف نتوانسته‌اند آنها را مدنظر قرار دهند.

این گزارش و بررسی در همه حال نمی‌تواند در کشورهای پیشرفته و

اجتماعی جرم، برای بسیاری از حکومتها بصورت یک مسئله عظیم و لاینحل درآمده است. در رابطه با این نکته نظریات بیشماری طی بیست سال گذشته تکوین یافته است که کافی است خلاصه ای از آنرا یادآوری کنیم.

شخص ذینفع از یکطرف افزایش بزهکاری و مشکلات جدید آنرا که آمار نشان میدهد، بررسی و تحقیق میکند ولی از طرف دیگر قسمت مهمی از جرائم، کشف نشده و ناشناخته میمانند. حاصل امر این میشود که احساس ناامنی در افکار مردم شهرهای بزرگ برقرار میشود و ظهور پدیده‌های خود حمایتی چندین برابر میگردد.

منظور از پدیده‌های خود حمایتی، گروه مراقبت، سیستمهای آژیر خطر و سایر اقدامات و وسائل خوددفاعی است.

افزایش بزهکاری موجب هزینه‌های جدیدی برای سیستم رسیدگی کیفری شده است. خدمات پلیسی، به سختی فعالیتهای مجرمانه را کنترل می‌کند و میزان تاثیر این خدمات کاهش می‌یابد. با وجود اینکه تعدادی از شکایات ثبت نمی‌شوند، دستگاههای قضائی دعوت شده‌اند که طوماری از مرافعات رارسیدگی کنند، مرافعاتی که نگاهی به میانگین آنها، اهمیت آنها را آشکار میکند. تعداد بیشماری از پرونده‌های دعاوی به وسیله دادسرا بدون نتیجه کلاسه بندی میشوند، در نتیجه این اوضاع و احوال است که میزان قربانیان اعمال جنایتکارانه افزون میگردد. در بعضی زمینه‌ها، افزایش قابل ملاحظه جرائم، قوای حاکمه را مجبور کرده تا قوانین و تصویب نامه‌هایی را پذیرا شوند که گونه‌هایی از اعمال ضد اجتماعی را از جرگه جرائم قابل مجازات خارج می‌کنند.

بالاخره تعداد بازداشت شدگان در

شهرهای کشورهای غیر صنعتی امروز با چنان آهنگ و سرعتی افزایش می‌یابند که گاهی از سرعت افزایش شهرنشینی در کشورهای صنعتی نیز تجاوز می‌کنند.

بعضی اوقات این سرعت بدانجا میرسد که حتی افزایش شدید شهرنشینی کشورهای صنعتی در دوره انقلاب صنعتی نیز پیاپی آن نمیرسد.

عامل قطعی در افزایش شهرنشینی بی‌رویه در کشورهای غیر صنعتی عبارت است از: فشار توده محرومان و ازدیاد سرسام آور جمعیت.

شهرهای ممالک در حال توسعه اغلب محل برخورد و التقای دو جامعه صنعتی و غیر صنعتی است.

بعبارت دیگر یک جامعه منطبق و سازمان یافته در برابر جامعه دیگری که مراحل انتقال از یک جامعه کشاورزی در حال از هم پاشیدگی به یک جامعه صنعتی شهرنشین را طی میکند.

شهرنشینی سنتی که عموماً مهاجرتی بوده است، مانند: شهرهای مستعمره قرن نوزدهم و بیستم و یا شهرهای غیر مستعمره‌ای، شهرهای غیر مستعمره‌ای یعنی شهرهایی که از نظر اقتصادی تحت سلطه بودند ولی کشور متبوعه آنها از لحاظ سیاسی مستقل بود مثل آمریکای لاتین.

این شهرها البته در بیشتر اوقات چندان مناسب این افزایش جمعیت نبودند.

در نتیجه اساس مطلب اینست که ارشادات نوین توسط کشورهای پیشرفته بعمل آید؛ و این ارشادات و هدایتها درباره واکنشهای جامعه و تحول و تطور سیاست پیشگیری جرائم و برفع کشورهای در حال توسعه باشد.

* بزهکاری در مناطق شهری :

در مناطق شهری، میزان تهدیدات و خطرات ناشی از بزهکاری تا آنجا رسیده است که دیگر افکار عمومی تاب تحمل آنرا ندارند. در نتیجه کنترل

کشورهای درحال پیشرفت یکی باشد چون ویژگی های بزهکاری در آنها یکسان نمی باشد. همچنین باید توجه داشت که در اکثر کشورها ساختار سیستم جزایی و آئین دادرسی کیفری اغلب با فرم جدید مبارزه طلبانه «بزهکاری» انطباق ندارد.

با وجود این در بیشتر جوامع متمدن در دهه اخیر، مساعی عمده مسئولین در جهت بهتر کردن و بهسازی درمان کیفری، گسترش یافته است که این پدیده خود امید بزرگی را در دل های دانشمندان نگران برمی انگیزد که روزی مجرمین بتوانند دوباره وارد جامعه شوند.

(زندانیها) اعتبار و اگذار کرد، بی آنکه بزرگترین تأثیر مورد انتظار باشد یعنی درقبال واگذاری این همه اعتبارات سنگین انتظار این است که از اعتبارات به بهترین روش استفاده شود و به مقتضای بهترین استفاده، بهترین نتیجه بدست آید. در اختیار گذاشتن وسائل و روشهای تکمیلی و کمکی به مراجع رسیدگی کیفری و نوسازی و نوآوری در آن ها بمنظور تأثیر بیشتر، مخارج اضافی بر بودجه های ملی تحمیل می کند، سیاست عاقلانه کردن تنظیم بودجه و تدبیر لازم در آن، تحلیل دقیقتری را می طلبد، تا آنجا که پیش از این در انتخاب سیاست جنایی چنین تحلیل لطیف و ظریفی لازم نبود.

بهسازی درمان کیفری خود پدیده ای است که امید بزرگی را در دل های دانشمندان نگران برمی انگیزد که روزی مجرمین بتوانند دوباره وارد جامعه شوند.

روش دنبال کردن راه حل تسهیلاتی یعنی زیاد کردن نیروی پلیس یا زندانیها خوب است ولی راه حل دیگری نیز بنظر میرسد که بر آن ترجیح دارد و آن انتخاب راه حل نوین است، به عبارت دیگر پیش گیری از وقوع جرم، بخصوص زمانی که موضوع عبارت از اشکال معینی از بزهکاری باشد کم می باشد که در این زمینه باید چشم اندازهایی ملحوظ نظر قرار گیرند که بتوانند پیشگیری از وقوع جرم را جلوه گرا سازند.

* سیاست پیشگیری :

باید در نظر داشت که روش بازدارندگی اغلب همراه یک نوع تضعیف کیفری است، حتی یک اندیشه خطرناک نیز

قابل مجازات میشود، و دلیل آن این واقعیت است که محتوی و حدود مفهوم پیشگیری هرگز به روشنی تعریف نشده است. همچنین روشهای عملکرد در موضوع پیشگیری بندرت پیشنهاد شده اند.

نباید فراموش کرد که کیفر، ریشه در جوامع خیلی قدیمی دارد و بیانگریک واکنش عمیقاً ریشه دار در وجدان اجتماعی است، در صورتی که پیشگیری اینگونه نیست. ظاهراً سیستم پیشگیری ابتدا همه معیارهای مجازات کردن را که عدم تصویب فعل مجرمانه از طرف جامعه است، کنار گذاشته تا بتواند به سیستم پیشگیری یک معنا و مفهوم درمانی ببوشاند، معنایی که در خلاف جهت افکار عمومی جامعه می باشد.

بنابراین برای مساعد کردن زمینه اجرای سیستم بازدارنده، رفع این تناقض ضروری و غیر قابل اجتناب است.

این مسئله نباید بعنوان یک بهداشت اجتماعی مبهم جلوه کند و در نظر داشته باشد که بامجرم مثل یک مریض رفتار کنند و در نتیجه مسئولیت همه اعمال و رفتار او را بر عهده هیأت جامعه مترتب سازد؛ برای اینکه پیشگیری از جنایتکار مورد قبول گروه اجتماعی باشد نباید بعنوان جانشین و قائم مقام مجازات جلوه کند، بلکه باید مجازات در کنار آن حفظ شود.

بعلاوه باید بطور واضح بیان کنیم که در سیاست جنایی کلاسیک یا حتی در طرح ریزی نوین اجتماعی بسیاری از کشورها، پیشگیری جایگاه واقعی خود را پیدا نکرده است، فرض بر این است که پیشگیری نه تنها یک اراده سیاسی گروه اجتماعی را ایجاد میکند بلکه یک پذیرش خاص گروه اجتماعی را نیز لازم دارد که اغلب بصورت سکوت است. این پذیرش بر حسب ساختار سیاسی و ایدئولوژی حاکم بر کشورها یا فرهنگ

کشورها تغییر پذیر است. بنابراین، مفهوم پیشگیری در اجتماعات صنعتی شده از نوع سوسیالیستی، جوامع مغرب زمین و ممالک در حال توسعه، مختلف و گوناگون می‌باشد. پیشگیری حتی ارائه بهترین اطلاعات را درباره نظریات مربوط به مسائلی که جرم در جامعه مطرح می‌کند لازم می‌داند.

سیاست پیشگیری بر حسب روشها در استراتژی های مختلفی می‌تواند بکار گرفته شود که شخص می‌تواند آنها را در دو گروه طبقه بندی کند:

الف - اقدام به محدود کردن فرصت های ارتکاب جرم یا مشکلتر کردن تحقق این فرصت برای مجرمین بالقوه بنماید که این روش را "پیشگیری موضعی" می‌نامند.

ب - عمل کردن بر روی محیط اجتماعی برای تقلیل دادن اثرشوم فاکتورهای جرم یا عوامل مشکوک به جرم زابودن که این روش را "سیستم پیشگیری اجتماعی" می‌گویند.

*** پیشگیری موضعی:**

در جوامعی که در آنهارونق اقتصادی، استفاده از کالاهای مصرفی را چند برابر کرده است یا مدهای زندگی را معمول کرده، بویژه در مناطق شهری و نتایج فساد انگیز آن سرچشمه های بزهکاری را چندین برابر افزایش داده است، ضرورت دارد که فرصتهای بزهکاری با توسل به تعداد معینی از روشهای منصرف کننده و بازدارنده، تقلیل داده شود و این روش ها قبل از هر اقدام کیفی از نوع فنی باشند. جنبه تهدید آمیز یک مجازات کلاسیک و قدیمی، برای منصرف کردن مجرمین مستعد ارتکاب جرائم خاص، کافی نیست چون خطر دستگیر شدن این مجرمین بالقوه خیلی کم و محدود است. بعضی از اشکال معاصر «بزهکاری توده ای» وجود دارند که تحقیق در مورد

کنترل اجتماعی جرم، برای بسیاری از حکومتها بصورت یک مسأله عظیم ولایسنحل درآمده است.

آنها مشکل است زیرا تعداد قابل توجه این جرائم موجب میشوند که اغلب مرتکبین آنها بی کیفر بمانند بعبارت دیگر فزونی آمار ارتکاب، رهایی از کیفر را تضمین می‌کند، مانند جرائم سرقت از وسائل نقلیه و جرائم ربودن اموال، بنابراین بجا و شایسته است که اقداماتی را توسعه دهیم که قابلیت حصول به هدف ها را برای مجرمین تقلیل می‌دهند مانند اقدامات ضد سرقت، نشاندار کردن و وسائل نقلیه، سیستم اعلام خطر و غیره، همچنین با شرکت ثمر بخش شهروندان در امنیت ویژه خودشان، می‌توان به پلیس در راه انجام وظیفه اش کمک کرد. پیشگیری موضعی اولین روشی است که در کشورهای مختلف، قوای حاکم علاقه خاصی به آن نشان میدهند. از کاربرد این روش، تعداد معینی از مقررات جدید ناشی شده است، مثل انتقال موجودی بانکها به یک ساختمان معین و حفاظت دقیق از آن و نیز اتحاد حرفه های حساس مانند دارو فروشی، بانکها، جواهر فروشی ها و غیره زائیده آن بوده است. این روش حتی موجب بکارگرفتن تجهیزات جدیدی مانند کابین های مجهز به تلفن با صفحه مغناطیسی برای جلوگیری از خرابگری آثار هنری شده است.

با وجود این انسان در این زمینه هم خیلی سریع به مرزهای امکان و توان میرسد و ناگهان خود را عاجز می‌بیند زیرا گسترش اقدامات تأمینی و امنیتی جدید اغلب موجب میشود که بزهکاری از زمینه های مورد مراقبت به حوزه هایی

نقل مکان کند که کمتر مورد حمایت هستند. با این وجود ما فکر می‌کنیم که در مناطق شهری این نخستین روشی است که دارای امکانات فراوان می‌باشد. وانگهی این روش کمک مهمی به انجمن های خصوصی مراقبت و امنیت می‌کند؛ این انجمن ها مخصوصاً از طرف کمیته ویژه متخصصین شورای اروپایی پیشگیری جرائم که دفتر آن را بین سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶ دایر کرده ایم مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است.

*** پیشگیری اجتماعی:**

قلمرو این روش بر این اصل مسلم استوار است که یک ارتباط و هم بستگی بین محیط اجتماعی، شرایط زندگی مجرمین و بعضی از انواع جرائم وجود دارد. این رابطه موجب شده تا کنشهایی توصیه گردد که هدفش تغییر شرایط نامساعد مؤثر در زمینه اجتماعی و اقتصادی است، شرایط اجتماعی و اقتصادی که بزهکاران در آن زندگی میکنند. بنابراین اصلاحات کلی و همه جانبه در زمینه های بهداشت عامه، آموزش و پرورش، خانه و مسکن، بیکاری و شغل و اشتغال از آن جمله اقداماتی هستند که هدفشان تغییر شرایط بزه آفرین است. تمرکز جمعیت در شهرها اهمیت تازه و ویژه ای باین نوع پیشگیری داده است، به نتیجه این تمرکز نباید تنها از دیدگاه طرح کمیتهی در نظر گرفته شود چون علاوه بر کمیت، این تمرکز در کیفیت هم مؤثر است که همراه مشکلات کمیتهی، بی نظمی و هرج و مرج را در تشکیلات فضای شهری ایجاد کرده است. زندگانی در دل شهرهای مسنطق جرم خیز، از مدت هایش تا کنون بطور برجسته مدنظر بوده است. باید از تعارض فرهنگي ناشی از این تمرکز جمعیت های مختلف الجنس نیز یاد کرد که سهمی در بزه زایی محیط دارد بعلاوه غالباً نتیجه

بررسی ها، کم جمعیت کردن مرکز شهرها و یک جایجایی غیردلخواهانه جمعیت میباشد.

بالین حال ارزیابی نتایج این پیشگیری بر روی کاهش بزهکاری، مشکل است. در نتیجه کسی تا اینجا نتوانسته است روی این نکته رابطه ای دقیق برقرار سازد. در عوض سرعت پیشرفت و کنش اجتماعی اغلب به کاهش دادن و یا زایل کردن اشکال خاصی از جرائم منجر شده اند جرائمی که مربوط به عقب ماندگی اقتصادی، فرهنگی یا فقر منطقه ای است مثل زنا یا محارم، ولگردی و سقط جنین. نهایتاً باید یک پیشگیری جهت دار و هدفدار در مورد موقعیت های فرعی اجتماعی بعضی از محیط های اجتماعی را پیشنهاد کرد.

تحقیقات در کشورهای متعدد از مدت هایش بین تعلیم و تربیت ناقص، عدم موفقیت های تحصیلی، شرایط زندگی، مسکن، محیط اجتماعی و مشکلات مربوط به اشتغال جوانان از یک طرف و گسترش بزهکاری از طرف دیگر، مناسبتی منطقی را نشان داده است.

با وجود این نتایج، بهبود بخشیدن به سیاست های اجتماعی در یک طرح کلی مبهم و دوپهلوی می ماند.

دردموکراسی های غربی که میزان معتناهی از حمایت های اجتماعی در آنها برقرار است و این حمایت برای بودجه ملی خیلی گران تمام میشود، باز هم میزان بزهکاری در آنها شدید است. و انگهی انواع خیلی شدید و پرخاشگرانه بزهکاری نمی تواند بایک پیشگیری اجتماعی تقلیل پیدا کند. بالاخره باید مواظب باشیم که فراوانی سوژه باعث افراط نشود زیرا هر ارگانی از جامعه با اندازه خودش و در محدوده خودش میتواند جلوگیری کننده باشد و یا باید

جلوگیری کننده باشد، خانواده مدرسه، شغل، تجهیزات عامه و قواعد حقوقی که حقیقت وجودی خود را در مقابل ارزش اجتماعی یک چنین سیاستی از دست میدهد.

* پیشگیری هماهنگ :

از چند دهه قبل باین طرف برنامه های متعددی از قبیل تحقیقات یا آزمایشات در زمینه پیشگیری از جرائم ناشی از شهرنشینی در مناطق مختلف دنیا انجام شده است.

از سال ۱۹۷۸ در فرانسه شورای پیشگیری بوجود آمد و سال ۱۹۸۳ تغییراتی در این نظام تازه مولود داده شد. بیش از سیصد شورای استانی و دهستانی امروز وجود دارد و همچنین یک شورای ملی در سطح کشور، این شوراها قسمت اعظم نهاد پیشگیری را تشکیل میدهند

بسرای ایسنکه پیگیری از جنایتکار مورد قبول گروه اجتماعی باشد، نباید بعنوان جانشین وقائم مقام مجازات جلوه کنند، بلکه باید مجازات در کنار آن حفظ شود.

و تحت اختیار و سرپرستی شورای ملی هستند. نقش این تشکیلات نظم و ترتیب دادن و بحرکت در آوردن و مؤثرتر کردن اقدامات و ابتکارات سرویسهای مختلفی است که مأموریت پیشگیری از جرائم را دارند و اغلب اقداماتشان پراکنده و متفرق است.

بنابه تجربیات شورای پیشگیری ثابت شده است که اقدامات برای دادن نتیجه کامل باید هماهنگ و دارای نظم و ترتیب باشند. باینکه بیشتر صلاحیت ها از دولت ناشی میشوند یاری گروه های محلی، سازمانهای شهرستانی و دهستانی و یاری مردم

اغلب ضروری است. بنابراین ضرورت اعمال و کنشهای طرحریزی شده و ترکیبی وجود نظام پذیرفته شده پیشگیری را مطلوب می سازد.

سیاست پیشگیری عملکرد های مختلف پیشگیری را در جهات و اهداف زیر بکار می گمارد:

الف - محیط اجتماعی و چهارچوب زندگی:

از این لحاظ کنشها در موضوع شهرنشینی، سنگینی و ارتفاع مستغلات، تراکم و تمرکز منازل، موضوع اسکان موضوع زیرسازای اجتماعی - آموزشی بکار میروند.

ب - تقویت امنیت در رفت و آمد، حمل و نقل ها، پارکینگ ها، نظارت تلویزیونی بر متروها، سیستم اعلام خطر در اتوبوس ها و وسائل اعلام خطر در تاکسی ها، قانون روشنایی در پارکینگ ها، اقدامات ویژه درباره نقل و انتقال موجودی و سرمایه.

ج - کمک به قربانیان زیان دیده از جرم و جنایت، مثل جبران خسارت وارده، کمک عملی و روانی، افتتاح دفاتر کمک به قربانیان جنایات در شهرها و دایر کردن مراکز جمع آوری و پذیرش زنان مسأله دار و صاحب مشکل.

د - پذیرش انجمن های خصوصی نظارت و نگهداری برای پیشگیری و ایجاد یک آئین نامه و تعیین شرایط اجرای تضمین های استخدامی پرسنل.

ه - پیشگیری درباره مسأله استعمال مواد مخدر و الکلیسم و مسائل مورد ابتلای جوانان مانند اردو، تعطیلات تابستانی و بیکاری جوانان رانده شده از جامعه و جوانان صاحب مشکل.

و - بکار بردن اقدامات قائم مقام حبس مثل کارهای عام المنفعه.

چنین سیاست پیشگیری در نظر دارد تاخلاء و کمبودهای رسیدگی کیفی

بقیه از صفحه ۱۴

پشتوانه چنان شهرت گسترده‌ای را دارد. و اگر گمان شود که فقهاء به این روایات استناد نجسته‌اند و این روایات کماکان برضعف سندی باقی هستند؛

در این صورت اجماع، خود دلیل محکم و مستقلى است که در فقه قابل استناد میباشد.

لذا صاحب ریاض، پس از آنکه از عده‌ای از بزرگان نقل اجماع می‌کند و اجماع در مسأله رامسلم می‌گیرد، می‌فرماید: «وهو الحجة مضافاً الى الاصل...» (۲۴)

خلاصه: اگر اجماع را مدرک دانستیم، روایات حجیت یافته مورد عمل اصحاب قرار گرفته‌اند و اگر استناد اصحاب را به روایات نپذیرفتیم، اجماع، مستقلاً دلیل معتبری خواهد بود.

لذا به علم اجمالی، یکی از دو حجت را در مسأله سلب صلاحیت زن برای منصب قضاوت در اختیار داریم: یا اجماع - اگر استناد به روایات نکرده‌اند - یا روایات، اگر به آنها استناد شده است. علاوه بر آیه یاد شده، که تقریباً صراحت در موضوع داشت.

نتیجه: حکم به عدم صلاحیت مزبور، قطعی و مستند به حجت قطعی است.

باتوجه به اینکه موضوع مقاله فوق از جمله موضوعاتی است که بحث و بررسی بیشتری را طلب میکند و آراء و نظریات مختلف در این خصوص ارائه شده لذا چنانچه اساتید و صاحب نظران استنباط و نظر خاصی در خصوص «صلاحیت و شایستگی زنان برای قضاوت» دارند مجله دادرسی جهت چاپ آن در شماره بعدی اعلام آمادگی می‌نماید.

اجتماعی در ماوراء رسیدگی کیفری است. اصولاً در مناطق شهری است که مساله پیش گیری با حدت بیشتری مطرح می‌گردد. پدیده شهر نشینی و اثرات شوم آن بر روی بزهکاری، امروزه در تمام مناطق دنیا مشاهده می‌شود. لازم است تا کشورهای پیشرفته، کشورهای در حال پیشرفت را از ارزش های تجربیاتشان در زمینه پیش گیری جرائم شهری، برخوردار

دانشمندان جرم‌شناس تردید ندارند که شهرنشینی اثری مثبت بر روی توسعه بزهکاری دارد.

عامل قطعی در افزایش شهرنشینی بی رویه در کشورهای غیر صنعتی عبارت است از: فشار توده محرومان و ازدیاد سرسام آور جمعیت.

سازند. این پیش گیری ها ممکن است بر حسب روش های مختلفی بکار برده شود؛ بعضی هادر نظر دارند هدف های بزهکاران را با روش های بسیار فنی تری کاهش دهند که این اقدام در قلمرو پیش گیری موضعی قرار خواهد گرفت. بعضی روش های دیگر نیز زمینه وسیعی از پیش گیری اجتماعی را در بر می‌گیرد. مولف پس از ذکر عملکردهای جدید مورد استفاده در فرانسه، روی هم رفته نتیجه می‌گیرد که مساله بزهکاری در هر جامعه‌ای نمی‌تواند تنها با توسل به پیش گیری مورد رسیدگی قرار گیرد حتی اگر این پیش گیری با افزون ترین معیار خود اعمال شود.

قدیمی و سنتی را ببوشاند، بخصوص در زمینه هایی که کنش اجتماعی بطور مؤثر می‌تواند جلوی مجازات را بگیرد. با وجود همه این احوال این سیستم پیش گیری نمی‌تواند رسیدگی کیفری را به حد دلخواه خود کاهش دهد. در تمام جوامع مسأله جرم نمی‌تواند منحصر آياتوسل به پیش گیری مورد رسیدگی قرار گیرد مگر اینکه جرائم ارتكابی غیر مهمه بوده و یا از جرائم منافی عفت و تجاوز و یا از جرائم اقتصادی باشند. اصلاح محیط اجتماعی و پیش گیری موضعی نباید مفهوم مسئولیت کیفری را کاهش دهد. مسئولیتی که باید در نزد افرادی که در گروه اجتماعی زندگی می‌کنند افزوده شود. در این زمینه پیش گیری باید گسترش یابد تا مجازات کیفری را بصورت یک دست آویز فوق العاده و نهایی در آورد که در صورت خارج شدن از نظم عمومی قابل اجراء باشد. بعلاوه نتیجه اقدامات پیش گیری بر روی کاهش بزهکاری هنوز به خوبی شناخته نشده است. این تحقیق باید به آنجا منتهی شود که ایجاد یک نظام خیلی متمرکز و بوروکراتیک پیش گیر راتشویق نکند. قبل از هر چیز باید توجه داشت که انسان اثر مطلوب کنش های پیش گیری کننده را انتظار دارد بخصوص از طریق بکار بردن برنامه های معین. بطور خلاصه می‌توان گفت از چند سال پیش باین طرف مسئولین سیاسی نیز مانند جرم‌شناسان علاقمندی تازه‌ای به موضوع پیش گیری جرائم نشان میدهند. این نکته ابتداء مربوط به عدم موفقیت های نسبی سیستم های سنتی و قدیمی رسیدگی کیفری در برابر طغیان بزهکاری مدرن می‌باشد و همچنین مربوط به اندیشه و اشتغال خاطر آنان برای پیدا کردن انواع جدید کنترل های

آشنایی با قانون مجازات

جرایم نیروهای مسلح

قسمت سوم

از: محمد موحد

جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح:

مقدمه:

موضوع امنیت داخلی و خارجی، در نزد هر نظام و حکومتی صرف نظر از ایدئولوژی و جهان بینی و سیستمی که آن نظام بر آن استوار است، از اهمیت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. زیرا به اصل بقا و ماندگاری آن نظام مربوط می‌شود. اگر حکومتی نتواند امنیت داخلی و خارجی خود را حفظ کند، موضع آن حکومت در نزد سایر حکومتها تضعیف شده، طبیعتاً نمی‌تواند بصورت مستقل روی پای خود ایستاده و اظهار وجود کند. نتیجتاً این تضعیف موضع در برخورد های دیگر ممالک با آن کشور تأثیر بسزایی داشته و باعث میشود به آن کشور بادیه تحقیر بنگرند؛ کشور موقعیت جهانی خود را از دست داده و به کشوری ضعیف و منزوی بدل گردیده و حتی اگر دارای موقعیت مناسبی از نظر جغرافیایی و استراتژیکی هم باشد، بدون تردید مورد طمع جهانخواران و استکبار و استعمار قرار خواهد گرفت. لذا همه کشورهای کوچک و بزرگ جهان با هر نوع حکومتی، در حفظ امنیت داخلی و خارجی وجه مشترکی داشته و با مجرمین علیه امنیت داخلی و خارجی خود برخورد شدیدی می‌نمایند. بنابراین می‌توان گفت جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی عبارت است از جرائمی که به اساس استقلال و امنیت یک کشور لطمه وارد آورده و باعث میشود که حکومت موضعی ضعیف و متزلزل نزد ممالک دیگر و مردم کشورش داشته باشد.

مصادیق جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی:

معمولاً جرائمی از قبیل براندازی، خرابکاری، جاسوسی، راهزنی سرقتهای مسلحانه و ترور از مصادیق جرم علیه امنیت داخلی و خارجی شمرده می‌شود. در قوانین جزایی اسلام که متخذ از آیات کریمه قرآن مجید و احادیث شریف معصومین (ع) است، جرائم علیه امنیت تحت عنوان محاربه و افساد فی الارض مطرح میگردد و برای آن مجازاتی سخت در نظر گرفته شده است. کما اینکه قرآن کریم در آیه ۳۳ سوره مبارکه مائده می‌فرماید:

«فما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیمهم وازجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم.»
همانا کیفر آنانکه با خدا و رسول او بجنگ برخیزند و در زمین به فساد کوشند، جز این نباشد که آنها را بقتل رسانند یا به دارکشند و یادست و پایشان را بخلاف بگردانند (یعنی دست راست را با پای چپ و یا بالعکس) و یا بانفی بلد و تبعید از سرزمین صالحان دور کنند. این ذلت و خواری و عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت باز (در دوزخ) به عذابی بزرگ

معدب خواهند بود.^(۱)

همانگونه که از نص صریح آیه کریمه برمی آید مجازات محاربین چهار دسته است که در ماده ۱۹۰ قانون مجازات اسلامی نیز به همین نحو مندرج می‌باشد:

الف: قتل

ب: آویختن به دار

ج: اول قطع دست راست و سپس پای چپ.

د: نفی بلد.

همچنین در ماده ۱۹۱ قانون مجازات اسلامی آمده است: «انتخاب هریک از این امور چهارگانه به اختیار قاضی است.»
تعریف محاربه در ماده ۱۸۳ قانون

مجازات اسلامی که متخذ از روایات معصومین (ع) و فتاوی معتبر فقهای عظام شیعه می باشد، چنین آمده است: «هرکس که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد و محارب و مفسد فی الارض می باشد.» بعنوان مثال حضرت امام خمینی (ره) در ج دوم کتاب نفیس تحریرالوسئله در مبحث مربوطه به محاربه، در تعریف این جرم میفرماید: «المحارب هو كل من جرد سلاح او جهزه لاختافه الناس و اراده الافساد فی الارض» ما بنانداریم که بحث پیرامون جرم محاربه و تعاریف لغوی و اصطلاحی و نظریات مختلف علماء و فقهای شیعه را در اینجا مطرح نمائیم که این خود مقوله ای مستقل است و صرفاً به مناسبت ارتباط موضوع اشاره به آن لازم دیده شد، حال به بحث پیرامون جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی در قانون مجازات اسلامی میپردازیم.

الف - براندازی

تعریف: براندازی در لغت به معنای برانداختن، سرنگون کردن، اضمحلال است و اصطلاحاً نیز به هر اقدامی که به قصد سرنگونی و از بین بردن نظام حاکم صورت گیرد اطلاق میگردد.

در ماده ۸ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح آمده است « هر نظامی که بمنظور براندازی نظام جمهوری اسلامی، جمعیتی تشکیل دهد و یا اداره نماید یا در چنین جمعیتی شرکت یا معاونت مؤثر داشته باشد، محارب محسوب میشود.»

بدیهی است که هرکس در طرح براندازی نظام شرکت یا معاونت داشته باشد محارب بوده و قابل مجازات است لکن در ماده ۸ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح بحث پیرامون مجازات نظامیانی است که در این گونه جرائم شرکت و معاونت نمایند، بنابراین شرکت یا معاونت در جرم محاربه اختصاص به

نظامیان ندارد، لذا در ماده ۱۸۷ قانون مجازات اسلامی آمده:

« هر فرد یا گروه که طرح براندازی حکومت اسلامی را بریزد و برای این منظور اسلحه و مواد منفجره تهیه کند و نیز کسانی که با آگاهی و اختیار امکانات مالی مؤثر و یا وسائل و اسباب کار و سلاح، ذرا اختیار آنها بگذارند؛ محارب و مفسد فی الارض میباشند.»

پس روشن است که هرکسی اعم از نظامی یا غیر نظامی امکان ارتکاب جرم محاربه را ممکن است بدست آورد و قانونگذار در مجازات هیچیک تفاوتی قائل نشده، البته ممکن است مراجع قضائی متعددی به جرم مجرمین رسیدگی نمایند؛ باین معنی که اگر مجرمین غیر نظامی باشند در محاکم انقلاب اسلامی محاکمه شوند و اگر از نظامیان باشند و یا نظامیان سردستگی و هدایت آن گروه و جمعیت را برعهده داشته باشند، محاکمه توسط محاکم نظامی صورت گیرد.

منظور از تشکیل دهنده، اداره کننده، شرکت یا معاونت چیست؟

۱- تشکیل دهنده: تشکیل دهنده گروه یا جمعیت، کسی است که انتخاب و گزینش افراد و اجد شرایط و تعیین وظایف و مسئولیت برای هر یک از آنها و ایجاد شکل را برعهده دارد.

۲- اداره کننده: اداره کننده کسی است که کار هدایت، رهبری و مدیریت بر اعضا

هر نظامی که بمنظور براندازی نظام جمهوری اسلامی جمعیتی تشکیل دهد و یا اداره نماید، یا در چنین جمعیتی شرکت یا معاونت مؤثر داشته باشد، محارب محسوب میشود.

و نظارت بر انجام کارهای آنها را برعهده دارد، ممکن است تشکیل دهنده خود اداره کننده نیز باشد، همچنین ممکن است گروه یا جمعیت را فرد یا افرادی تشکیل دهند، ولی اداره برعهده فرد یا افراد دیگر باشد.

۳- شرکت در جرم: عبارت از مداخله در یک عمل مجرمانه است به شکلی که بتوان عمل مجرمانه را مستند به عمل او

و سایر شرکاء دانست، خواه اثر کار هر یک با دیگری مساوی باشد خواه نباشد، و خواه عمل هر یک به تنهایی برای انجام کار مجرمانه کافی باشد، خواه نباشد. (۲)

۴- معاونت: معاونت عبارتست از اقداماتی از قبیل تحریک، ترغیب، تهدید و تطمیع فردی به ارتکاب جرم و یا تسهیل وقوع جرم و یا تهیه امکانات برای وقوع جرم. (۳)

بنابراین اگر فردی از نظامیان، جمعیت یا گروهی را برای براندازی تشکیل دهد یا آن جمعیت را اداره کند و یا به عنوان عضوی از گروه و جمعیت مورد نظر در تحقق اهداف آنها مشارکت نماید و یا وقوع جرم را تسهیل نماید، محارب محسوب شده و به مجازات محاربه محکوم خواهد شد.

همانگونه که قبلاً گفته شد اگر سردستگی و هدایت جمعیت مذکور برعهده فردی نظامی باشد صرف نظر از اینکه سایر اعضاء نظامی یا غیر نظامی باشند، محاکم نظامی صلاحیت رسیدگی به جرم مزبور را دارا میباشند. لذا در تبصره ۱ ماده ۸ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح نیز این موضوع پیش بینی شده است.

تبصره ۱- « در صورتیکه اداره کننده و تشکیل دهنده جمعیت یا اکثر اعضاء از پرسنل نیروهای مسلح باشند، به جرائم همه اعضاء در محاکم نظامی رسیدگی خواهد شد. »

همچنین در تبصره ۲ ذیل ماده ۸ منظور از جمعیت راروشن کرده و این تصور را که برای تشکیل یک جمعیت عده زیادی از افراد لازم است رامنتفی ساخته و اجتماع حداقل سه نفر را کافی دانسته است. متن تبصره بدین شرح است:

تبصره ۲- « منظور از جمعیت مذکور در این ماده همکاری سه نفر یا بیشتر است. »

ماده ۹- « هر نظامی که بنحوی از انحاء برای جدا کردن قسمتی از قلمرو حاکمیت جمهوری اسلامی ایران یا برای لطمه وارد کردن به تمامیت یا استقلال کشور ایران اقدام نماید، محارب محسوب میشود. »

این ماده ناظر به وضعیت نظامیانی است که اصولاً "مسئولیت حفظ و حراست بخشی از قلمرو کشور بر عهده آنهاست و در اثر تبتانی بادشمن و یا عدم بکارگیری امکانات و استعداد های موجود باعث شوند تا آن بخش از قلمرو تحت حفاظت آنها بدست دشمن بیفتد. آنچه از محتوای ماده بدست می آید آنست که عنصر عمد و سوء نیت لازمه ارتکاب جرم مزبور است و اگر عمد و سوء نیت وجود نداشته باشد، طبعاً مشمول این ماده نیست؛ لکن باستناد مواد دیگر قانون قابل مجازات است. در قسمت اخیر ماده ۹ به نکته مهمی اشاره شده و آن لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال کشور است؛ یعنی اینکه ممکن است کار انجام شده ظاهراً باعث نشود تا بخشی از قلمرو حاکمیت نظام جدا شده و بدست دشمن بیفتد و عملاً " نیز دشمن حضور فیزیکی در آن محل نداشته باشد اما بنحوی زمینه حضور سیاسی دشمن در کشور و تحت استعمار در آوردن کشور فراهم شود، بطوری که دیگر نتواند استقلال خود را حفظ نماید و یا اینکه زمینه ایجاد طمع دشمن نسبت به تمامیت ارضی کشور فراهم شود. در هر صورت هر اقدامی که باعث خدشه دار شدن تمامیت ارضی و استقلال کشور شود اگر از روی سوء نیت

و عمد صورت گرفته باشد، محاربه محسوب است.

ماده ۱۰- چنانچه هریک از اشخاص مذکور در مواد ۸ و ۹ قبل از کشف توطئه و دستگیری توبه نموده و خود را به مأموران معرفی کند و اطلاعات خود را در اختیار بگذارد بنحوی که توبه وی نزد قاضی محرز شود

در صورتی که اداره کننده و تشکیل دهنده جمعیت یا اکثر اعضای از پرسنل نیروهای مسلح باشند، به جرائم همه اعضا در محاکم نظامی رسیدگی خواهد شد.

حد محاربه از او ساقط میگردد. این ماده در حقیقت ترجمه آیه شریفه قرآن است که می فرماید:

«الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفورٌ رحیم» (۴)

«مگر آنانکه توبه کردند، پیش از آنکه برایشان دست یابید، پس بدانید که خداوند آمرزنده مهربان است.» که در حقیقت راه را برای بازگشت و توبه محارب باز گذاشته و دریچه رحمت را بر او گشوده است تا اگر پس از ارتکاب عمل مجرمانه، از کرده خویش نادم گردیده و تصمیم به برگشت گرفت از مجازات محاربه بیماناک نباشد و پل های پشت سر را خراب شده نبیند، لذا شارع مقدس و به تبع او قانونگذار در اینجا فرصت دیگری به مجرم داده اند که خود را از منجلاب گناه و تباهی نجات دهد لکن مشروط بر اینکه هنوز توطئه کشف نشده باشد، و در جنگال عدالت گرفتار نیامده باشد، در این صورت می تواند خود را به مأمورین معرفی کند و اطلاعات خود را در اختیار مأمورین قرار دهد تا سایر مجرمین را شناسائی نموده، دستگیر نمایند.

نکته ظریفی که در این ماده به چشم میخورد، آنست که صرف ادعای مجرم بر اینکه توبه کرده قابل قبول نیست و بایستی ندامت و توبه او در نزد قاضی احراز و ثابت شود البته طبیعی است که قاضی با استفاده از ابزارها و امکاناتی که دارد، می تواند به این مهم دست یابد. البته این مطلب که مجرم خود را به مأمورین معرفی نموده و اطلاعات خود را در اختیار میگذارد و باعث از هم پاشیده شدن باند مجرمین میگردد، خود گواهی بر صدق ادعای توبه از سوی مجرم می باشد.

مصادیق دیگر براندازی:

ماده ۱۱- قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مصادیق دیگری از اقداماتی را که نظامیان ممکن است بعنوان براندازی مرتکب شوند، بر شمرده و تأکید نموده، چنانچه این اقدامات با قصد براندازی صورت گیرد و فاعل آن به تأثیر آن در براندازی، علم داشته باشد در حکم محاربه میباشد و الا آنرا از جرائم تعزیری قلمداد نموده و برای آن مجازات حبس پیش بینی نموده است.

متن «ماده ۱۱» چنین است: نظامیانی که مرتکب جرائم زیر شوند در صورتی که ارتکاب جرم آنان بمنظور براندازی نظام و همکاری بادشمن باشد، با علم به تأثیر آن در براندازی در حکم محاربند و در غیر این صورت به ۵ تا ۱۵ سال حبس تعزیری محکوم میشوند.

۱- هر نظامی که افراد تحت فرماندهی خود یا پایگاه یا محلی که حفاظت آن بعهده او سپرده شده است یا تأسیسات و تجهیزات و سازو برگ نظامی یا نقشه ها و اسناد و اسرار نظامی و نظایر آنها را به دشمن تسلیم یا افشاء نماید.

۲- هر نظامی که برای انجام مقاصد دشمن یا وتبانی کند.

۳- هر نظامی که با سوء نیت و عمداً تأسیسات، ساختمانها، استحکامات

**جرایم علیه امنیت داخلی
و خارجی عبارتست از
جرایمی که به اساس استقلال
و امنیت یک کشور لطمه وارد
آورد.**

اگرچه معلوم نیست چگونه میشود تصور کرد که تانی بادشمن، تسلیم اسناد و مدارک و تأسیسات و تجهیزات به دشمن، تخریب تأسیسات، ساختمانها، تجهیزات و ملزومات نظامی از قبیل سلاح و مهمات و کشتی و هواپیما و یا تحریک و اجبار نیروها به فرار یا تسلیم شدن به دشمن و یا اقدام مسلحانه علیه جمهوری اسلامی و یا کمک به گروهها و دستجات محارب و مفسد و اغوا و تشویق افراد به الحاق به محاربین و مفسدین بدون قصد براندازی و همکاری بادشمن باشد؟! که این مطلب بنظر محال و غیرممکن می آید.

به هر حال قانونگذار ملاحظه احتمالات بسیار ضعیف را هم نموده است. علی ایحال در شماره آینده انشاء اله ضمن تکمیل این مبحث به بحث پیرامون سایر مصادیق جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی در قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح خواهیم پرداخت. والسلام

شده جلوگیری می شد. بعنوان مثال افشاء اسرار نظامی نزد دشمن و یا تسلیم نقشه ها و اسناد طبقه بندی شده به دشمن خود عنوان خاص دارد و عبارت است از جاسوسی که در ماده ۱۲ قانون مجازات جرائم ن. م به تفصیل آمده است و یا آتش زدن و تخریب تأسیسات، ساختمانها، استحکامات نظامی، کشتی، هواپیما، انبارها، راهها، وسایل ارتباطی و مخابراتی، مراکز محتوی اسناد، دفاتر یا اسناد طبقه بندی شده ملزومات جنگی، اسلحه و مهمات و از این قبیل که شامل خرابکاری است که خود عنوانی خاص از جرائم علیه امنیت است و همچنین بند ۴ ماده ۱۱ که اجبار یا تحریک به فرار یا تسلیم یا عصیان نیروهای مسلح در مقابل دشمن را مطرح کرده، بهتر بود تحت عنوان جرائم برخلاف تکالیف نظامی که مصادیق آن مشابهت زیادی باینند ۴ ماده ۱۱ دارد مطرح می گردید.

علی ایحال نکته قابل تذکر این است که به تجویز ماده ۱۱ چنانچه فاعل و مرتکب این اعمال، عالماً و عامداً مرتکب اعمال مذکور شود و به تأثیر عملش در براندازی، علم داشته باشد، بعنوان محارب محکوم میشود؛ والا به حبس تعزیری از ۵ تا ۱۵ سال محکوم خواهد شد.

پاورقی:

- ۱- ترجمه مرحوم مهدی الهی قمشه ای
- ۲- مستنبط از ماده ۴۲ قانون مجازات اسلامی.
- ۳- مستنبط از ماده ۴۳ قانون مجازات اسلامی.
- ۴- آیه ۲۴ سوره مبارکه مائده ترجمه مرحوم مهدی الهی قمشه ای.

نظامی، کشتی یا هواپیما یا امثال آنها یا انبارها، راهها، وسایل ارتباطی و مخابراتی یا مراکز محتوی اسناد و دفاتر یا اسناد طبقه بندی شده مورد استفاده نیروهای مسلح یا وسایل دفاعیه یا تمام یا قسمتی از ملزومات جنگی، اسلحه ها و مهمات را آتش بزند یا تخریب کند یا اودار به انجام آن ننماید.

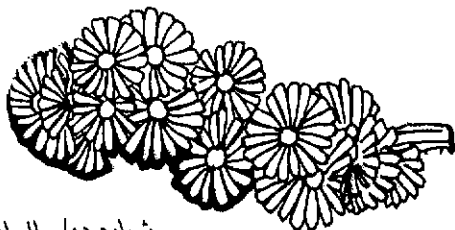
۴- هر نظامی که در مقابل دشمن داخلی یا خارجی، نظامیان یا اشخاصی را که بنحوی در خدمت نیروهای مسلح هستند اجبار یا تحریک به فرار یا تسلیم یا عصیان نماید، یا به هر صورت دیگر موجبات اجبار یا تحریک دیگران را فراهم سازد.

۵- هر نظامی که علیه جمهوری اسلامی، اقدام مسلحانه نماید.

۶- هر نظامی که برای دولتی که علیه ایران در حال جنگ است، یا برای گروهها یا دستجات محارب و مفسد جمع آوری نیرو یا کمک نماید، یا سایر افراد را به الحاق به دشمنان یا محاربین و مفسدین اغوا و تشویق کند؛ یا عملاً" وسایل الحاق آنان را فراهم آورد.

بنظر میرسد موارد مندرج در ماده ۱۱ رانمی توان صرفاً اقدام بعنوان براندازی تلقی کرد چراکه بعضی عناوین اتهامی مذکور در بندهای متعدد ماده ۱۱ خود عنوان خاص اتهامی داشته و یا حداقل با عناوین اتهامی دیگر مشابهت بیشتری دارد و بهتر بود تحت همان عناوین خاص مطرح میگردد تا از خلط مباحث مطرح

**هرکس که برای ایجاد رعب
و هراس و سلب آزادی و امنیت
مردم دست به اسلحه ببرد
محارب و مفسد فی الارض
میشود.**



علمای اهل سنت، در خصوص قتل عمد چنانچه یکی از اولیاء دم گذشت نماید قصاص ساقط می شود و بقیه ورثه باید از قاتل دیه دریافت نمایند؛ اگر قتلی در بین افراد مذکور اتفاق افتاده و عده ای از ورثه گذشت نموده و عده ای دیگر تقاضای قصاص نمایند، تکلیف دادگاه در این مورد چیست؟

نظریه اداره حقوقی قوه قضائیه
۱۳۶۸/۹/۱۶-۷/۴۵۶۶

مطابق اصل دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده واحده قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر تبعه در محاکم مصوب ۱۳۱۲ هـ ش، مذاهب اسلامی غیر شیعه اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی از لحاظ احوال شخصیه و دعاوی مربوط به آن (ازدواج، طلاق، ارث، وصیت) تابع قواعد و مقررات مذهب خود هستند و در محاکم رسمیت دارند، لیکن در امور کیفری مطابق ماده ۳ قانون راجع به مجازات اسلامی کلیه کسانی که در قلمرو حاکمیت کشور ایران مرتکب جرمی شوند، قوانین جزایی درباره آنان اعمال و اجراء می گردد. چون مطابق ماده ۵۰ قانون حدود و قصاص مصوب شهریور ماه ۱۳۶۱ اگر بعضی از وراثت گذشت نمایند و بعضی دیگر تقاضای قصاص نمایند، کسانی که درخواست قصاص دارند پس از پرداخت سهم دیه عفو کنندگان به قاتل، می توانند او را قصاص کنند. مورد استعمال هم از مصادیق ماده ۵۰ قانون فوق الذکر است و باید مطابق آن عمل شود. پس باید نتیجه گرفت که قوانین جزایی ایران درباره کلیه کسانی که در قلمرو حاکمیت آن مرتکب جرم شوند، اعمال و اجراء می گردد. ماده ۴- هرگاه قسمتی از جرم در ایران واقع و نتیجه آن در خارج از قلمرو حاکمیت ایران حاصل شود و یا قسمتی از

پاره‌ای از مواد قانون مجازات اسلامی

همراه با نظریات اداره حقوقی

از: محمد صالحی

دریایی و هوایی جمهوری اسلامی ایران مرتکب جرم شوند اعمال می گردد. مگر آن که بموجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

سؤال ۱- هرگاه یکی از اتباع خارجه (مثلاً تبعه ترکیه) در ایران مرتکب جرمی از قبیل قتل غیر عمد در اثر رانندگی بشود مسئولیت پرداخت دیه با دولت ایران است یا دولت متبوع مرتکب؟
نظریه اداره حقوقی: موضوع استعمال از نظر مجازات مجرم مشمول ماده ۳ قانون راجع به مجازات اسلامی است می توان گفت که هرگاه جرمی توسط اتباع خارجه در ایران ارتکاب شود، مجرم طبق موازین قانونی در ایران محاکمه می شود. بنا بر ماده ۳ مرقوم که می فرماید، قوانین جزایی درباره کلیه کسانی که در قلمرو حاکمیت زمینی، دریایی و هوایی جمهوری اسلامی ایران مرتکب جرم شوند، اعمال می گردد.

سؤال ۲: بان توجه به اینکه حسب نظر

ماده ۱- قانون مجازات اسلامی مربوط است به تعیین انواع جرائم و مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی که درباره مجرم اعمال می شود.

ماده ۲- هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد جرم محسوب می شود.

شعبه دوم و چهارم دیوان عالی کشور در رای شماره ۱۵۹۶-۲۸/۸/۱۵ در پرونده ۳۶ سال ۱۳۲۶ دادگاه شهرستان لاهیجان چنین حکم نموده اند.

اگر دادگاه بزه انتسابی را ثابت دانست، به صرف این که باماده استنادی دادرسی یا دادگاه بدوی قابل تطبیق نیست، نمی تواند متهم را تبرئه کند بلکه باید رسیدگی و با ماده ای که خود منطبق می داند تطبیق و حکم مقتضی را صادر نماید.

به نقل از مجموعه محمد تقی امین پور ماده ۳- قوانین جزایی درباره کلیه کسانی که در قلمرو حاکمیت زمینی،

جرم در ایران و یا در خارج و نتیجه آن در ایران حاصل شود، در حکم جرم واقع شده در ایران است.

سؤال ۱- با توجه به اینکه یکی از اتباع سریلانکا، در ایران مرتکب جرمی شده و به کشورش عزیمت نموده، آیا قرارداد استرداد مجرمین بین ایران و سریلانکا وجود دارد یا خیر؟

نظریه اداره حقوقی قوه قضائیه:
۱۳۵۹/۵/۴-۷/۲۵۱۷

قرارداد استرداد مجرمین بین کشور جمهوری اسلامی ایران و کشور سریلانکا وجود ندارد، ولی ممکن است در مورد غیر اتباع سریلانکا با تعهد انجام عمل متقابل تقاضای استرداد پذیرفته شود و در مورد تبعه کشور مذکور می توان از طریق وزارت امور خارجه اتهام و دلایل آن را اعلام و درخواست تعقیب نمود.

پس در صورت عدم وجود قرارداد استرداد، می توان از طریق وزارت امور خارجه، نوع اتهام و دلایل آن را به کشورش اعلام و تقاضای تعقیب او را نمود.

ماده ۵- هر ایرانی یا بیگانه ای که در خارج از قلمرو حاکمیت ایران مرتکب یکی از جرائم ذیل شود و در ایران یافت شود و یا به ایران مسترد گردد، طبق قانون مجازات جمهوری اسلامی ایران مجازات می شود:

۱- اقدام علیه حکومت جمهوری اسلامی ایران و امنیت داخلی و خارجی و تمامیت ارضی یا استقلال کشور جمهوری اسلامی ایران.

۲- جعل فرمان یا دستخط یا مهر یا امضاء مقام رهبری و یا استفاده از آن.

۳- جعل نوشته رسمی رئیس جمهور یا رئیس مجلس شورای اسلامی و یا شورای نگهبان و یا رئیس مجلس خبرگان یا رئیس قوه قضائیه یا معاونان یا رئیس جمهوری یا رئیس دیوانعالی کشور یا دادستان کل کشور یا هر یک از وزیران

تعزیر، تأدیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم واگذار شده است.

یا استفاده از آنها.

۴- جعل اسکناس رایج ایران یا اسناد بانکی ایران، مانند براتهای قبول شده از طرف بانکها یا چکهای صادر شده از طرف بانکها یا اسناد تعهد آور و همچنین جعل اسناد خزانه و اوراق قرضه صادره و یا تضمین شده از طرف دولت یا شبیه سازی و هرگونه تقلب در مورد مسکوکات رایج داخله.

سؤال ۱: آیا جعل اسکناس خارجی جرم است یا نه و آیا احتیاج به وجود قرارداد فیما بین دو دولت دارد یا نه؟
نظریه اداره حقوقی قوه قضائیه ۷۵۷-۱۳۵۹/۲/۱۰

بند ۹ ماده ۹۸ قانون مجازات عمومی مقرر می دارد که جعل اسکناس کشورهای دیگر به شرط معامله متقابل جرم است و این بدان معنی است که کشور خارجی نیز جعل اسکناس کشورهای دیگر را جرم بداند و در این مورد نیازی به قرارداد معامله متقابل نیست و صرف وجود قانون کافیت.

«پس جعل اسکناس خارجی به شرط معامله متقابل جرم است»

ماده ۶- هر چیزی که اتباع بیگانه که در خدمت دولت ایران هستند و یا مستخدمان دولتی به مناسبت شغل و

هرگاه جرمی توسط اتباع خارجه در ایران ارتکاب شود، مجرم طبق سوابق قانونی در ایران محاکم میشود.

وظیفه خود در خارج از قلمرو حاکمیت جمهوری اسلامی ایران مرتکب شوند و همچنین هر جرمی که مأموران سیاسی و کنسولی و فرهنگی دولت ایران که از مصونیت سیاسی استفاده می کنند مرتکب گردند، طبق قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران مجازات می شوند ماده ۱۱- در مقررات و نظامات دولتی مجازات و اقدامات تامینی و تربیتی باید به موجب قانونی باشد که قبل از وقوع جرم مقرر شده باشد و هیچ فعل یا ترک فعلی را نمی توان به عنوان جرم به موجب قانون متاخر مجازات نمود لیکن اگر بعد از وقوع جرم، قانونی وضع شود که مبنی بر تخفیف یا عدم مجازات بوده یا از جهات دیگر مساعد تر به حال مرتکب باشد، نسبت به جرائم سابق بوضع آن قانون تا صدور حکم قطعی موثر خواهد بود. در صورتی که بموجب قانون سابق حکم قطعی لازم الاجراء صادر شده باشد به ترتیب زیر عمل خواهد شد:

۱- شعبه دوم دیوانعالی کشور در دادنامه شماره ۲۰۶۴-۱۳۱۶/۹/۱۶ که در مجموعه حقوقی ۳۶ سال ۱۳۱۷ مندرج می باشد. چنین آمده است:

۱- اگر قانون متاخر باشد، درباره متهم اعمال نمی شود (نقل از مجموعه امین پور)
۲- تفسیر قانون، قانون جدیدی محسوب نمی شود. بنابراین اگر کسی قبل از تصویب تفسیر ماده ۲۳۸ بزهی منطبق با آن مرتکب شود، براین تفسیر ماده ۲۳۸ قابل تعقیب است. چون قانونگذار در این مورد نخواست است عملی را که قبلاً جرم نبوده، جرم تلقی کند. بلکه خواسته است اجمال قانون سابق را برطرف نماید.

۳- شعبه پنجم دیوانعالی کشور در دادنامه ۸۷-۱۳۲۲/۷/۳ که در مجموعه حقوقی ۱۰ سال ۱۳۲۲ مندرج است - نقل از مجموعه امین پور.

برابر ماده ۳۰۲ قانون مدنی، قوانین پس از انتشار در روزنامه رسمی و انقضای مواعد مقرر در تهران و شهرستانها قابل اجراست و قسمت اول این ماده ناظر است به اینکه در حین ارتکاب بزه قانون قابل اجراء باشد. بنابراین اگر راننده‌ای پس از تصویب قانون تشدید مجازات رانندگان و قبل از انتشار در مجله رسمی مرتکب قتل غیر عمد شود، برابر قانون سابق باید مجازات شود و تعیین مجازات درباره وی برابر قانون متأخر موجب نقض دادنامه است.

شعبه دوم دیوانعالی در دادنامه شماره ۱۷۰۱/۲۲-۲۸/۱۲/۱۴ که در پرونده ۷۶۵/۲۸ شعبه دوم دیوانعالی جنایی تهران مندرج است و شعبه دوم دیوانعالی در دادنامه شماره ۱۹۴۸۵-۲۸/۱۲/۱۴ که در مجموعه حقوقی شماره ۱ سال ۱۳۲۹ مندرج است. در اینجا رای وحدت رویه شماره ۴۵-۶۵/۱۰/۲۵ هیئت عمومی دیوانعالی کشور عیناً نقل می‌گردد. ردیف ۵۸/۶۴

رای هیئت عمومی دیوانعالی کشور

۴- ماده ۶ قانون مجازات مصوب مهرماه ۱۳۶۱ که مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی را بر طبق قانونی قرارداد که قبل از وقوع جرم وضع شده باشد، منصرف از قوانین و احکام الهی از جمله راجع به قصاص می‌باشد که از صدر اسلام تسریع شده‌اند بنابراین رای شعبه چهاردهم دیوانعالی کشور که حبس در خواست اولیاء دم و به حکم آیه شریفه «ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالیاب» بر این مبنا بر قصاص صادر گردیده صحیح تشخیص داده می‌شود. این رای بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوانعالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است دنباله ماده ۱۱:

بند یک: اگر عملی که در گذشته جرم بوده، به موجب قانون لاحق جرم شناخته

نشود، در این صورت حکم قطعی اجراء خواهد شد و اگر در جریان باشد موقوف الاجراء خواهد ماند و در این دو مورد همچنین در موردی که حکم قبلاً اجراء نشده باشد هیچگونه اثر کیفری بر آن مترتب نخواهد بود. این مقررات در مورد قوانینی که برای مدت معین و موارد خاصی وضع گردیده است، اعمال نمی‌گردد.

بند دوم: اگر مجازات جرمی به موجب قانون لاحق تخفیف یابد محکوم علیه می‌تواند تقاضای تخفیف مجازات تعیین شده را بنماید و در این صورت دادگاه صادر کننده حکم و یا دادگاه جانشین بالمحافظ قانون لاحق مجازات قبلی را تخفیف خواهد داد.

نظریه اداره حقوقی قوه قضائیه:

۷/۹۸۸۸-۱۳۷۱/۹/۳۰

سؤال ۱- آیا مجازات قطعی دادگاه را می‌توان به استناد بند ۲ ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی تخفیف داد یا خیر؟
با تصریحی که در بند ۲ ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شده است، در صورتی که مجازات جرمی که مرتکب به آن مجازات محکومیت قطعی پیدا کرده است، بموجب قانون لاحق تخفیف پیدا نماید، محکوم علیه می‌تواند از دادگاه صادر کننده حکم یا دادگاه جانشین تقاضای اجرای مقررات جزایی اخیرالتصویب را بنماید که به نفع مشارالیه نیز می‌باشد و دادگاه طبق این قانون مجازات قبلی را باید تخفیف بدهد

قصاص، کیفری است که جانی به آن محکوم میشود و باید باجنایت او برابر باشد.

ولوا اینکه حکم قطعی صادره نسبت به محکوم علیه در حال اجراء باشد.
«پس دادگاه باید طبق قانون اخف لاحق

مجازات قطعی قبلی را تخفیف دهد»
بند سوم: اگر مجازات جرمی به موجب قانون لاحق به اقدام تأمینی و تربیتی تبدیل گردد، فقط همین اقدامات مورد حکم قرار خواهد گرفت.

باب دوم - مجازات ها و اقدامات تأمینی و تربیتی
فصل اول - مجازات ها و اقدامات تأمینی و تربیتی

ماده ۱۲- مجازات های مقرر در این قانون پنج قسم است.

۱- حدود ۲- قصاص ۳- دیات ۴- تعزیرات ۵- مجازاتهای بازدارنده
ماده ۱۳- حد به مجازاتی گفته می‌شود که نوع و میزان و کیفیت آن در شرع تعیین شده است.

ماده ۱۴- قصاص، کیفری است که جانی به آن محکوم می‌شود و باید باجنایت او برابر باشد.

ماده ۱۵- دیه مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است.

ماده ۱۶- تعزیر، تادیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم و اگذار شده است از قبیل حبس، جزای نقدی و شلاق که میزان شلاق بایستی از مقدار حد کمتر باشد.

نظریه اداره حقوقی: ۷/۴۹۹۸-۱۳۶۲/۱۲/۱۰

سؤال ۱- آیا دادگاه می‌تواند به استناد ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی، مجازاتی غیر از آنچه در قانون آمده است تعیین نماید یا نه؟

«ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی، در مقام تعریف تعزیر است نه در مقام اعطاء و اختیار به قاضی تا به میل خود برای اعمالی هم که مجازاتی از برای آنها مقرر نگردیده است تعیین مجازات نماید و یا بدون توجه به میزان مقرر در قانون یکی از انواع تعزیرات مذکور در آن ماده را مورد حکم قرار دهد. زیرا مواد ۲ و ۶ همان

قانون صریحا چنین اختیاری را سلب نموده‌اند.

«پس ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی در مقام تعریف تعزیر است و دلالت بر جواز تعیین مجازاتی غیر از آنچه در قانون تعیین شده است ندارد»

نظریه اداره حقوقی: ۷/۶۰۷۳-

۱۳۶۲/۱۲/۱۰

سؤال ۲- آیا می توان به استناد ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی فعل یا ترک فعلی را که در قانون مجازات اسلامی یا مقررات جاری صراحتاً جرم محسوب نمی شود (مثل ترک نهي از منکر) جرم دانست و برای مرتکب مجازات تعیین نمود یا نه؟

«با توجه به اصول ۷۷ و ۱۶۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۶ قانون راجع به مجازات اسلامی، فعل یا ترک فعلی را که در قوانین و مقررات جاری صراحتاً جرم محسوب نشده است، نمی توان جرم دانست و نمی توان برای مرتکب آن مجازات تعیین نمود.»

«پس فعل یا ترک فعل را که در قوانین و مقررات جاری صراحتاً جرم محسوب نشده است، نمی توان جرم دانست.»

مسئله ۸ از کتاب تحلیل قضایی از قوانین جزایی ص ۲۷-۲۶ گردآوری توسط آقای محمد پور.

سؤال ۳- آیا در جرائم قابل تعزیر، می توان صرفاً به استناد ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۶۱ تعیین کیفر نمود.

نظریه اکثریت قریب به اتفاق:

در ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی در مقام تعریف مجازات تعزیری است و حکم خاصی برای مجازات جرم

معینی ندارد. بنابراین در مواردی که بموجب قانون مدون مجازات تعزیری برای جرمی تعیین شده است، الزاماً بایستی به همان قانون خاص

حد به مجازاتی گفته میشود که نوع و میزان و کیفیت آن در شرع تعیین شده است.

استناد نمود، مانند ماده ۱۰۸ قانون تعزیرات که برای جرم سرقت تعزیری وضع گردیده و سایر قوانین تعزیری که برای جرائم تصویب شده اند، علیهذا با وجود قانون خاصی استناد ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی برای تعیین کیفر جواز قانونی ندارد، ولی هرگاه موردی پیش بیاید که به نظر قاضی تعزیر مجرم احساس شود و قانونی در این زمینه وضع نشده باشد، در آن صورت می توان با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاههای کیفری..... که مقرر می دارند، در هر صورت قاضی باید حکم قضیه را صادر نماید و به بهانه سکوت، اجمال و یا تعارض قوانین، نمی تواند از صدور حکم استنکاف نماید و نظر به قاعده کلی التعزیر بمایراه الحاکم - با استناد بماده فوق الاشعار (ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی که البته به ماده ۱۶ مجازات اسلامی تبدیل شده است) حکم تعزیری صادر نمود.

ماده ۱۷- مجازات بازدارنده، تادیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع در قبال تخلف از مقررات و نظامات حکومتی تعیین می گردد. از قبیل جنس، جزای نقدی، تعطیل محل کسب، لغو پروانه و محرومیت از حقوق اجتماعی و اقامت در نقطه یا نقاط معین و منع از اقامت در نقطه یا نقاط معین.

رای وحدت رویه شماره ۵۹۰- ۷۲/۱۱/۵ هیات عمومی دیوانعالی کشور به شرح زیر: مجازاتهای بازدارنده مذکور در ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی

مصوب هشتم مرداد ماه ۱۳۷۰ به ضرورت حفظ نظم و مصلحت اجتماع درباره کسانی اعمال می شود که مرتکب جرم عمدی شده و تعیین مجازات تعزیری که در قانون برای تنبیه و تنبه مرتکب کافی نباشد که در این صورت دادگاه می تواند برطبق ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مجازات بازدارنده را هم بعنوان متمم مجازات در حکم خود قید نماید و تعیین حداکثر مجازات تعزیری مانع تعیین مجازات بازدارنده نمی باشد. بنابراین رای شعبه ۱۲ دیوانعالی کشور که نتیجتاً با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص می شود.



خسارات معنوی

از: سعید توکلی

مقدمه :

در اجتماعات اولیه انسانی انواع خسارات بسیار محدود و متناسب با فعالیتهای مردم آن دوره و بسی ناچیز بود. پیشرفت تمدن و اختراعات و مدرنیزه شدن زندگی اجتماعی، وقوع زیانهای احتمالی را برای مردم بیشتر ساخت. هر قدر دایره فعالیتهای بشری برای تامین احتیاجات و منافع خود توسعه بیشتری می یافت و هر اندازه که روابط حقوقی مردم در اثر ازدیاد وسایل تولید و ترقی سطح زندگی وسیع تر می شد، بر تنوع ضرر و زیانهای حاصله نیز افزوده می گشت: کارگر در حین کار تلف یا ناقص العضو می شود، اشخاص بر اثر سرعت اتومبیل و غفلت و بی اعتنائی رانندگان و یا در نتیجه عدم مراقبت مالکین و منتفعین از وسایل مزبور به انواع سوانح و رویدادهای ناخوشایند دچار می شوند، از بی دقتی و بی مبالائی اشخاص در محافظت و مراقبت از آنچه که تحت اختیار و حفاظت و مالکیت خود دارند و یا حتی در اثر سوء استفاده از حق دیگران آسیب می بینند و... بالطبع برای تأمین امنیت و حفظ نظم اجتماعی و رعایت عدالت و رفع ستمگری های وارده باید خسارات ناشی از آن جبران شود. مقصود از جبران خسارت در موارد مزبور تنها ترمیم ضرر و زیان مالی و مادی نیست بلکه زیانهای معنوی که ممکن

است به نفس یا حیثیت و اعتبارات انسانی وارد شود و منجر به بروز تالمات روحی، روانی و عاطفی گردد نیز نباید بدون جبران و ترمیم باقی بماند. مبنای جبران خسارت در جوامع اولیه تسکین حس انتقام و کینه توزی بود بعدها که جامعه روبرو تکامل نهاد، اصل مزبور به تقصیر مبدل و بعد از آن نیز تئوری های زیان احتمالی و سوء استفاده از حق و عدم النفع و غیره مبنای اساسی جبران زیانهای وارده گردید، براین مبنا توجه حقوقدانان و قضات در اجرای عدالت و حفظ امنیت نسبت به همه شئون زندگانی افزوده شده اصل تقصیر ارزش اولیه خود را از دست داده و جای خود را به نظریه های دقیق و نوینی واگذار کرد و بدین ترتیب دایره و قلمرو خسارت گسترش یافت و از طرف دیگر نسبت به معنویات نیز دقت بیشتری معطوف گردید، اقسام زیانها و نوع تعدیات و مظالم از هم جدا و متمایز شد: زیان مادی از زیان معنوی و زیان روحی از زیان مادی و بالاخره زیان کنونی و آتی از زیان محتمل و مستقبل تفکیک گردیده و علمای حقوق نه تنها ترمیم این زیانها را از طریق کیفری بلکه از راه حقوق مدنی نیز واجب و لازم دانستند.

تعریف خسارت معنوی :

قانون آیین دادرسی کیفری در بند ۲

ماده ۹ خود در تعریف خسارت معنوی می گوید: «ضرر و زیان معنوی عبارت است از کسر حیثیت یا اعتبار اشخاص یا صدمات روحی» و ماده یک قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ با یک عبارت عام و کلی «... هر حق دیگر که بموجب قانون برای افراد ایجاد گردیده...» این تعریف را کامل کرده است، بنابراین ضررهای معنوی ممکن است ناشی از لطمه زدن به یکی از حقوق مربوط به شخصیت، آزارهای افراد، حیثیت و شرافت و یسادر نتیجه صدمه های روحی باشد.

مرحوم دکتر امامی از تفسیق ماده ۹ ق.آ.د.ک و ماده یک ق.م.م.م چنین تعریفی را ارائه داده اند: «ضرر معنوی عبارت است از صدمات روحی و کسر حیثیت و اعتبار شخص که در اثر عمل بدون مجوز قانونی، دیگری باعث آن شده است» (دکتر سید حسن امامی، ارکان مسئولیت مدنی، نشریه دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی ش ۲، سال ۵۳، ص ۸) بطور خلاصه و در یک تعریف جامع می توان گفت ضرر معنوی ضرری است که به یک حق غیر مالی شخص وارد می آید.

انواع خسارت معنوی :

در یک تقسیم بندی کلی خسارات معنوی را می توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱- صدمات وارده به یکی از حقوق

مربوط به شخصیت، آبرو، حیثیت، شرافت و آزادی های فردی که معمولاً صدمات مادی نیز بدنبال دارد مثل بی اعتباری فردی که می تواند باعث سقوط مادی او گردد فی المثل موقعیتی را که داشته از دست بدهد، تجارت یا صنعت او در خطر بیفتد و غیره. این نوع خسارت معنوی و نحوه جبران آن در قوانین مختلف بوسیله مواد مربوط به افترا، توهین و... توسط قانونگذار پیش بینی شده است.

۲- صدمات روحی و بطور کلی زیانی که به عواطف و مسائل درونی شخص مربوط می شود مثل تأثر از مرگ یکی از عزیزان، ناراحتی و غم و... که برعکس نوع اول صرفاً معنوی است.

این تقسیم بندی توسط ماده ۹۹ آ.د.ک ارائه شده است ولی با توجه به ماده یک ق.م.م که می گوید: «هرکس بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی به جان و... یا به هر حق دیگر... لطمه ای وارد نماید که موجب ضرر و زیان مادی و معنوی شود مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود می باشد.»

بنابراین با در نظر گرفتن عبارت «یا به هر حق دیگر» زیانهای معنوی قلمرو وسیع تری پیدا می کنند که بیان کلیه آنها غیر ممکن می باشد، مثل صدمه وارده به اعتقاد، ایمان، عقاید مذهبی و یا صدمات وارده به احساسات پاک معنوی و همچنین صدماتی که به بدن فرد وارد می شود بدون اینکه قدرت بدنی و کارکردن او را کم کند مثل جراحات و زخمهایی که به صورت و بدن شخص وارد شده و باعث از بین رفتن زیبایی او می گردد؛ علاوه بر این، خسارات و زیانهایی که از طریق رسانه های گروهی (رادیو، تلویزیون و مطبوعات) به افراد وارد می گردد اکثراً خسارت معنوی مسلمی است که به صورت تجاوز به زندگی خصوصی و خانوادگی و اسرار

هرکس بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی به جان و حق دیگری لطمه ای وارد نماید که موجب ضرر و زیان مادی و معنوی شود مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود می باشد.

فردی، تجاوز به شخصیت فردی و کسر حیثیت و بالاخره چاپ تصویر بدون اجازه صاحب آن نمایان می شود.

برای روشن شدن مطلب، مثالهایی از حقوق انگلیس و آمریکا که منتهی به صدور رای جبران خسارت معنوی گردیده، می آوریم؛ خبرنگار یکی از روزنامه های لندن مقاله ای در توصیف وضعیت تفریح کنندگان در ساحلی از فرانسه که تفریحگاه معروفی است می نویسد و برای اینکه مطالب خود را محسوس تر جلوه دهد اسم نامآنوسی را که مطمئن بوده کسی دارای آن نخواهد بود انتخاب می کند و عبارت ذیل را می نویسد: «نگاه کنید آقای آرتیس جانز چگونه با خانمی که عیالش نیست گردش می کند» این مقاله در لندن چاپ می شود، اتفاقاً یکی از وکلای دادگستری دارای این اسم غیر عادی بوده و تصادفاً در همان موقع نیز برای انجام کاری خارج از لندن بسر میبرد، طبعاً وقتی دوستان و همسر این فرد مقاله را خواندند، فکر کردند که موضوع مربوط به اوست، مشارالیه برای حفظ آبروی خود اقامه دعوی نمود و روزنامه نگار در جواب ثابت کرد که به هیچ وجه سوء نیتی نداشته و ابداً از

وجود چنین شخصی با آن نام آگاه نبوده است ولی محاکمه تا مرحله نهایی ادامه یافته و حکم صادر می گردد که چون حسن شهرت شاکی در نظر بعضی اشخاص لکه دار شده، ضرروزیان او باید جبران شود اعم از اینکه نگارنده سوء نیت داشته یا خیر. (منوچهر کبیر، مجله کانون وکلا، بحث در جرائم بر ضد شرافت «سال ۱۳، ش ۷۶، ص ۸۹)

در سال ۱۹۱۳ نیز دعوائی در دادگاه استیناف کالیفرنیا مطرح شد، در این دعوی مدعی قبلاً «زنی فاحشه بود که به اتهام قتل معشوقش محاکمه و تبرئه گردیده بود سپس حرفه اش را کنار گذاشته با مردی ازدواج نموده و در محیطی که از گذشته اش هیچگونه اطلاعی نداشتند زندگی می کرد. مدعی علیه که زندگی او را به صورت فیلمی در معرض دید همگان قرار داده بود می گفت فقط حوادث حقیقی را که اتفاق افتاده نشان داده و خطائی مرتکب نشده است. دادگاه اظهار نظر کرد که این فیلم ناقض حقوق مدعی و تجاوز به زندگی خصوصی و اسرار فردی او می باشد لذا مدعی علیه مکلف به جبران خسارت است. (پروفسور استون فردیناند، نهادهای اساسی حقوق ایالات متحده آمریکا، ترجمه دکتر سید حسین صفائی صفحه ۱۹۱)

سیر تاریخی و تحول خسارت معنوی:

در زمانهای گذشته ضرر و زیان معنوی را غیر قابل جبران می دانستند و به همین دلیل دادگاهها حکم به جبران خسارت معنوی صادر نمی کردند. علمای حقوق و قضات تا مدتها معتقد بودند که کسر اعتبار و حیثیت و صدمات روحی قابل اندازه گیری نمی باشد و در نتیجه قابل جبران هم نیست. چطور ممکن است آبرو و حیثیت را با پول سنجید و مبلغی وجه در برابر آن قرار داد؟ آیا محکوم شدن عامل زیان به پرداخت خسارت معنوی فی الواقع برای زیان دیده اعاده

حیثیت و اعتبار و... می‌نماید؟ آیا توهین به شخصیت انسانی نیست که حیثیت و اعتبار او با پرداخت پول جبران گردد؟ به نظر علمای سابق حقوق پاسخ همه این پرسشها منفی بوده و تصور می‌کردند که پرداخت مبلغی وجه ولو هنگامت در حق مجنی علیه و زیان دیده نه تنها آرام بخش تألمات روحی او نخواهد بود و اعتبار و حیثیت او را جبران نخواهد کرد بلکه توهینی است به شخصیت زیان دیده، زیرا او در برابر آبرو و حیثیت خود پول دریافت می‌کند و با این عمل ناپسند ارزش و معنویت خود را از دست می‌دهد. (دکتر محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، ص ۲۷۴) در برابر این عده برخی دیگر می‌گفتند تنها نوعی از خسارت معنوی که همراه با یک زیان مادی است قابل جبران می‌باشد و موردی که صرفاً "خسارت معنوی به بار آمده قابل تلافی و جبران نخواهد بود. البته این تفکیک و تمایز هیچ ملاک و ضابطه معقول و اساسی ندارد و باید گفت قول آنهایی که می‌گویند ضرر معنوی قابل جبران نیست ناشی از عدم درک صحیح معنای اصلی جبران خسارت است زیرا منظور از جبران ضرر این نیست که خود ضرر، محو و زایل الوجود شود چه در اینصورت مشخص است که زیان معنوی با جبران مادی قابل محو و نابودی نیست بلکه منظور این است که متضرر به جای ضرری که دیده برای خودش چیزی بیابد و بقول معروف چیزی دست او را بگیرد و الا خسارت زایل شدنی نیست، منتها جبران آن از طریق مادی تا حدودی جانشین آن در ترمیم خسارات وارده محسوب می‌شود و بر همین اساس می‌توان گفت که خسارت معنوی باید قابل جبران شناخته شود پس اگر به شرف و اعتبار فردی صدمه ای برسد باید بگونه ای جبران نماید که اعتبار و حیثیت

او را دوباره بین مردم بازگرداند اگر چه از طریق خود حکم و انتشار آن در جرایم صورت گیرد و این بر عهده قاضی است. یکی از نویسندگان حقوقی در این خصوص می‌نویسد: «... یا تخصیص مقداری پول برای کسی که دردهائی را تحمل می‌کند، او میتواند فی‌المثل به پزشک مشهوری مراجعه کند تا او را تسکین دهد مثلاً» پرداخت غرامت می‌تواند به کسی که زیبایی چهره او دستخوش زشتی گردیده است اجازه دهد تا با مراجعه به جراح چیره دست بتواند در حدود امکان در رفع نقص بکوشد... لازم ترمیم یک زیان همیشه آن نیست که آنچه را که منهدم شده از نو بنا کند بلکه اغلب آن است که به مجنی علیه امکان داده شود تا معادل آنچه را که از دست داده است بدست آورد و از این رهگذر رضایت خاطرش فراهم شود. نقش خصوصی ضرروزیان یک نقش ارضائی است مثلاً» مجنی علیه می‌تواند با انجام یک سفر یا تفریحات دیگری که با پول دریافتی فراهم می‌آورد، دردهای جسمی خود را ترمیم و تلافی می‌کند... (دکتر حسن فقیه نخجیری، دعوی خصوصی در دادگاه جزا ص ۸۶) بنابراین همانگونه که در امور مالی می‌توان با پول معادلی برای مال تلف شده پیدا کرد، تامین خرسندی های معنوی نیز امکان دارد، این خرسندی قادر نیست اندوه و تاثیر عاطفی را از بین ببرد ولی همین اندازه که آلام روحی را تسکین دهد کافی است، به بیان دیگر پولی که از این بابت داده می‌شود جبران کننده نیست بلکه خشنود کننده است. (دکتر ناصر کاتوزیان ضمان قهری - مسئولیت مدنی، ص ۱۵۰)

امروزه تئوری جبران خسارت معنوی بطور گسترده ای تکامل یافته و در بسیاری از کشورها در خصوص آن مقرراتی پیش بینی شده است از جمله می‌توان به مواد

۲۲۲ قانون مدنی مصر، ۱۳۴ قانون الزامات و عقود لبنان، ۴۷ و ۴۹ قانون تعهدات سوئیس و ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ قانون مدنی فرانسه اشاره کرد.

خسارت معنوی در حقوق ایران:

در حقوق ایران برای نخستین بار در ماده ۲۱۲ مکرر قانون مجازات عمومی سابق مسئله ترمیم خسارت معنوی پیش بینی گردید، بموجب ماده مذکور:

«هرکس مرتکب یکی از جرمهای مذکور در مواد ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۸، ۲۰۸ مکرر و ۲۰۹ گردد علاوه بر مجازات مقرر به تادیه خسارت معنوی مجنی علیه که در هر حال کمتر از پانصد ریال نخواهد بود محکوم می‌شود...»

در سال ۱۳۳۵ با تصویب ماده ۹ فعلی ق.آ.د.ک، خسارت معنوی و قابل جبران بودن آن بالصرحه مورد نظر قانونگذار قرار گرفت، در بند ۲ این ماده آمده است: «ضرر زیان معنوی که عبارت است از کسر حیثیت یا اعتبار اشخاص یا صدمات روحی» و با تصویب قانون مسئولیت مدنی در سال ۱۳۳۹ مسئله پرداخت خسارت معنوی طی چند ماده پیش بینی و اجملالات و ابهامات به طرز روشتری برطرف گردید. ماده یک این قانون بطور کلی امکان مطالبه ضرر و زیان معنوی را مورد تایید قرار داده و مقرر می‌دارد:

«هرکس بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجارتمی یا بهر حق دیگر که بموجب قانون برای افراد ایجاد گردیده لطمه ای وارد نماید که موجب ضررمادی یا معنوی دیگری شود، مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود می‌باشد.»

همچنین در ماده ۲ قانونگذار می‌پذیرد که ممکن است خسارت معنوی در کنار و به همراه ضرر مادی متوجه شخص شود و یا اینکه به تنهایی بر او وارد می‌آید ولی

در هر حال عامل زیان را ملزم به جبران آن می نماید. ماده ۸ همین قانون به انتشارات خلاف واقع که به حیثیت، اعتبار و یا موقعیت دیگری زیان وارد می سازد، اختصاص دارد و علاوه بر اینها در ماده ۹ قانون مزبور جبران ضرر معنوی دختری که در اثر اعمال نامشروع حاضر به هم خوابگی شده پیش بینی گردیده است و بالاخره در ماده ۱۰ قانون مارالذکر نوع دیگری از خسارت معنوی همراه با شیوه هایی از جبران آن بیان شده، در این ماده می خوانیم:

«کسی که به حیثیت و اعتبارات شخصی یا خانوادگی اولطمه وارد می شود، می تواند از کسی که لطمه وارد آورده است، جبران زیان مادی و معنوی خود را بخواهد. هرگاه اهمیت زیان و نوع تقصیر ایجاب نماید دادگاه می تواند در صورت اثبات تقصیر، علاوه بر صدور حکم به خسارت مالی حکم به رفع زیان از طریق دیگری از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن نماید.»

البته قانونگذار در قوانین دیگری نیز به طور پراکنده به ضرر و زیان معنوی نظر داشته و بنوعی آنرا تبیین کرده است که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

در قانون سابق صدور چک مصوب ۱۳۵۵ خسارت معنوی دارنده چک پیش بینی گردیده در قسمتی از ماده ۱۳ آن قانون چنین آمده است:

«...دارنده چک می تواند علیه کسی که دستور عدم پرداخت داده شکایت کند و هرگاه خلاف ادعایی که موجب عدم پرداخت شده ثابت گردد، دستور دهنده علاوه بر مجازات مقرر در ماده ۶ این قانون به پرداخت یک چهارم وجه چک بعنوان خسارت معنوی شاکی و نیز خسارت تاخیر تادیه... محکوم خواهد شد.» در اصلاحی که سال ۷۲ از این قانون بعمل آمد عبارت «خسارت معنوی شاکی» حذف گردید و عبارت «کلیه

خسارات وارده» به جای آن گنجانده شد. (ماده ۱۴ قانون اصلاح موادی از قانون صدور چک) البته باید گفت هدف قانونگذار از حذف عبارت «خسارت معنوی» عدم جواز مطالبه یا نادیده انگاشتن این نوع خسارت نیست چراکه عبارت جدید «کلیه خسارات وارده به دارنده چک» مسلماً نظر به همه اقسام ضرر منجمله ضرر زیان معنوی دارد.

قانون ثبت علائم و اختراعات مصوب ۱۳۱۰ در ماده ۴۹ کلیه ضررهای ناشی از دعاوی مربوط به اختراعات و علائم تجارتي را قابل مطالبه شناخته است که بالطبع خسارت معنوی را نیز شامل می شود.

ماده ۳۰ و تبصره ۱ قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ انتشار هر نوع مطلب، مشتمل بر تهمت، افترا، فحش، الفاظ رکیک و نسبتهای توهین آمیز و نظایر آنرا نسبت به اشخاص ممنوع دانسته و متضرر از این موارد را مستحق دریافت خسارت قلمداد کرده است.

علاوه بر قوانین عادی فوق الاشعار، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران امکان مطالبه خسارت معنوی را مورد تأیید قرارداد کرده و در اصل ۱۷۱ چنین مقرر نموده است:

«هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم و یا در تطبیق حکم بر

**اگر به شرف و اعتبار فردی
صدمه ای برسد باید بگونه ای
جبران نماید که اعتبار و
حیثیت او را دوباره بین مردم
بازگرداند اگر چه از طریق خود
حکیم و انتشار آن در جراید
صورت گیرد و این بر عهده
قاضی است.**

مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر اینصورت خسارت بوسیله دولت جبران می شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می گردد.»

این اصل که در واقع مسئولیت مدنی قضات را پیش بینی کرده است یکی از بهترین و در اصل بالاترین مستند قانونی مادر شناختن خسارت معنوی بعنوان یک خسارت قابل مطالبه در حقوق ایران می باشد که جای هرگونه شک و ابهام را از بین برده است و جبران خسارت را علاوه بر قاضی بر عهده دولت (در صورت عدم تقصیر قاضی) نهاده و در واقع مسئولیت ترمیم آرا گسترش داده تا در هر حال خسارتی بدون جبران باقی نماند. از طرف دیگر ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ ضمن پیش بینی مسئولیت مدنی قاضی، مسئله جبران خسارت معنوی را نیز با تاسی از اصل ۱۷۱ قانون اساسی صریحاً بیان نموده است. با وجود اینهمه متون قانونی مختلف که صریحاً خسارت معنوی را مستند احکام خود قرار داده و جای هیچگونه ابهام و دودلی را خالی نگذارده اند، اکثر قریب به اتفاق محاکم به بهانه غیر قابل جبران بودن خسارت معنوی در شرع، از صدور حکم به جبران این خسارت استنکاف می نمایند بطوری که اساساً چنین نصوص قانونی را خالی از وجود و اعتبار قلمداد کرده اند در حالیکه خسارت معنوی در فقه نیز پیش بینی شده و بسیاری از فقها بصورت پراکنده اشاره ای به آن داشته اند و بخوبی می توان مبانی این نوع خسارت را در شرع و فقه استنباط و استخراج نمود.

خسارت معنوی در فقه:

در فقه بحث مستقل و مجزائی برای ضرر و اقسام آن وجود ندارد ولی پاره ای از فقها

به هنگام بحث درباره قاعده «لاضرر» و فصل دیات و در جاهای پراکنده دیگر، اشاره‌ای به این موضوع کرده‌اند که ذیلاً به نمونه‌ای از آنها نظر می‌کنیم:

مرحوم میر فتح در کتاب خود تعداد قابل توجهی از مصادیق واقسام ضرر معنوی را بر شمرده و قول کسانی را که می‌گویند ضرر فقط به مال و جسم منصرف است، رد میکند. (میرفتح، عناوین، عنوان دهم، ص ۱۹۷ و ۱۹۸) مرحوم میرزای نائینی در ذکر مصادیق ضرر می‌گوید: «ضرر عبارت است از فوت آنچه انسان آنرا واجد است؛ نفس باشد یا عرض، پس هرگاه به عرض وی لطمه وارد آید می‌گویند ضرر به او وارد آمده است...» (میرزای نائینی، منیه الطالب ج ۲، ص ۱۹۹)

محقق حلی در کتاب خود مطلبی را مطرح نموده که می‌تواند سابقه تاریخی خسارت معنوی را در فقه مورد تأیید قرار دهد: «الثالثه - لو دخل لص فجمع متاعاً وطی صاحبة المنزل قهراً فثار ولدها فقتله اللص ثم فتلته المرأة ذهب دمه هدراً» و یضمن موالیه دية الغلام وکان لها اربعة آلاف درهم لمکابرتة علی فرجهاوهی روایة عبداله بن طلحة عن ابی عبدالله علیه السلام» (محقق حلی، مختصر النافع فی الفقه الامامیه، مسئله سوم، ص ۳۱۸ و ۳۱۹)

«یعنی اگر دزدی به خانه ای آید و کالائی را جمع کند و بازن صاحب خانه به عتف در آمیزد، آنگاه پسر این زن برخیزد و دزد ویرا بکشد و سپس زن، آن دزد را بکشد، خون دزد هدر رفته است و کسان دزد باید دیه پسر را بپردازند و زن هم باید چهار هزار درهم به علت آنکه به عتف با او در آمیخته‌اند، بگیرد»

این روایت بخوبی ما را به مقصود رهنمون می‌کند زیرا چهار هزار درهم اجرت عمل زنا نیست بلکه خسارتی

است معنوی که به زن تعلق می‌گیرد (لمکابرتة علی فرجها) مرحوم میرزا حسن بجنوردی و علامه محمد سنگلجی هریک جداگانه در کتب خود به خسارت معنوی و لزوم جبران آن صریحاً اشاره کرده‌اند. (میرزا حسن بجنوردی قواعد الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۸ - علامه محمد سنگلجی چهار رساله، ص ۱۴۷)

نکته حائز اهمیت در اینجا این است که چرا در صدد نباشیم، با توسل به یکی از مهمترین و کاربردترین قواعد فقهی یعنی قاعده لاضرر، خسارت معنوی و جواز آنرا در فقه به اثبات برسانیم و از آن کمک بگیریم. اعتقاد نگارنده بر این است که صرفاً با توجه به همین قاعده می‌توان بسراحتی و بسدور از هرگونه دلیل و مستمسک دیگری و یا لاقلاً بعنوان یک

دلیل قوی و غیر قابل خدشه، در برابر کسانی که قائل بعدم جواز خسارت معنوی هستند، حکم به جبران اینگونه ضرر و زیانها، داد بدین جهت لازم است که مختصری در این مورد توضیح دهیم. قاعده لاضرر از حدیث نبوی نشأت گرفته و مربوط به ماجرای فردی بنام سمرة بن جندب یا یک انصاری است؛ سمرة بن جندب درختی در خانه دیگری داشت و برای آب دادن درخت و چیدن میوه آن، گاه و بیگاه به خانه مالک می‌رفت. صاحب خانه که از آمدن ناپهنگام وی اذن صاحب درخت بستوه آمده بود به او گفت که هرگاه می‌آیی اذن بگیر، ولی او اعتنایی نمی‌کرد و سرانجام کار به داوری پیامبر (ص) کشید، پیامبر پس از آنکه دید پند و اندرز و حتی وعده درخت در بهشت هم مالک درخت را به فروختن آن راضی نمی‌کند، روبرو مالک خانه فرمودند: برو و آن درخت را

بکن و پیش او بیانداز زیرا نباید به کسی زیانی برسد. (ذهب و اقلعها و ارم بها و وجهه فانه لاضرر و لاضرر فی الاسلام) از

این حدیث بخوبی دریافت می‌شود که پیامبر حکم به رفع ضرر مادی نداده است و اساساً ضرر مادی وجود ندارد، زیرا از رفتن به هنگام و ناپهنگام سمرة بن جندب به خانه صاحب ملک هیچ ضرر مادی به او وارد نشده است و حتی مدعی نبود که سمرة از خانه او چیزی می‌رباید یا مالی را تلف می‌کند و یا از حدود حق مالکیت خویش پارا فراتر نهاده است، بلکه فقط متأثر از این بود که سمرة بدون اذن و سرزده و گاهاً بی موقع وارد ملک او شود و همین باعث آزرده‌گی روحی و اخلاقی اهل و عیال او گردیده است و با قلع ماده نزاع هم خسارت معنوی صاحب ملک بنحوی جبران شده است و هم اینکه در واقع این اصل که هیچکس نباید در حق خود افراط کند و آنرا وسیله ای برای ضرر زدن به دیگری قرار دهد به اثبات رسیده است.

نتیجه آنکه با توجه به اصل «لزوم جبران ضرر» و قاعده «لاضرر» باید کلیه عاملین زیانهای معنوی را ضامن جبران خسارت زیان دیدگان معنوی بشماریم. بالاخص که در تفسیر قاعده لاضرر گفته شده است که مقصود شارع این بوده که هیچ ضرر جبران نشده‌ای وجود ندارد یا هر ضرری باید جبران شود. (شیخ مرتضی انصاری مکاسب، ص ۳۷۲، میرفتح، عناوین ص ۹۴، حاج میرزا حبیب اله رشتی، غضب، ص ۴ - نقل از دکتر ناصر کاتوزیان، ضمان فهری - مسئولیت مدنی، ص ۷۷)

دعوی جبران خسارت:

تحت این عنوان می‌خواهیم به دو مسئله مهم در ارتباط با مطالبه خسارت معنوی بپردازیم، یکی اینکه اساساً چه کسی حق مطالبه این خسارت را دارد و عبارت دیگر خسارت معنوی متعلق به کیست؟

آیا هرکسی با هر درجه ای از قرابت و خویشاوندی و دوستی که با زیان دیده اصلی دارد، می‌تواند خواستار ترمیم



معنوی ناشی از تاجر خود را بخواهد (رای مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۵۶ دیوان کشور فرانسه).

و اما در خصوص اینکه آیا با فوت متضرر اصلی، حق مطالبه خسارت معنوی به ورثه منتقل می شود یا نه بین علمای حقوق اختلاف نظر وجود دارد بعضی گفته اند چون هدف از مطالبه خسارت معنوی تسکین آلام روحی و تالعات نفسی شخص زیان دیده است، انتقال این حق به ورثه غیر موجه است و برخی دیگر می گویند که چون ورثه قائم مقام شخصیت و دارائی متوفی می باشند

ضرر و زیان معنوی عبارتست از کسر حیثیت یا اعتبار اشخاص یا صدمات روحی.

خسارت به شخص حقوقی و عاقل مسبب بودن آن بایستی برخی زیانهای معنوی که مختص اشخاص حقیقی است مثل درد ورنج روحی، تالعات روانی و عاطفی را از خسارات معنوی دیگر که مشترک میان اشخاص حقوقی و حقیقی می باشد تفکیک نمود. زیرا وجود عاطفه و شعور در مورد اشخاص حقوقی غیر قابل تصور و انتساب است و بدین لحاظ لطمه به عواطف و احساسات، انتفاء موضوعی داشته و بالطبع حق مطالبه خسارت بدلیل مزبور قابل تحقق نیست. اما چون شخص حقوقی مانند شخص حقیقی دارای شهرت و اعتبار می باشد، اگر در اثر فعل زیانباری، شهرت و اعتبارش مخدوش و لکه دار شود حق مطالبه خسارت را همچنان خواهد داشت. برای مثال هرگاه به انجمن خیریه یا موسسه عام المنفعه ای نسبتی ناروا داده شود می تواند بدلیل صدمه خوردن به شهرت و حیثیت شخص حقوقی خویش مطالبه خسارت معنوی نماید.

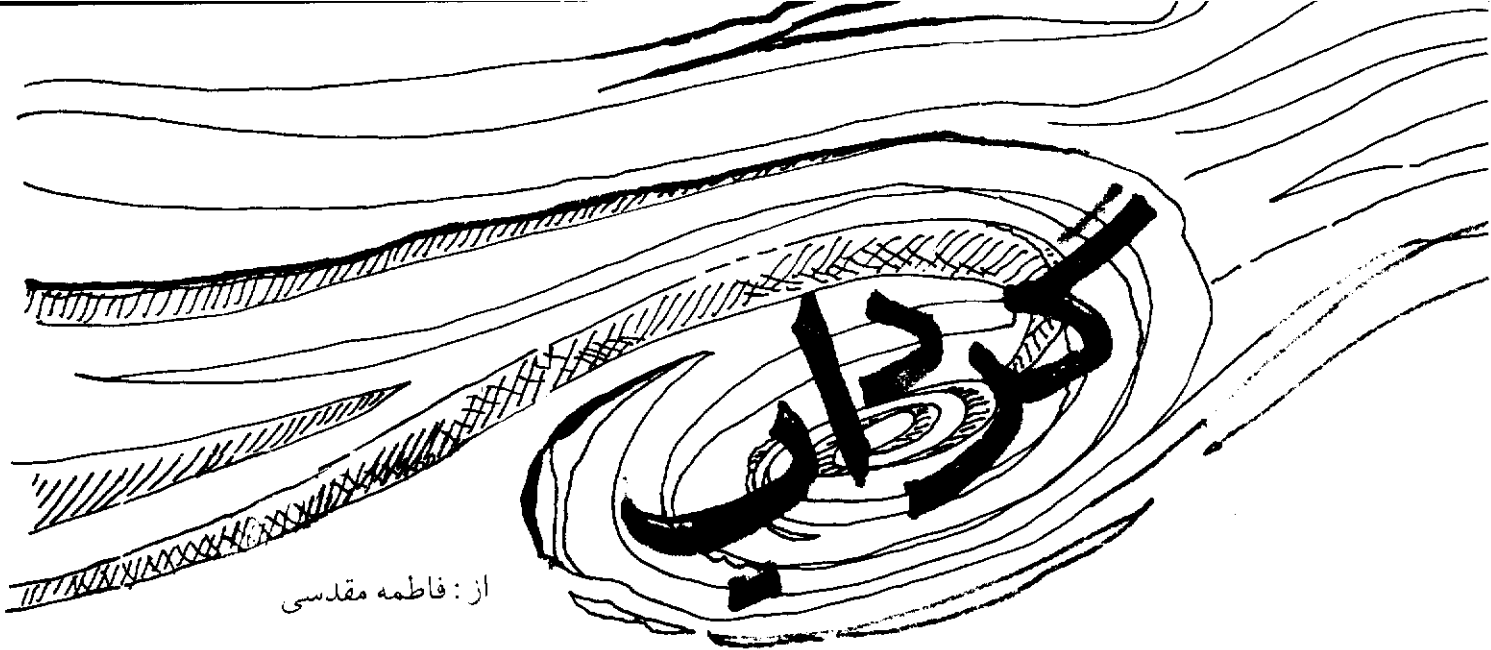
بنابراین حق مطالبه خسارت معنوی را نیز دارند؛ البته این عقیده منطقی تر و به عدالت نزدیکتر است، بالاخص در موردی که هدف از طرح دعوی حفظ اعتبار، حیثیت، شهرت و شخصیت متوفی می باشد زیرا در این مورد بازماندگان و ورثه نیز متاثر و متضرر شده اند البته درست است که آنان شخصا و بنوبه خود می توانند زیانهای خود را از عامل بخواهند ولی چنانچه بپذیریم که آنان جانشین زیان دیده اصلی در مطالبه خسارات وارد بر او هم باشند؟

خسارت معنوی اشخاص حقوقی:

ماده ۵۸۸ قانون تجارت مقرر کرده است: «شخص حقوقی می تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد مانند حقوق و وظایف ابوت و بنوت و امثال ذلک»

با توجه به متن ماده فوق برای انتساب

لطمات روحی و معنوی ناشی از فعل زیانبار باشد یا خیر؟ مسئله دوم این است که آیا در صورت فوت زیان دیده اصلی، خسارت وی غیر قابل جبران می گردد و دیگر نمی توان ضرر و زیان معنوی را مطالبه کرد؟ یا اینکه در صورت فوت هم این حق همانند سایر حقوق متوفی از طریق ارث به وراث منتقل و آنان جانشین وی در اقامه دعوی و تقاضای جبران خسارت معنوی می گردند؟ در خصوص مسئله اول باید گفت از آنجا که جبران خسارت معنوی به منظور تسکین آلام روحی و تالعات نفسی شخص زیان دیده صورت می پذیرد قاعداً مطالبه آن قائم به شخص بوده و قابلیت انتقال ندارد ولی این قاعده دارای استثناء هم می باشد و افراد دیگری غیر از خود متضرر اصلی نیز می توانند تقاضای جبران خسارت وارده بر خود را بنمایند. البته دایره کسانی که می توانند مطالبه جبران خسارت معنوی را بکنند در بعضی از قوانین صریحاً پیش بینی شده است، برای مثال ماده ۲۲۲ قانون مدنی مصر آنرا منحصر به زوج، زوجه و خویشاوندان نسبی تا درجه دوم کرده است. در حقوق ما که قانون حکمی در اینباره ندارد، رویه قضائی باید در همین جهت گام بردارد و با سختگیری در اثبات صدمه روحی و عاطفی، حکم به جبران خسارت خویشاوندان و نزدیکانی از متوفی را بدهد که واقعا در اثر حادثه زیانبار متاثر و متضرر شده باشند و دعاوی مربوط به آنرا محدود به این عده بنماید. پس باید گفت پدر و مادری که فرزند آنان در اثر حادثه ای زمین گیر شده است، حق دارند تا زیان معنوی خود را از مسئول حادثه مطالبه کنند (رای ۲۲ اکتبر ۱۹۴۶ شعبه مدنی دیوان کشور فرانسه) همچنین شوهری که همسرش در حادثه ای ناقص یا زشت شده است می تواند خسارت



از: فاطمه مقدسی

دیگر طاققت نمی آورد و فریاد میزد
 « آخرتوا از زندگی چه میخواهی؟ توجه
 کم و کسرداری که اینگونه فحش و ناسزا
 بارم میکنی؟ حداقل جلوی این بچه
 ساکت باش» پروانه بادلی که
 از حسد انباشته شده بود حرف میزد.
 از دوست، اطرافیان و آشنایان از
 ماشینهای آخرین سیستم و تجملات
 و دکوراسیونهای گرانقیمت سخن
 میگفت او چگونه میتواند این
 همسر پر توقع و بد اخلاق راقانع کند که
 پول و ثروت خوشبختی نمی آورد زیرا
 اگر ایمان در انسان نباشد جز نکبت
 و خواری چیز دیگری عاید او نمیشود.
 این حرفها بگوش پروانه نمیرفت
 او چشمش ظواهر دنیا را میدید. پروانه
 همیشه او را میترسانید و میگفت:
 هر طور میل داری اگر به همین منوال
 ادامه دهی نه تنها از توجدا خواهم شد
 بلکه نمیگذارم الناز کوچولو هم
 با تو زندگی کند. مدتها گذشت و کم کم
 وضع زندگی آنها از این رو به آن روشد.
 مال و منال زیاد در آن خانه به اوج خود
 رسید. پروانه حتی حاضر نبود از او بپرسد
 این همه پول و درآمد از کجا آمده
 اضافه کاری و شغل دومی هم که ندارد.
 مرتضی فقط بدون هیچ نوع تعریفی
 از محل کار و شغلش روزگاری نگذراتید.

خاص و عام بود. از زمانی که بهانه گیری
 پروانه شروع شد. مرتضی راجعاً به
 افسرده و گوشه گیر کرده بود. سروان
 حسینی مرد باخدا و باایمانی که همیشه
 و هر جا همراه و همگام مرتضی بود
 او را میتوان یک فرد شرافتمند قبول
 داشت. یک روز چهره غمگین مرتضی
 را که دید از او پرسید تا زگیها خیلی
 در فکری. اتفاقی افتاده؟ مرتضی هرگز
 دوست نداشت از مشکلات خانوادگی او
 مطلبی بداند با آرامی زمزمه کرد. نه آقای
 حسینی مشکل خاصی نیست.
 مشکلات خودشان بمور زمان همه
 درست میشوند. سروان لبخندی زد
 و بالحن برادرانه ای گفت: به هر حال
 اگر کمکی از دستم برآید کوتاهی نخواهم
 کرد. چند ماهی گذشت وضع نابسامان
 مرتضی ادامه داشت و این اختلافات
 زندگی باعث شده بود که او در محیط
 کار خود نتواند به نحو احسن وظیفه اش
 را انجام دهد. حواس پرتی و بیاجابجایی
 پرونده ها و گزارشات اشتباه به مسئول
 همه و همه دست به دست هم داده بودند
 که یک تلاطم نفرت انگیز درون مرتضی
 ایجاد کنند. زمانی که مرتضی بمنزل
 میرسید میدید که چگونه پروانه لجبازی
 را شروع میکند و با سروصدا اعصاب
 او را بهم میریزد. گاهی از اوقات

زمانی که انسان از گذشته خاطرات تلخی
 دارد، نمی داند چگونه آن خاطرات
 اندوه بار خود را بسوزاند و از بین ببرد.
 راستی تأسف بار تر از همه چه زمانی
 است؟ آن زمانی که از حوادث و اتفاقات
 روزگار هیچ درسی نگرفته و از آن تجربه
 تلخ استفاده نشود!؟

چند سالی بود که مرتضی از
 همسرش جدا شده و تنهامونس و
 غمخوارش الناز کوچولوش بود.
 پروانه زن مرتضی وقتی می بیند که
 می خواهد با زندگی ساده و بی آرایش
 او سر کند تاب نیاورد و در صدد برآمد که
 به هر نحوی شده از زندگی آرام خود
 کناریکشد و اشکال تراشی کند. مرتضی
 که درجه دار نیروی انتظامی بود
 جز درآمد حلال چیز بیشتری نمی جست
 و این برای پروانه قانع کننده نبود. زمانی
 که پروانه از نقطه ضعف همسرش
 استفاده کرد و مرتضی خود را حسابی
 ساخت آنهم چه کلمه ای، طلاق
 یا سوء استفاده از موقعیت شغلی، شاید
 برای پروانه حلال و حرام معنایی
 نداشت. اما از نظر همسرش انسان
 اگر بخواهد با شرافت زندگی کند باید
 در هر ثانیه ای خدرا از یاد نبرد. مرتضی
 در محل کار خود مرد شریف
 امانت دار و حسن و کمال او شهرت

اوفقظ دنسبال آرامش روحی بود و بنظر میرسید که تقریباً به خواسته اش دست یافته، گذرانیدن زندگیش از چه طریقی صورت می‌گرفت خدامیداند چند شبی گذشت ولی از مرتضی خبری نبود. پروانه دچار تشویش و نگرانی شده بود چندین بار از طرف اداره بسراغش آمدند ولی از مرتضی خبری نبود یکروز وقتی که زنگ خانه بصدا درآمد پروانه با دستپاچگی جلوی در رفت، همکار مرتضی را بخوبی میشناخت بعد از حال و احوال، همکار مرتضی یک پاکت نامه بدست اوداد و از آنجارتفت. پروانه زمانی که پاکت را باز کرد خط همسرش را شناخت در آن کاغذ سیاه شده چنین نوشته شده بود.

باسلام اگر چند روزی به خانه نیامدم غرض از اینکار برای تفریح و خوشگذرانی نبوده بلکه باتوقعات بیجا و عدم سازگاری با زندگی آرامان باعث آن شدی که دست بکارهایی بزنم که شئون اسلامی آنرا نپذیرفته و قبول ندارد. کاری که هرگز حاضر به آن نبودم و هم اکنون نیز در زندان بسر میبرم.

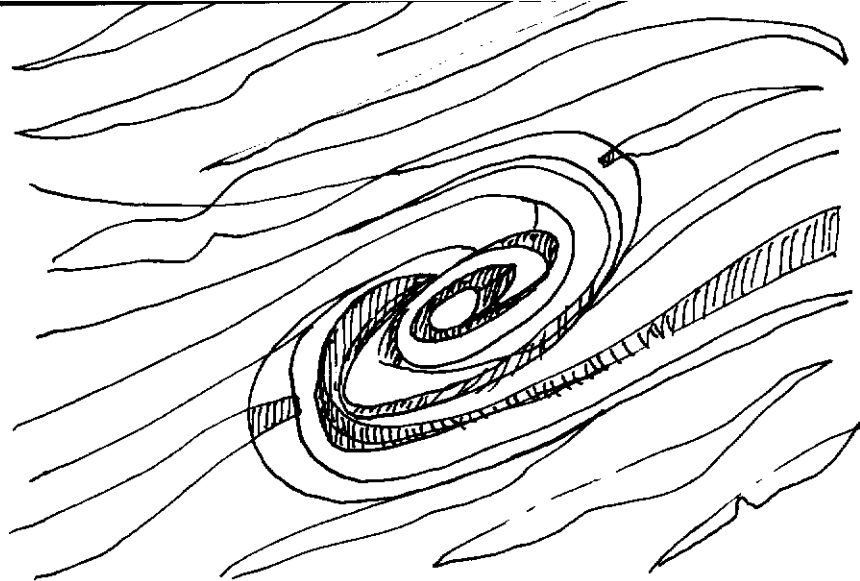
آری مرتضی جلالی به خاطر اخذ رشوه و حمل و نقل مواد مخدر گرفتار چاهی شده که خلاصی از آن سالها طول میکشید. چند ماه بود که اودر این کار درگیر شده بود.

روزی که دست به این عمل ناشایست زد هنگام گرفتن افراد متفرقه آنهم بخاطر ظنی که به آنها داشت در آن موقع یکی از آن افراد متفرقه بشکلی مواد مخدر مخفی کرده و جلالی متوجه آن شد وقتی آمد باو دستبند بزند. متهم باعجز و ناتوانی از او خواهش کرد که از این موضوع بگذرد و بانشان دادن علامتی با انگشتان دست به جلالی فهماند که میتواند یک طوری

بسایکدیگر کنار بیایند جلالی ابتدا وجدانش این اجازه رانداد و این عمل را بزرگترین تهمت ناروا میدانست اما یک لحظه شیطان در وجودش رخنه کرد و شکل پلیدی را بخود گرفت باخود گفت: « برای چی قبول نمیکنی مگر روزگار خانه و زندگی رانمی بینی » و صحنه های جنگ و جدال خانه مثل نواز زندگی در جلوی چشمانش رژه میرفت. و از آن تصاویر و حرکاتی بوجود میاورد که بر قلب مرتضی سنگینی میکرد. اورشوه آن جوان را قبول کرد و بعد از اولین خطادستانش به خطای بعدی عادت کرد. باخودش می اندیشید حالا که اینطور آلوده شده ام بهتره راه کوتاهتری را انتخاب کنم، که زودتر به پولی دندان گیر برسم. او ترس از خدای ابدست فراموشی سپرد و آن جرأتی که از روی عدم ایمان بخدای احد و احد است در او شکل تازه ای گرفت. از هر فرصت استفاده میکرد و به مرور زمان او با باند جدید قاچاقچیان آشنا شد و برای رسانیدن مواد به مقصد تعیین شده برگزیده شده بود. برای

اینکار پول کلانی می‌گرفت. برخوردار مرتضی تغییری نکرده بود ولی شمه تیز سرهنگ سربایی باعث شد در کار این مرد کمی بیشتر دقت کند. یک حس عجیبی داشت کارهای جلالی برایش مرموزانه و غیر عادی تلقی میشد اوراتحت تعقیب قرارداد و سعی کرد بیشتر بر کارهای او تسلط یابد. شک و بدگمانی به اوج خودش رسیده بود یک روز سرهنگ با سروان حسینی در مورد جلالی صحبت کرد و قرار شد یک طوری از قضیه سردر آورند. سرهنگ به سروان گفت: فقط خدا کند که ظن من بيمورد باشد. طی ماموریتی که به جلالی داده شد چند مامور اوراتحت نظر گرفتند.

زمانی که جلالی با یکی از قاچاقچیان بطور مشکوک از کنار هم گذشتند یکی از مامورین حرکت دستان آنها را دید او جلورفت. هم واسطه وهم جلالی غافلگیر شدند. جلالی خودش را باخته بود و قادر نبود مثل بعضی هانقش بازی کند. رنگ صورت پریده و پلک چشمانش شروع به پریدن کرد. واسطه عباس نوینی که سالها در آن کار سابقه داشت با حرکت تند دستان مامورین به کنار پرت کرد و توانست از چسنگال مامورین فرار کند. دو مامور با ماشین بسمت او حرکت کردند. عباس که مواد را حمل و نقل میکرد سریع سوار بر موتور شد و از محل حادثه دور شد. حالا جلالی مانده بود و آبروی ریخته شده چگونه میتواند سرش را بالا نگه دارد و از شرافت دم زند. پس کجارتفت آن مرد با خدا که بدون رضای او هرگز قدمی بر نمیداشت. مرتضی دلش میخواست قلبش از حرکت می ایستاد و هرگز آن چهره های پرش آیمز و نگاههای سرد و بی روح همکاران رانمیدید. اما او زنده بود و نگاههای پرسوز بردوش سنگینی میکرد. با دستبند او را بقسمت انتظامات بردند و برای آگاهی از کلیه اعمال انجام شده اش او را موقت در زندان انداختند. جلالی دیگر نمیخواست به چیزی فکر کند حتی از فکر کردن در مورد عملش شرم داشت. تنها خواهشی که از سرهنگ کرد این بود که بهمسرش حقیقت ماجرا را بگویند و در مقابل سئوال پروانه اظهار بی اطلاعی کنند. اما خود مرتضی طاقت نیاورد چون احتیاج به یک پشتیبان و یک همدرد داشت. تصمیم گرفت نامه ای کوتاه برای پروانه بنویسد تا او را از این مخمصه که خودش آن را بوجود آورده بود باخبر سازد. اما هیچ کس بسراغش



نیامد چند ماهی گذشت سرهنگ به ملاقاتش آمد و گفت: «تنه‌اشدی؟ همه ازدور و برت رفتند تو برای چه کسی خودت را خراب کردی؟ آیا ارزشش آنقدر بود که حاضرشدی آبروی چندساله ات را بخاطر ظواهر دنیا از دست بدهی؟ می‌خواهی بدانی همسرت می‌خواهد چکار کند؟ طلاق غیابی بگیرد. چند روز پیش آمده بود دفتر گواهی زندانی بودن تو را گرفت. میدانی باید چند سال حبس بمانی؟...» سرهنگ همانطور با جلالی صحبت میکرد. اما مرتضی هیچ نمی‌شنید تمام افکارش معطوف به پروانه بود چرا؟ برای چه؟ مگر تمام تلاش و کوششش برای آسایش و رفاه او نبوده حالا خیلی راحت از کنار زندگی‌ام می‌گذرد بدون کوچکترین اعتنایی. پس تکلیف دخترم النا چیه میشود؟ اندیشه‌های سوگبار که جان پر شور مرتضی را تیره میکرد مثل رگبار بر سرش فرو می‌آمد و گاهی از لحظات به چهره سرهنگ نگاه میانداخت و میدید که لبهای (او) حرکت میکند اما هیچ نمی‌شنید. از فشار عصبی دچار سردرد شدید شده بود و در آخر سر باو گفت: تونه تنها کار شرافتمندانه خودت را از دست داده ای بلکه شخصیتت را هم زیر سؤال بردی. جلالی با دوستانش سرخود را محکم گرفته بود و با غم و اندوه ناله می‌زد. «دیگر بس است...» سروان حسینی برای جلالی خیلی متأسف بود و سعی میکرد بهرنحوی که شده او را ببیند و از اول جویی کند. طی این مدت مرتضی گروهی از قساقچیان را الوداد و به خاطر همین اعتراف و همکاری کمکی به کم شدن حبس چند ساله اش کرد. حکم طلاق بعد از دو سال و نیم بدستش رسید و حضانت بچه تا زمانی که پدر در زندان بود برعهده مادر بود. نفس درونی آدمی

است که اندوه یا شادی بیارمی‌آورد نه اندیشه‌ها. و همین نفس تلخترین لحظات زندگی‌اش را بشکلی دگرگون ساخت. میدانست دیگر راهی نیست و گناه خود را گردن دیگران انداختن جز بیهودگی هیچ نیست. بخود گفت «حالا چوبش را خوردی زندگی‌ت هیچ از اجتماع و جامعه ات هم ترسیدی...» او دیگر تصمیم گرفت هرگز خدا را فراموش نکند و امیدش را از قطع نشود. با خدای خود را زو نیاز و طلب مغفرت میکرد. می‌خواست از صفر شروع کند از ابتدای پاکی و صداقت، خوشبختانه زمینه اوج بلند پروازی در او وجود داشت هممت و اراده ای قوی که میتوانست بزرگترین مشکلات را از سر راه بردارد. او می‌دانست خواستن توانستن است. بعد از چند سال که عمر مرتضی بیهوده گذشت از زندان بیرون آمد تنها بوی کس زیر آسمانی روشن، روح کم خون در اندوه تنها می‌میرد چند قدمی برداشت و محکم با دوزانو بر زمین نشست. نفس عمیقی کشید احتیاج به روح پرتوان برای آینده‌ای روشن داشت همانطور که با چشمان بسته نفس آزادی را میکشید، زمانی که چشمانش را گشود دختر بلند بالایی در مقابلش ظاهر شد و در کنار او خانمی را دید که به او لبخند می‌زد و آزادیش را تبریک می‌گویند. آن دو

پروانه و النا زو چو لوبودند که حالا بعد از چندین سال بزرگ شده و بیدیدن پدرش آمده بود. برای مرتضی شگفت آور بود زمانی که میدید با چه روی همسرش از او استقبال میکند. النا و مرتضی چندین دقیقه در آغوش هم گریستند هر دو برای یکدیگر تعریفهای زیادی داشتند از ظلم روزگار و تلخی و سختیهای زندگی. پروانه بعد از سکوت طولانی به همسرش گفت: می‌خواهم یک چیز بگویم آنهم در چند کلام. خوشبختی آن چیز نیست که در رویاهای شیرینمان غوطه و راست بلکه خوشبختی در کنار ماست ولی ما آن رابه چشم نمی‌بینیم. چشمان پروانه از اشک پر شده بود و قادر به کلامی نبود. در این مدت او مشکلات زیادی کشیده بود. محبت پدری بالای سر دخترش نبود و آن پشتیبان و قدرت حمایت از او گرفته شده بود میدید که اگر دنیایی ثروت و دارائی داشته باشد وقتی که در آن گرمی و صمیمیت و صفای خالصانه نباشد یعنی هیچ. هر دو برای یکدیگر قابل بخشش بودند. این اتفاق اگر به قیمت گرانی برایشان تمام شد اما تجربه خوبی برای آنها بود. هر سه زندگی را از نو شروع کردند. و آقای حسینی با محبت دوستانه اش برای او شغل جدیدی مهیا کرد و او را برای خدمت به مردم از راه خدا پسندانه مشغول بکار کرد.

شماره ۵۶۴ - ۱۳۷۰/۴/۱۸ روزنامه رسمی شماره ۱۳۵۵۹-۱۳۷۰/۷/۷ درباره مرجع تجدیدنظر احکام نقض شده ماده ۵ قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها مصوب ۱۴ مهرماه ۱۳۶۷ مرجع تجدیدنظر احکام دادگاهها را که توسط دیوانعالی کشور نقض شده دادگاه همعرض دادگاه صادرکننده حکم اولی قرار داده است بنابراین دادگاه اولی که صادرکننده حکم منقوض بوده نمی تواند مرجع رسیدگی تجدیدنظر پس از نقض حکم باشد هرچند که قاضی جدیدی برای دادگاه مزبور تعیین شده باشد.

شماره ۵۷۷ - ۱۳۷۱/۷/۲۱ روزنامه رسمی شماره ۱۳۹۰۳-۱۳۷۱/۹/۷ رای وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی کشور درباره ضرر و زیان ناشی از جرم:

احکام دادگاههای کیفری در مورد ضرر و زیان ناشی از جرم که به تبع امر کیفری صادر می شود به درخواست محکوم علیه و در موارد مصرحه در قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها، مصوب ۲۴ مهرماه ۱۳۶۷ قابل تجدیدنظر می باشد و با وصول درخواست تجدیدنظر از طرف محکوم علیه، اجرای حکم بر طبق ماده ۱۱ قانون مزبور تا اتخاذ تصمیم مرجع نقض متوقف می گردد. اجرای حکم ضرر و زیان ناشی از جرم هم با درخواست مدعی خصوصی و پس از قطعیت حکم است و در صورت امتناع محکوم علیه اموال او توقیف یا حبس می گردد. بنابراین دستور بازداشت محکوم علیه در ضمن حکم کیفری که به مرحله قطعیت نرسیده برای امکان وصول ضرر و زیان

و خسارات مدعی خصوصی صحیح نبوده و استناد دادگاه به ماده ۱۳۹ قانون تعزیرات هم در چنین موردی صحیح نیست.

شماره ۲۵ - ۱۳۵۵/۱۱/۲۰ روزنامه رسمی شماره ۹۳۸۱-۱۳۵۵/۱۲/۱۸ رای هیئت عمومی دیوانعالی کشور درباره عدم شمول مقررات مربوط به تکرار جرم بر محکومیت به جرائم غیر عمدی:

نظر به اینکه به موجب ماده ۲۴ قانون مجازات عمومی مقررات تکرار جرم نسبت به کسانی قابل اعمال است که از تاریخ قطعیت حکم مجازات قبلی تا زمان اعاده حیثیت یا حصول مرور زمان مرتکب جنحه یا جنایت جدیدی شوند و با توجه به اینکه در ماده ۵۷ قانون مذکور سلب حیثیت و اعاده آن فقط در مورد جرائم عمدی مقرر شده است. نتیجتاً محکومیت به جرائم غیر عمدی از نظر اینکه سالب حیثیت نبوده و زمان اعاده حیثیت ندارد از شمول مقررات مربوط به تکرار جرم خارج خواهد بود.

استعلامات بقیه از صفحه ۶۶

طبق ماده یک مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد تعیین حدود صلاحیت دادگاهها و دادسراهای نظامی کشور مصوب مرداد ماه سال ۱۳۷۳ "هرگاه حین تحقیقات و رسیدگی بجرائم نظامی جرائم دیگری کشف شود سازمان قضایی نیروهای مسلح مجاز به رسیدگی میباشد" در فرض سئوال چنانچه جرائم مربوط بمواد مخدر در حین رسیدگی باتهام فرد نظامی کشف و منتهی بصدور حکم گردد، نحوه تجدیدنظر در اینگونه احکام تابع مقررات ماده ۳۲ قانون مبارزه بامواد مخدر است کما اینکه آراء دادگاههای انقلاب اسلامی هم در این خصوص تابع مقررات عمومی مربوطه به تجدیدنظر نمیباشد.

رئیس اداره حقوقی فوه قضائیه - غلامرضا شهری



(۱) طبق ماده ۲۳۸ مکرر قانون مجازات عمومی « هرکسی بدون داشتن محل اعم از وجه نقد یا اعتبار، مبادرت به صدور چک کند به مجازات نقدی عشروجه چک محکوم میشود » و مطابق بند ب قانون مزبور « هرگاه کسی از روی سوء نیت بدون محل چک صادر کند به حبس تادیبی از ۶ ماه تا دو سال و تأدیه جزای نقدی که نباید از دو برابر وجه چک بیشتر و از ربع آن کمتر باشد محکوم خواهد شد ».

(۲) در قسمتی از مقدمه توجیهی طرح مزبور چنین آمده است : « در حال حاضر یکی از مشکلات اقتصادی جامعه حجم عظیم نقدینگی است که خارج از سیستم بانکی کشور است و امکانات برنامه ریزی دقیق و اعمال سیاستهای پولی و بانکی را متعسر و در پاره‌ای از موارد غیرممکن ساخته است . تلاش مستمر جهت کنترل نقدینگی و پول و هدایت آن بطرف بانکها قسمتی از سیاست و استراتژی اقتصادی کشور بوده و در این جهت همه تلاشها و برنامه ریزی ها باید بگونه ای باشد که با جلب اطمینان و اعتماد کامل مردم دریافت ها و پرداخت هاد معاملات از طریق سیستم بانکی صورت پذیرد و بهترین وسیله برای اعمال چنین سیاستی حمایت کامل حقوقی و جزایی از چک میباشد . قانون فعلی صدور چک که در تیرماه ۱۳۵۵ به تصویب رسیده است فاقد خصائص فوق است بنابراین سبب شده است که از اهمیت چک کاسته شود و عملاً فقدان اعتماد را نسبت به این سند برانگیخته است

(۳) - ماده ۱۲۷۸ قانون مدنی ..

(۴) دکتر محمد صالح ولیدی حقوق جزای اختصاصی ، چک پرداخت نشدنی ص ۳۱ .

(۵) همان منبع ص ۴۵

(۶) یعنی شاکی باید از چک و گواهی عدم پرداخت فتوکی تهیه کند و با ارائه آن بدفتر محاکم عمومی برابر اصل بودن آنرا محرز نماید .

(۷) روزنامه رسمی ، شماره ۱۱۱۱۸ مورخ ۱۳۶۲/۲/۱۰

(۸) نقطه مقابل مسئولیت فردی و آن عبارت از تعهد و مسئولیت دویاچند شخص است در برابر دیگری (یادگیران) به ایفاء تعهد یا پرداخت وجهی بطوری که هریک از ضامنین شخصاً مسئولیت کل ایفاء تعهد یا پرداخت وجه را دارند و متعهد له میتواند به هریک از آنها که خود بخواهد برای وصول طلب یا استیفاء تعهدش مراجعه نماید .

(۹) دکتر محمد صالح ولیدی حقوق جزای اختصاصی ص ۲۵ .

(۱۰) سیدعلی اصغر نبوی رضوی . قانون صدور چک و مسائل حقوقی پیرامون آن صفحه ۹۵ .

لطفاً در این قسمت چیزی ننویسید.

فرم تقاضای اشتراک

مجله دادرسی

شماره اشتراک

اینجانب مایلم از شماره تا شماره با مجله دادرسی مشتری

شوم . لذا مبلغ توسط بانک بحساب جاری

۱۰۱ نزد بانک ملی شعبه شریعتی کد ۱۴۲ (باجه سازمان قضائی) بنام مجله دادرسی

واریز نموده و فیش بانکی را بهمراه فرم اشتراک تکمیل شده به نشانی زیر ارسال می نمایم .

آدرس مشترک : استان

آدرس مجله : تهران / خیابان شریعتی / چهارراه شهید قدوسی / سازمان قضائی ن.م

صندوق پستی ۱۴۷۶۵-۱۴۱۵ و ۸۲۹۰۵۵۶ و ۸۲۹۰۵۵۶ - فاکس : ۸۲۲۰۲۱

لطفاً در موقع تمدید و یا تغییر آدرس شماره اشتراک را قید نمایید.